بسم الله الرحمن الرحیم

ای راهنمای هر زبان در راه فهم ❁ یزدان ... ❁ لا حول ولا قوة الا بالله ❁

حمد و ثنای متکلمی را سزد که جمیع بلغا و فصحای زبان‌آوران ... نکته‌سنجان سخن‌پرداز ... زبان عجز ... و سپاس عمیمی ... [illegible]

... صدرنشینان ... [illegible]

... و درود نامعدود ... [illegible]

... و قدرت ... [illegible] ❁ بیت ❁

... [illegible] اما بعد بر رای ... [illegible]

... محمد حسین بن خلف التبریزی المتخلص ببرهان ... لغات فارسی ... پهلوی و دری ... [illegible]

... لغات ... فارسی ... مجمع الفرس سروری ... [illegible]

... [illegible]

... برهان قاطع ... فایده ... [illegible]

... ❁ بیت ❁ ... [illegible]

... [illegible]

... ❁ بیت ❁ ... سلطان ... عبدالله قطب شاه ... [illegible]

... [illegible]

چه مجموعه جامع لغات قاطع ارباب لغت است ... بیت چو برهان ... توفیق یزدان ❁ مرا این مجموعه ... جامع ❁ ... تاریخ اتمام

فضائلش ❁ کتاب ... برهان قاطع ❁ فایده اول در بیان معرفت زبان دری و پهلوی و چگونگی آن فایده دوم در بیان ... زبان فارسی فایده سیوم

در بیان تعداد حروف تهجی ... و بیان دال و ذال ... فارسی ... فایده چهارم در بیان تجویز تبدیل ... حروف ...

فارسی ... فایده پنجم در ضمایر ... فایده ششم در بیان حروف مفرده ... در اول و اوسط و آخر کلمه ...

معانی ... فایده هفتم در ذکر حروف ... فایده هشتم در بیان حروف و کلماتی ... آخر اسما ...

معانی گوناگون ... فایده نهم در بیان ... گفتار اول در حرف همزه با حروف

تهجی مبنی بر ... بیان گفتار دوم در بیان بای ابجد با حروف تهجی ... گفتار سیوم در حرف بای فارسی با حروف تهجی

... گفتار چهارم در حرف تا ... با حروف تهجی مبنی بر ... [illegible]

... گفتار پنجم در حرف جیم ابجد با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار ششم در حرف جیم فارسی با حروف تهجی ... گفتار هفتم

در حرف حای حطی با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار هشتم در حرف خای نقطه‌دار با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار نهم در حرف دال ابجد

با حروف تهجی مبنی بر ... بیان ... گفتار دهم در حرف ذال ...

با حروف تهجی ... بیان گفتار یازدهم در حرف زای هوز با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار دوازدهم در حرف زای فارسی

تهجی ... بیان گفتار سیزدهم در حرف سین بی‌نقطه با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار چهاردهم در حرف شین نقطه‌دار

با حروف تهجی ... بیان گفتار پانزدهم در حرف صاد ... با حروف تهجی مبنی بر ... [illegible]

... گفتار شانزدهم در حرف ... با حروف تهجی مبنی بر ... [illegible]

... گفتار هفدهم در حرف عین بی‌نقطه با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار هجدهم در حرف غین نقطه‌دار با حروف

تهجی مبنی بر ... بیان گفتار نوزدهم در حرف فا سعفص با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار بیستم در حرف قاف با حروف تهجی مبنی

بر ... بیان گفتار بیست و یکم در حرف کاف تازی با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار بیست و دوم در حرف کاف فارسی با حروف

تهجی مبنی بر ... بیان گفتار بیست و سیوم در حرف لام با حروف تهجی ... بیان گفتار بیست و چهارم در حرف میم با حروف تهجی مبنی بر ...

بیان گفتار بیست و پنجم در حرف نون با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار بیست و ششم در حرف واو با حروف تهجی مبنی بر ...

گفتار بیست و هفتم در حرف های هوز با حروف تهجی مبنی بر ... بیان گفتار بیست و هشتم در حرف یای حطی با حروف تهجی ... گفتار بیست و نهم

در لغات متفرقه ... فایده اول بباید دانست که بعضی از علما و مورخین ... پارسی ...

... پارس بن پهلو ... نوح ... [illegible]

... پارس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

دیگری دری و زاولی و سغدی باشد و بعضی دیگر متداول و آن دری و پهلوی و فارسی بود و دری آن است که در او نقصانی نبود همچو اشکم
و اسپید و اشکم و اشتر و برود و بدود و بگوی و بشنو و مثال اینها اسپید و شکم و شتر و رود و گوی و شنو دری باشد و جمعی دیگر گویند
شهرهای بلخ و بخارا و مرو را دری خوانند و بعضی گویند که دری منسوب است بدر یعنی درگاه پادشاهان و جمعی گویند این لغت از زبان اهل بهشت است
گویند که منسوب است به دری که آن را دره خوانند و جمعی گویند از زبان مردم آنجا است و جمعی برآنند که پهلوی زبان شهری است
چه پهلو شهر را گفته‌اند و پارسی زبان اهل فارس گویند و در روایت فارسی را در دارالملک اصطخر گفته‌اند و زبان تخلیص کرده و [illegible]
بعد از زبان پارسی نیست چنانچه در روایتی آمده است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم بزبان پارسی تکلم کرده‌اند **فایده دوم**
در بیان تلفظ زبان فارسی باید دانست که در ترکیب کلمات فارسی ساکن بسیار شود و کلمه‌ای که بدو حرف ساکن گویند و شنونده را در آن خلل افتد
و اول کلمه دو حرف ساکن باشد و آن حرف متحرک تا بدان ابتدا توان کرد و در میان سکن تا بدان توقف نموده و آن را در نطق پیش توان کرد چنانچه ابتدای کلام به
حرف متحرک باشد و ممکن نیست که بدو حرف ساکن ابتدا کنند چنانچه ... همچو اشتر و اسپ و امثال آن و دیگر حرف الف که بتلفظ می‌آید ... در اول
نوشته ... در میان اول یا میان آخر کلمه ... که در فارسی بیاید ... و علامت ... بیاید
بر وجه ... گویند ... دیگری ... پیوسته ... نظم و شعر خوانند و شعر ... نیز در دوم ... و از ... گردد
که شعر ... استقلال ... و در اصطلاح سخنی باشد ... معنوی از جهت آنکه ... فرق باشد میان شعر و نثر ... کلام ...
... است و موزون ... فرق باشد میان نظم و شعر و ... فرق توان کرد میان ... و در میان نثر ...
... تمام ... فرق میان مصرع ... بر ترکیب ... باشد و حروف ... بیت ... فرق میان
مقفی و غیر مقفی ... زیرا که ... قافیه ... اگرچه موزون باشد **فایده سیوم** در بیان تعداد حروف تهجی و فرق میان دال و ذال
و ... فارسی ... باید دانست که بنای کلام ... حروف است و ... بر سه قسم ... قسم اول را حروف دری گویند و آن
بیست و دو حرف است که ... باشد و قسم دوم را ملفوظ خوانند و آن سه حرف بود و ...
و آن ... حرف است که الف و جیم و دال و ذال و سین و شین و صاد و ضاد و عین و غین و قاف و کاف و لام باشد و قسم سیوم را ...
و آن ... حرف بود ... و ... و نون ... و هاء ... گویند و بنای کلام فارسی بر ... حرف است
... حرف که ثقیل بوده ... و آن ثاء و حاء و صاد و ضاد و عین ... است ... حرف دیگر که خاص عربی است داخل نموده‌اند
و آن ... باشد ... کلام فارسی ... چهار حرف ... چهار حرف دیگر از
حروف ... که آن حاء و ... و عین و قاف ... و ... چهار حرف که خاص فارسی است
... باشد میان دال و ذال ... **بیت** ... در ... دال
... دال است ... **بیت** ... در آن
... حرف ساکن باشد دال ... **بیت** ...
... چون ... **بیت** ... حرف ...
فارسی است دال ... حرف ... دیگر باشد ... حرف متحرک
هم دال ... صیغه ... مضارع ... متداول است
... صیغه ... صیغه ...
... جمع ... حروف تهجی ...

و چهارده ... دلیل ... است ... چنانکه گفته‌اند خیر الکلام ما قل و دل و بعضی ... باشد اما
علامت ... و ... دال ... باشد ... همچو ... مضارع ... باشد همچو
... و علامت ... مفعول ...
... لفظ ... همچو ...
... لفظ ... مفعول ... لفظ ...
... همچو ... علامت ...
... فارسی ... باشد همچو ...
باشد ... ذوی العقول ... غیر ذوی العقول ...
... فارسی ... لفظ ... همچو ...
چون ...
... باشد ... فارسی ...
دیگر ... صیغه مصدری ... صیغه امر و صیغه مضارع ... حرف دیگر تبدیل
مثلا اگر ... صیغه مضارع و امر ...
... مضارع ... گویند ...
...
... گویند ...
...
... **دیگر** ...
حرف ... مضارع ... فارسیان ...
... مضارع ...
...
...
... مضارع و امر
...
... مضارع و امر ...
... **دیگر** ... مصدر ...
در مضارع و امر ...
... مضارع ... **دیگر** ...
... مصدری ... مضارع و امر ...
همچو ... مضارع ...

[illegible]

فایده چهارم [illegible]

[illegible]

فایده پنجم [illegible]

[illegible]

[illegible]

فایده ششم [illegible]

[illegible]

فایده هفتم [illegible]

[illegible]

فایده هشتم [illegible]

[illegible]

در اول کلمه بمعنی [illegible] استفهام [illegible] همچو [illegible] در آخر کلمه [illegible] تصغیر کند همچو [illegible] دوم [illegible] در آخر کلمه افاده معنی

متکلم میکند همچو [illegible] مفعول [illegible] همچو [illegible] دوم [illegible]

[illegible] در آخر کلمه [illegible] همچو [illegible]

[illegible]

[illegible]

میکند **واو** آن است که مکتوب شود و تلفظ در نیاید چنانکه گذشت [illegible] باشد [illegible] فارسی [illegible] دوم [illegible]

و تکلم جمیع کلمات فارسی ساکن نباشد بعد از حروف [illegible] ذال ابجد [illegible] فارسی مضموم [illegible]

[illegible] **دوم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است و گاهی که معنی حاصل مصدر دهد [illegible]

و گاهی معنی ظرف دهد [illegible] است همچو [illegible] و مثال آن **فایده هفتم** در بیان توصیف [illegible] املا [illegible]

[illegible] املا در عرف ارباب کتابت عبارت است از نوشتن حروف [illegible]

که ما قبل واو معروف و مجهول البته مضموم باشد و ما قبل یای معروف و مجهول البته مکسور [illegible] در فارسی [illegible]

[illegible]

دیگر هرگاه موصوف مقدم بر صفت باشد [illegible] موصوف مقدم باشد [illegible]

[illegible]

دیگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اول** [illegible]

[illegible]

باشد **آب خیز** بکسر ثانی آن بر زمین [illegible] و بلور باشد و یخ و تگرگ و در [illegible] را نیز گویند **آب زن** بکسر ثالث و ضم زای ابجد و سکون نون [illegible]
جمع و آن [illegible] و در [illegible] گوشه و حوض کرده باشد [illegible] و در خوانند **آب پاره** بفتح بای فارسی [illegible]
گویند [illegible] و حوض [illegible] **آب با تاب** بکسر ثالث شراب انگوری و حلق [illegible]
خود بودن [illegible] **آب خن** [illegible] بروزن [illegible] را گویند **آب تاج** بکسر ثالث شراب انگوری [illegible]
معهود [illegible] **آبستن** بکسر ثالث و رابع بروزن [illegible] **آب جو**
با هم بودن [illegible] را گویند **آب جا** بفتح جیم فارسی بروزن [illegible] را گویند [illegible]
[illegible] **آب چین** بجیم فارسی بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] **آب خانه** بفتح خای نقطه [illegible] مشهور [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] **آب خیز** یعنی آب [illegible] **آب خوش** [illegible] **آب ریز** [illegible]
[illegible] باشد [illegible] **آب خور** [illegible] **آب خیز** یعنی [illegible]
[illegible] باشد **آب خیز** بکسر [illegible]
باشد [illegible] **آب خط** بروزن [illegible] و میان دریا را گویند یعنی [illegible]
[illegible] **آبکند** [illegible]
[illegible] **آبکند** [illegible]
[illegible] **آبکیر** بروزن [illegible] میان دریا را گویند
[illegible]
[illegible] **آبکوه** بروزن [illegible]
میان دریا **آبگیر** بروزن [illegible]
آبدار بروزن [illegible]
[illegible] **آبدان** بروزن [illegible]
[illegible]
جمع شدن [illegible] **آب در چشم داشتن** [illegible] **آب در جگر داشتن** [illegible] **آب در هاون** [illegible]
[illegible] **آب در جوی** [illegible] **آب در جوی است** [illegible]
[illegible] **آب در جوی نماند** [illegible] **آب در جگر** [illegible] **آب در کوزه** [illegible]
[illegible] **آب در شکر** [illegible] **آب دستان** [illegible] **آب**
در هاون یعنی آب در هاون [illegible] **آبدست** بروزن [illegible]
[illegible] **آبدستان** بروزن [illegible] **آبدست دان**
[illegible] **آبدست** [illegible] **آبدستدان** با دال ابجد
بروزن [illegible] **آبدند** [illegible] را گویند

بعض

یعنی شیخی که همیشه [illegible] و تخم [illegible] میوه‌ایست معروف [illegible] نوعی از حلوا هم هست و
[illegible] **آب دره** [illegible] دال ابجد [illegible]
[illegible] **آب سهار** [illegible]
[illegible] **آب بند** [illegible]
[illegible] **آب بخش** [illegible] **آبرود** بروزن [illegible] **آبرون** [illegible]
[illegible] **آبرون** بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **آب زیکن** [illegible] **آب ریز** بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **آب برد** [illegible]
[illegible] **آب پاش** [illegible]
[illegible] **آب زن** [illegible]
[illegible]
آب زن بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **آبزه** [illegible]
[illegible] **آبسه** [illegible]
آب سار [illegible]
[illegible] **آبستن** [illegible]
آب سال [illegible] **آبسن** [illegible]
[illegible] **آبسکون** بروزن [illegible]
آبستن بروزن [illegible] **آبستن شدن** [illegible]
آبسته [illegible]
[illegible] **آب سبلو** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **آب سیلان** [illegible]
[illegible] **آب شب** [illegible]
[illegible] **آبشار** [illegible] **آب سیه**

کسر الف مخفف زیرستان است که شراب انگوری و غیر انگوری [illegible] باشد [illegible] بفتح ثالث و سکون [illegible]

[illegible]

بمعنی [illegible] و [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

آتش تر بفتح تای کنایه از شراب لعلی باشد و معشوق را نیز گویند آتش بی‌دود کنایه از شراب انگوری باشد آتش تیغ بفتح فوقانی و یای حطی کنایه از لعل و یاقوت باشد آتش جم
بسکون میم کنایه از مردم آتش‌مزاج باشد و کسیکه سخنان ناملایم بسیار گوید [illegible] و مردم [illegible] ترش‌روی را گویند آتش‌خوار نام مرغی است که
از مردم بدجنس و ظالم باشد و مردم حرام‌خوار را نیز گویند آتش‌خور بمعنی آتش‌خوار است که نام مرغی و مردم بدجنس و ظالم و رشوه‌خوار باشد آتش دل کنایه
از رنگ دادن و رنگ کردن باشد [illegible]

[illegible]

نام ماه اول بهار است از سال و روشن بودن آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آرزم بفتح رای و سکون میم [illegible] آرزن بفتح رای و سکون نون [illegible]

[illegible] آرزو [illegible]

[illegible] آرزه [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible]

دوفن

خواه از پری و خواه از روی شجاعت و غیره باشد **آرنده** بازاء ابجد بر وزن [illegible]

[illegible] **آروغ**

بر وزن [illegible] **آروغ**

بازاء فارسی بر وزن [illegible] **آرنج** بازاء فارسی بر وزن [illegible]

[illegible] **آرنج** بازاء فارسی [illegible]

[illegible] **آرزین** [illegible]

[illegible] **آرزین** بزای فارسی بر وزن [illegible]

[illegible] **آرمیر** [illegible] **آرمیر** بزای فارسی بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و جوید قوت [illegible] باشد [illegible] بیاشام [illegible] گویند [illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند **آکاکا** با کاف فارسی بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آهنجه بروزن دانسته یعنی کشیده باشد مطلقا آهرمن با ... بروزن پاکدامن ... چنانکه بروزن ... آهرمن بفتح ...
... بروزن ... یعنی اهرمن است که دیو ... باشد ... بروزن ... باشد و بعضی گویند
اهرمن ... بروزن ... و بعضی دیگر گویند بروزن نام ... است ... که عشق
... آهرمنا بروزن بادزن یعنی اهرمن است ... آهرمن بکسر ... بروزن ماه
... یعنی اهرمن ... آهرمن بفتح ... باشد ... بفتح ... و سکون ...
... گویند ... آهن بفتح ... سکون نون ... آهنج بفتح ... سکون نون
... باشد مطلقا ... گویند ... عم ...
[illegible]

[illegible]

ابرش بفتح اول و ثالث بروزن [illegible] رنگ سرخ و سفید در هم آمیخته را گویند و اسپی که [illegible] مخالف رنگ با او باشد [illegible]

ابرشم بفتح اول و ثانی و رابع و سکون ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible]

عربی است شلق بفتح اول و لام و سکون قاف نام فعلی بربری است [illegible] گویند برگ آن مانند برگ زیتون باشد
و بچگیشت [illegible] و آن چیزی [illegible] خوردن [illegible] احمد بکسر اول و میم و سکون [illegible]
و دال [illegible] گویند [illegible] چشم [illegible] آتش [illegible] باشد [illegible] بضم اول و میم [illegible]
و این لغت عربی است ابیز بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی [illegible] فارسی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] چنان شتم [illegible] بیخ بفتح اول و سکون ثانی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] باشد اجدیک بروزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اجلک [illegible] گویند [illegible] اجاج
بضم اول بروزن [illegible] گویند [illegible] اجوز بروزن [illegible] گویند [illegible] جبانه [illegible]
بروزن [illegible] گویند [illegible] اجورد بروزن [illegible]
[illegible] چنان هشتم [illegible] اجوضی بکسر اول [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] گویند [illegible] اجدب بکسر اول و سکون ثانی و فتح لام و سکون
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] چنان هشتم [illegible] اخ بفتح اول و سکون
ثانی [illegible] گویند [illegible] اخراج بفتح [illegible] و سکون [illegible]
باشد [illegible] گویند [illegible] اخوان [illegible]
بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] اخت بضم اول و سکون ثانی [illegible] باشد
[illegible] گویند [illegible] اختر بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] اختر دانش [illegible]
[illegible] گویند اختر سنج [illegible] اختر شمر [illegible] گویند اختر شمر [illegible]
[illegible] اختر شناس [illegible] اختر کاویان [illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] اختر گوی بروزن [illegible]
اخ تفو بضم [illegible] گویند [illegible] باشد اخجه بروزن [illegible] باشد اخجسته
بروزن [illegible] گویند اخدر بروزن [illegible] گویند اخرج [illegible]
[illegible] گویند اخربان بروزن [illegible] گویند اخرطل بکسر اول [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] گویند [illegible] اخسم بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

ارخ

بوده را گویند [illegible] اخسی بروزن [illegible]
[illegible] اخشیک بفتح [illegible] و سکون [illegible] اخشیکث [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] اخش بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] اخشیج بروزن [illegible] گویند اخشیج [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] گویند اخکر بالف [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] اخگل بفتح اول [illegible] و سکون ثانی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] اخلوخ بفتح [illegible] بروزن [illegible] گویند اخلوک بروزن [illegible]
[illegible] گویند اخلنگ بفتح اول و لام و کاف و سکون ثانی [illegible]
[illegible]
[illegible] اخلد [illegible] بروزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] اخم [illegible]
[illegible] اخیج [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] اخیجی [illegible] بروزن [illegible] اخیر بروزن [illegible]
[illegible] گویند [illegible] اخیوس [illegible]
[illegible] گویند [illegible] باشد اخیوما [illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] چنان هشتم [illegible] ادا [illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] ادار [illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] خوانند ادارجه بروزن [illegible] گویند [illegible]
ادارک بروزن [illegible] گویند ادا و خوش بروزن [illegible]
[illegible] ادبیس [illegible] ادراسبیل [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] گویند [illegible] ادام بروزن [illegible]
گویند [illegible] ادرفن [illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] خوانند ادرک بفتح اول [illegible] و سکون ثانی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] ادرم بروزن [illegible] گویند ادرمس بفتح [illegible] و سکون [illegible]
ادرمه بروزن [illegible] گویند ادرنگ بروزن [illegible] خوانند ادریس بکسر اول [illegible]
[illegible]

... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible] ...

... بفتح اول و دوم و سکون ثالث ... [illegible] ...

... [illegible] ... اردو ... بفتح اول و ... [illegible] ...

[illegible]

... ارچین ... هم فارسی ... [illegible] ... بفتح اول و سکون ... [illegible] ...

... [illegible] ... اردو بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible] ...

... [illegible] ... اردو بروزن ... [illegible] ...

[illegible]

ارکیا بروزن اصفیا جوی آب را گویند [illegible]

[illegible]

[illegible]

و نابود گردانیدن باشد [illegible] بفتح بای فارسی و واو [illegible] بالف کشیده [illegible] باشد [illegible] بمعنی [illegible]

کم کردن و در عالم [illegible] باشد [illegible] کنایه از [illegible] باشد [illegible] بمعنی [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بفتح فای [illegible] بمعنی [illegible] بکسر اول و فتح [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] بر وزن [illegible] بفتح اول [illegible]

و سکون [illegible] باشد و بمعنی [illegible] بضم اول و سکون [illegible]

[illegible] بفتح اول و دال [illegible] بمعنی [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] باشد [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] باشد [illegible] بالف و نقطه [illegible]

[illegible] بر وزن [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] باشد [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] بفتح اول و سکون ثانی و عین نقطه دار [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible] بالف [illegible]

[illegible]

مردم کاه برای و اهل [illegible] باشد [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بای فارسی [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و عوام بمعنی اسم آمده است و بعضی گویند چون برگ آن بگوش اسب شبیه است بنابرین اسپغول خوانند و بعضی نسبت کرده اند آن را بشتر [illegible]

اول هم درست است **اسپنج** بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث و نون و جیم [illegible]

[illegible]

اسپاخ [illegible] **اسپاناخ** [illegible]

[illegible] **اسپند** [illegible] **اسپندار** [illegible]

[illegible] **اسپند** [illegible]

[illegible]

اسپندان [illegible]

[illegible]

اسپر [illegible] **استخوان** [illegible] **استر** [illegible]

[illegible]

اسفنج

اَستم بکسر اول و فتح ثالث و سکون ثانی [illegible] ستم و جور و ظلم را گویند اُستن بضم اول و ثالث و سکون ثانی ستون عمارت را گویند [illegible]

اَستُه با نون بروزن [illegible] [illegible] گویند [illegible]

[illegible] اُستو بضم اول [illegible]

بروزن خوشگوار [illegible] محکم و مضبوط باشد [illegible] استوار [illegible]

[illegible] استوار است که محکم و مضبوط [illegible] بضم اول و ثالث [illegible]

اُستو بضم اول و ثالث بسکون ثانی [illegible] بروزن [illegible]

بکسر اول [illegible] سکون ثانی و رابع [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول و ثالث و سکون ثانی [illegible] بروزن [illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

اسکندر

بروزن [illegible] باشند [illegible] **اشکمن** بکسر اول و ثالث بروزن [illegible]

مخفف **اشکنجه** بکسر اول و ثالث بروزن [illegible] **اشتاب** بضم اول و سکون ثانی [illegible]

تعجیل [illegible] **اشتاد** بفتح اول بروزن [illegible] نام روز [illegible]

[illegible] **اشتالنگ** [illegible]

[illegible] **اشتر** [illegible]

[illegible]

نوع است ... بفتح اول و ثالث و واو و سکون ثانی دال ابجد ... [illegible]

[illegible]

مردم ... [illegible]

جانوران ... اوخجک ... اوخچه بفتح اول ... نام ...

آبادکرده بود ... معروف ... اوند بروزن ...

وحشت باشد اوزند پا ... بروزن ...

[illegible]

بانواع می‌باشد یعنی ذهبی و کاسی و نحاسی و حدیدی و حمام علی هم هست و انغوزه و عرب ... که یکی از اجزای دارو ی جیس است و آن را عجز الفون گویند
و مهترین وی آن بود که از جزیره و فرس آورند و آن را در صیان آید بندند و بعد از آن جمدانه بود و باید که رنگ لاجوردی باشد و بعضی گویند قلقطار
که از جوهر زر و نقره بهم پیوند و آن را از کان بیرون می‌آورند و از جنس سنگ جدا می‌کنند و بعضی گویند زیره و طلا باشد و مرقشیثا
آن بطریقی است که قطره آب ... بر وی ... نوع ... ریزند و در وقت ... باشد بر آن ... گرد ... ماند که در آن
... باشد نام ... ادم ... هست **اقنوم** بفتح اول و ضم نون بروزن معلوم نام کتاب ... و بعضی گویند ...
و ... باشد و نصارای گویند اقنوم عبارت از ... هست ... از وجود ... است ... جلاله ... روح القدس است
و اقنوم است اقنوم وجود و اقنوم علم و اقنوم حیات ... و ... بضم اول ... **افیون** بفتح اول و ثانی
رسیده و ... الف ... وا ... مضموم بواو و نون زده ... **انگبین** با میم ... بود
و لام بتحتانی رسیده یعنی است ... و معنی آن ... ماه العسل است ... شده ... هم ...
چند ... برد ... آن بسیار است ... آنکه ... زیر ... اوست ... الذ ... باشد و ا
نباشد **افیمون** بفتح اول و ضم ثانی بواو رسیده و کسر تحتانی و لام بالف کشیده و فتح ... مضموم بواو و نون زده ...
روغن ... را گویند و آن معروف است ... در هزوارش ... **اک** بفتح اول
و سکون ثانی یعنی آفت و ... باشد **اکار** بهم اول بروزن ... در ... کشند ... باشد و ...
اکاس بفتح اول بروزن ... را گویند و آن ... باشد ...
روید و آن نوع ... مثل ... چون ... اسپ ... گوید ... گرد ...
جاهای ... بگویند ... سازند و اگر ... خورده شود ... باشد و گویند اول ... خوانند
اکاه بفتح اول و میم ... باشد ... و ... باشد و بعضی ... بضم اول ... **اکل** ...
بروزن ... باشد ... **اکلیل** بفتح اول و کسر ثانی و سکون ... و میم ... و کاف مکسور ...
... باشد ... و ...
شود و آن ... گویند ... **اکلیل الملک** ...
انکوبدن ... **اکنج** بفتح اول و ثانی و سکون ... است ... بفتح اول و ... **الکنج** بفتح اول ...
... گویند و آن ... **الوانه** بفتح اول ... بروزن ...
... باشد ... **الدرش** بکسر اول و دال ابجد بروزن ...
گویند ... واتصال ... گویند ...
... باشد ... است ...
و ... بفتح اول ... **الغن** ... خورده ...
رز **الوند** بفتح اول و سکون ثانی ... رسیده ...
و آن درخت ... گویند ... **الونک** بفتح اول و ... و سکون ...
آن ... شده ... **الوشه** بفتح اول و سکون ثانی و ...
بواو رسیده و لام بالف کشیده ... بالف ... بواو رسیده و نون زده ... باشد ... خوانند

پیوسته ... آن ... باشد ... بروزن ... **الکوس** بفتح اول بروزن ...
... باشد ... و ... **البر** بکسر اول و ثالث بروزن ... گویند و آن جوهری است
و ... باشد ... **البه** بروزن الغوزه
گویند و آن ... هست ... **الش** بفتح اول و سکون ثانی ... باشد
باشد و ... **الغوزه**
با فا بروزن ... نام دریای ... است **الکر** با کاف ... بروزن ... **الکلا** با کاف
لام بروزن ... باشد **الحمد لله** ... گویند و آن ... باشد
... و ... باشد **الکوش** بفتح اول ...
بروزن ... کتاب ... باشد و نام ... است و بعضی گویند ...
و ... گویند **المان** با میم بروزن ... باشد ... گویند **الکه** بروزن ...
... باشد **الکونج** بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بواو رسیده و نون زده ...
... **الکند**
بروزن ... باشد **الکونه** بفتح اول و سکون ثانی و واو بالف کشیده و نون زده ...
... گویند **بیان چهارم** در هزوارش با کاف فارسی مشتمل بر ... **اگ** بفتح
اول و سکون ثانی ... گویند و ... بروزن ... **اگر** ...
و نام ... گویند ...
اگرا بفتح اول بروزن ... باشد **اگرچه** بجیم فارسی بروزن ... باشد ... **اگرف**
بفتح اول ... بروزن ... **اگرین** ...
آن ... گویند ... **الس** بفتح اول و ثانی و سکون ... گویند **الشن** ...
... **بیان پنجم** در هزوارش با لام مشتمل بر ... **ال** بفتح اول ...
... باشد ... گویند ... در عربی
... گویند **الا** بفتح اول و ثانی بالف کشیده ... گویند **الهی** بهم فارسی ...
و ... گویند **الماس** ... بالف کشیده و سکون ثانی و نون ... و دال ابجد
... بالف کشیده ... **الاهبر** ... بروزن ...
... **الاغ** بفتح اول بروزن ... گویند ...
... **الام** بروزن ...
گویند ... **الان** بفتح اول بروزن ...
... **الانبو** ... بواو و نون ...
و آن ...
... **الاو** بفتح اول و ثانی بالف کشیده ... گویند **الب** بفتح اول و سکون ثانی ...

بالف کشیده قی بیزاری کنند و آن دل و جگر تیره گشته و در روغن بریان کرده باشند و حسرت الملوک همان است [illegible]

شیر باشد اعراب لبن گویند و حلوای صحرائی را نیز گویند [illegible] البا [illegible]

را گویند البرز بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و رای بی نقطه و زای نقطه دار نام کوهیست مشهور میان ایران و هندوستان [illegible]

هم بوده است و کنایه از مردم بلند قامت [illegible] باشد البم بفتح اول و سکون ثانی و ضم میم مردم صاحب عزم [illegible]

[illegible] بفتح اول و جیم فارسی بروزن [illegible] بمعنی طمع [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی و جیم فارسی [illegible] نام پادشاه زاده بوده است [illegible]

[illegible] بکسر اول و دال ابجد [illegible] نام پادشاه زاده بوده است [illegible] بفتح اول

و سکون را و دال بی نقطه [illegible]

[illegible] الس بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه بالف کشیده [illegible]

[illegible] الس بفتح اول و ثانی و سکون سین بی نقطه [illegible] الغ بفتح اول و ضم ثانی

[illegible] الغ بفتح اول [illegible]

[illegible] الغده بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible]

[illegible] الغنج بضم ثالث و جیم بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] الفقیم [illegible] الف [illegible]

[illegible]

درخت شوخ انگور که بید وزد که بر زمین افتاد و سر آن بر زمین نشست چون از چوب افراز بود و بعد مدتی آنکه سر شد درخت انار ... سیب دو ...

آن را چون ... **ازگیل** بالف فارسی ... در ... شیده در ...

... **انارتلخ** بکسر میم و سکون ...

... **انار** ...

[illegible]

[illegible]

و بمعنی زمین آب داده هم بنظر آمده است انجیده [illegible]

[illegible] انجیر بروزن زنجیر میوه ایست معروف [illegible]

[illegible] انجیر آدم نام میوه ایست [illegible]

[illegible]

مرزید

بواو رسیده و بمعنی باز [illegible] بروزن و معنی غریوت است و آن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بزای فارسی بروزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و کسر ثانی و سکون سین بی نقطه و فتح فوقانی [illegible]

بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بزای فارسی [illegible]

[illegible] بزای فارسی [illegible]

[illegible]

[illegible] انگره بازای فارسی مفتوح بروزن حنجره [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible]

[illegible] انگشت [illegible]

[illegible] انگشت بدندان گزیدن کنایه از تعجب [illegible]

[illegible] انگشت بر چشم نهادن کنایه از قبول کردن [illegible]

[illegible]

گاو کوهی را گویند انگور بیچه نوعی از انگور باشد سیاه ضعیف اندام و درازست و بعربی اصابع العذاری گویند انگوزه بازای فارسی بروزن
سنبوسه صمغ درخت انگدان باشد بعربی حلتیت و صمغ المحروث خوانند و تخم آنرا انجدان انگوزه و در بعضی خوانند انگولا بروزن ... بمعنی حلقه باشد که
گوی گریبان و تکمه کلاه را در آن بند کنند و بمعنی گوی گریبان هم هست انگوله بروزن زنگوله بمعنی انگله است که تکمه کلاه و گوی گریبان و حلقه باشد که تکمه
را در آن میکنند انگیان بضم ثالث و کاف تازی بالف کشیده و بنون زده بروزن ... و بمعنی انگدان است که درختی باشد و حلتیت صمغ آن درخت
انگیختن بمعنی جنبانیدن از جای و برشورانیدن و بلند ساختن و برکشیدن باشد و بمعنی دور کردن و پیدا کردن و بمعنی ... کردن هم
آمده است انگیز بروزن ... انگور را گویند و بعربی ... خوانند انگیز بروزن ... بمعنی ... انگیزه بروزن ...
بمعنی سبب و باعث چیزی باشد انگیس با کاف تازی بروزن ادریس نام شکلی است از اشکال رمل و در عربی بمعنی رشته و ریسمان باشد انگیل با کاف
فارسی بروزن زنبیل حلقه را گویند که گوی گریبان و تکمه کلاه را در آن بند کنند و تکمه و گوی گریبان را نیز گفته‌اند انگینه بروزن ... بمعنی انگیل است
که گوی گریبان و حلقه گوی گریبان باشد انو بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و بای فارسی بالف کشیده ... را گویند و آن ...
که در دواها بکار برند ... انوسا ... خوانند انوسا با واو و سین بی نقطه و میم بروزن ... بلغت یونانی ...
انوش با ثالث مجهول و شین نقطه‌دار ... را گویند و بمعنی شادی و خرمی و عدالت هم آمده است انوشه بفتح اول ...
بمعنی خوش و خوشنود و خرم و خوشحال باشد ... و نام ... نوشیروان ... را گویند و بمعنی آفرین ...
هم آمده است ... انوشبا بکسر میم بروزن ... بلغت یونانی ... گویند و آن نوعی از ...
و در صحاح الادویه ... انوبیلن بروزن ... بمعنی ...
کردن باشد انبوبه ... انیبا با بای ابجد بروزن ...
درخت ... انیر بروزن ...
انیران بروزن ... نام فرشته‌ایست موکل بر عقد و نکاح و نام روز سی‌ام است از هر ماه شمسی ... بازای نقطه‌دار ... بروزن ...
انیز بازای فارسی بروزن ... انیسان
بروزن ... باشد انیسون بروزن ... بلغت یونانی رازیانه رومی باشد و آنرا بعربی حلوه
گویند ...
کذب و دروغ باشد انیه بروزن ... انیشه بروزن ...
و بمعنی ... هم آمده است ... انیون بروزن ...
سبو ... چنان پیشه چنم ...
او بضم اول و سکون ثانی ضمیر غایب است ... اوا بروزن ...
... اوار بفتح اول بروزن ...
درخت باشد ...
... اوارون
بروزن ... اوام بروزن ...
اوبا با بای ابجد بروزن ... اوبار بفتح اول بروزن ...
گویند ...

خانه

خانه و سرا هم آمده است و امر بفرو بردن و بیرون افکندن هم هست یعنی فرو ببر و بیرون بیفکن و بضم اول ناله و زاری را گویند اوباریدن بفتح اول بروزن
سرخاریدن ناجاویده فرو بردن را گویند و بعربی بلع خوانند و بمعنی افکندن هم آمده است و بضم اول بمعنی ناله و زاری کردن باشد اوباش
بروزن فرواش مردم عامی هیچ نفهمیده ... و ... گویند اوباشتن بروزن برداشتن بمعنی پر کردن و افکندن باشد
اوبرد بضم ثالث بروزن ... یعنی ناجاویده فرو برد و بلع کرد اوپیم بضم اول و کسر ثالث بروزن ... را گویند
اوبه بضم اول و سکون ثانی مجهول و کسر ثالث ... نام قریه‌ایست از قرای هرات اوج بفتح اول بروزن موج معرب اوگ است که بمعنی ...
باشد ... فلک ... و از افلاک ... اوتنانه(?) ...
و بعضی گویند این لغت هندی است اوچان(?) بجیم فارسی ... و بای فارسی و میم بروزن ... بلغت ... باشد ...
خواه ... اوچه بضم اول و فتح جیم فارسی ... و نام شهری ... است اوچرز ... بروزن ... بمعنی ...
چیزی باشد اوچیرانه(?) بضم اول بروزن ... بمعنی ... باشد ... اود بفتح اول بروزن ... گویند و بعربی ...
اود ... اسطوخودوس ... بلغت یونانی ...
گویند و تخم آنرا ... خوانند ... اودر بفتح اول و سکون ثانی و کسر ...
باشد و بعربی ... گویند اودرنگ(?) بضم اول و ثالث بروزن ... بلغت ... باشد اودس بفتح اول و ثالث
... است ... اودیشر(?) بروزن ...
اوده بروزن ... نام شهری ... اودن(?) بضم اول و سکون ثانی و فتح ذال نقطه‌دار و سکون ...
... بلغت یونانی آب را گویند ... اور بضم اول بروزن ...
... اورا بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده ...
گویند اورت(?) بروزن ... اوراشتن بروزن ... اوران بضم اول و فتح میم و سکون
نون ... و گویند که ... فارسیان است ... و نام ... است از مضافات ...
... اوراد ... اورام بروزن ...
بمعنی ... اورند بفتح اول و ثانی بروزن ...
... اورس بفتح اول و کسر ثالث و سکون ... اورشلیم بضم اول و ...
و سکون ... نام شهری است که بیت المقدس ... و آنرا اورسلیم ...
هم ... اورک بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف ... در ایام عید ...
در ... اورکند بفتح اول و ثالث و سکون ثالث و کاف ...
شهری است ... اوره بضم ... بروزن ...
...
نیز خوانند ... اورمزد بضم اول و میم و سکون ثانی مجهول و ثالث و زای نقطه‌دار نام ستاره مشتری باشد و نام روز اول
از هر ماه شمسی ... و ... نام فرشته‌ایست ...
و مصالح روز اورمزد ... اورنج(?) بروزن ...
از هر ماه شمسی و نام ستاره مشتری و نام فرشته ... اورنگ بروزن ... کلاه ...

و بمعنی لغت پارسی که میدانند اورنج بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و نون و جیم مکتوب گوید و آن را پرستش تخت خوانند و در رومی بجای زرینه و تنور دوده
و سکون ثانی بمعنی پیچ و خم باشد اگر وزن آن درست باشد و بمعنی جای حرف ثالث نام هم آمده است اورنگ بفتح اول بر وزن نوبت ارنگ معنی
از طلا و نقره و مثال آن که از آن درست و پاکیزه درست کنند و ثبت ادرنگ و بچه که برای پا کنند بای اورنگ خوانند اورنجن بر وزن فرودین
بمعنی اورنگ است و آن نیلی باشد از طلا و نقره که زنان در دست و پای کنند اورنش بر وزن سرکش نکو و خوب و فاخر و مصور باشد و بمعنی اورنگ هم
تخت پادشاهان باشد و بمعنی شکوه و فر و شوکت و خلعت و زیبائی و هنر آمده است و نام یکی از ارباب زنگ است که اورنگ جاودان است
و تخت و تاج و زینت و کار هم گویند و مرد خوش و بزرگ و ثبت هر که آید نقطه بهم و رخسار و جلا نیز آمده و مثال اینها و بمعنی دیبا هم آمده است که برای
نگهبانی و سپاهی در زیر گوشه ای در حق پسندیده است اورنیان بر وزن مرحمت بیدن مقصد و در بندست بمعنی قریب آن و دیگر جهت گفتن اورنگ
بر وزن فرهنگ تخت شاهان باشد و بمعنی عقل و دانش و فر و زینت و دستاری و خوش شمائی و رشته گلهای خوش درهم آمیخته و نیز گویند و نام کی
که او عاشق گلچهره بود و نام جانوری که بمعنی آمده است اورنگی بر وزن فرهنگی نام پرده ایست از موسیقی و نام لحنی است از ... بحث
بابند اوروند بر وزن دمند بمعنی اوریش است که درخشیدن و روشن کردن باشد اوز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی اوزست که روی و جلوه دو مثال
آن باشد چه در فارسی با و واو هم تبدیل می یابند اوزبا بر وزن بوریا نام شخصی است که او را دهاوسته و دختر جشید بود و زن زال گشتاسب و دو ...
زن او را آوردست و نشیمن ... آمده است و از آن زن هم پسید بود بمعنی کوشید ... سلیمان است بمعنی جوی گویند او را بسیار دوست داشته و ...
اوزب بضم اول و فتح ثانی و ثالث و سکون ثانی و جیم و ذال ... مقام ... که در عربی ظرف و ظرف گویند اوزج بکسر ثالث و دال ... بر وزن ... بمعنی او ...
کرم که تفرج و جیم ... گویند اوزج با تشدید ثانی بر وزن بیرون نوعی از ... بزرگ باشد و بفتح اول و کسر ثالث و کسر ثالث و ثانی هم آمده است
خوبست اوزن بر وزن ... بمعنی افزار است که ... ولایت است ... و نگین و پا افزار ... و روی کرم باشد مثل ... و در چمن ... و ...
که در رنگ ... بر وزن اوزیش بر وزن ... و معنی افزایش است یعنی زیاد کردن اوزین با زای فارسی بر وزن روزن بمعنی تنور باشد ... انگیز
است و بمعنی فاعل هم هست که اندازه و ... باشد و امر بمعنی هم آمده است یعنی بینداز و افکن و فعل و کشتن را نیز گویند ... اوزیده
بر وزن ... افکندن است که ... افکندن و ... اوزیدن بر وزن ... بمعنی افکندن ... باشد اوزیدنی بر وزن ... بمعنی افکنده
باشد یعنی افکندن ... اوزدم بر وزن ... بمعنی ... و ... باشد و ... اوزند ... بر وزن افزوند بمعنی
برانگیخته و ... باشد اوزندن بر وزن ... بمعنی ... و ... نمودن و ... گویند و بمعنی ... است
کردن هم ... است اوزنجان با زای ... بر وزن ... بمعنی ... و ... باشد اوس بفتح اول و سکون ثانی ... بمعنی
امید و ... و ... باشد و بضم اول بزبان رومی بمعنی میر و بزرگ و ... و گذشتن ... بود و در ... بزرگی ...
امیر ... اوسان بر وزن ... بمعنی ... باشد و آن ... است که ... و ... اوسپید
با بای ابجد بر وزن ... بمعنی ... و ... است ... اوستا ... بفتح اول و کسر ثالث هم نظر آمده است اوستاخ بضم اول
و سکون ثالث و فوقانی ... و بجای ... و ... در ... نمودن و ... کردن باشد و آن را ... خوانند
گستاخ باشد اوستام بر وزن ... و ... و ... بود ... اوستان با ... و سکون میم ... و ... اینست
و مردم معتمد و ... و بمعنی ... آمده است اوستان بر وزن ... مردم امین و معتمد باشد و بمعنی ... و ...
... [illegible] ... آمده است اوسم با فوقانی ... و بمعنی ... باشد که ... اوسه بضم اول ...
... بمعنی ... بود و بفتح اول ... و هم بمعنی ... باشد اوسو بر وزن ... و بمعنی ... باشد ...
و ... بمعنی ... و ... اوسه بضم اول بر وزن ... بمعنی ... بود

و بمعنی بفتح اول هم گویند اوسنج بفتح اول و سکون ثانی و ثالث ... و میم مضموم بواو و نون زده بلغت یونانی ... آن را نوره گویند
اگر ... بر وزن ... و ... که ... باشد اوشه بر وزن موشه نام ... است ... فرقانی ...
اوشال بفتح اول بر وزن ... بمعنی ... اوشان بفتح اول بر وزن ... بمعنی ... باشد
از ... و ... است و بضم اول بمعنی ... است که ... باشد اوشنگ بر وزن ... بمعنی ... و ...
در ... و ... و مثال آن ... اوشه و پوشه بفتح اول ...
... اوشم بضم اول بر وزن ... نام ... است و ... بمعنی ...
... و بفتح اول ... بود و آن ...
... اوشنگ با نای مجهول و کاف بر وزن ... نام ... است اوغا بفتح اول بر وزن ... بمعنی ... باشد ...
... اوغر بر وزن ... و ... و ... اوفتادن بمعنی افتادن است ...
... اوفتاد با نای مجهول بر وزن ... اوفتادن بفتح اول و سکون ...
و فتح قاف ... باشد ... یونانی ...
... اوقمن بفتح اول و قاف و ... و سکون ثانی ... و نون ...
نوعی از ... است که ... و ... باشد ...
... باشد اوک بضم اول و سکون ثانی مجهول و کاف نام ... است ... و بفتح اول و سکون ثانی و کاف
فارسی بمعنی ... است ... اوکار بر وزن ... بمعنی ... است ... و مردم ...
بجای ... که در لغت فارسی ... و ... بدل ...
گذشت اوکج بر وزن ... اوکند بر وزن ... بمعنی افکند ... اوکنده بر وزن ... و بمعنی افکنده
... باشد اوکنه با کاف فارسی بر وزن ... بمعنی افکنده ... اوکو بضم اول بر وزن ... گویند و آن ...
... اولاد بضم اول بر وزن ... نام ... اول فروردین ... روز ... اول ...
... باشد ...
... اول فروردین ... اولج بفتح اول و ثالث
و سکون ثانی و نون ... بمعنی ... باشد ... دانش و ... و ...
... و ... است ... اولنج
... اولنج با ثانی مجهول بر وزن ... است اولک بفتح اول و سکون ثانی و میم و دال
... باشد ... و ...
... اوما بضم اول و سکون ثانی ... و ...
... اوماج بر وزن ... است ...
... اونج بضم اول و فتح ثانی و سکون نون ... اوند بفتح اول بر وزن ...
اونگ بر وزن ... بمعنی ... است ...
اونو بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بواو ... بلغت یونانی ... است ... و ...

مرکب از شیر و عسل و ملاعسل هم گویند **اوبا** با اول بثانی رسیده و ثالث و تحتانی بالف کشیده [illegible] و آن را در عرب علف شتران [illegible]
خوانند **اورنگ** بضم اول و فتح ثالث دو واو بواو دیگر رسیده و بکاف زده صمغی است که آن را بعربی صمغ الدم گویند و در [illegible] شیراز آورند **اوه**
بضم اول و سکون ثانی [illegible] یعنی او [illegible] است **اوزیشت** بزای قرشت بر وزن [illegible] معتقدی باشد [illegible] **اوزه**
بزای فارسی بر وزن [illegible] خالص و خاص و پاک و پاکیزه را گویند [illegible] بمعنی بازای هم آمده است **اویس** بضم اول و فتح ثانی و
سکون تحتانی و سین بی نقطه [illegible] نام [illegible] هم هست [illegible]
پهلوان چپ و ششم [illegible] **اه** بفتح اول و سکون ثانی یعنی آه باشد و آن کلمه‌ایست که در وقت افسوس و حسرت گویند
اهار بر وزن بهار [illegible] **ابر** بر وزن ببر نام موضعی است [illegible] نام درختی هم هست
آن [illegible] **ابرنج** بر وزن [illegible] گویند و
[illegible] **ابرنج** بفتح اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده [illegible] **ابرام** بر وزن [illegible] گویند
ابرنج بفتح ثالث بر وزن [illegible] باشد [illegible] هم آمده است **ابرمن**
بر وزن [illegible] یعنی اهرمن باشد که راهنمای بدیها و شیطان است و جن را نیز گویند و نام [illegible]
[illegible] **ابرون** بر وزن [illegible] نام حکیمی بوده است [illegible]
[illegible] **ابرمن** بر وزن [illegible] اهرمن باشد که راهنمای بدیها باشد [illegible]
ابریه بر وزن [illegible] **ابرون** بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible] **ابک** بر وزن [illegible] گویند [illegible] **ابیوک** بفتح اول و سکون ثانی و فتح [illegible]
[illegible] **ابریشم** [illegible] گویند [illegible]
ابهر بر وزن [illegible] گویند [illegible] **ابهم**
بفتح اول و ثالث [illegible] **ابن یمین** بر وزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **اهنوخوش** بفتح اول و سکون ثانی و ضم نون و واو [illegible]
[illegible] را گویند و این چهار قسم است [illegible] قرار داده بود [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] و سوم [illegible] کنند و چهارم [illegible]
[illegible] **اهنود** بفتح و ثالث و رابع و سکون ثانی و دال [illegible] **اهواز** بر وزن [illegible]
گویند **اهواز** بر وزن [illegible] نام شهری است از ولایت خوزستان گویند [illegible]
[illegible] و نام ولایتی هم هست **اهور** بر وزن [illegible] گویند **اهوند**
بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible] نام تیراندازی بوده [illegible] در زمان انوشیروان [illegible]
[illegible] **اهیخ** بفتح اول و ثانی بواو رسیده [illegible]
و مثال آن باشد **اهیون** بفتح [illegible] گویند [illegible] **ابا**
بالای [illegible] بر وزن [illegible] چپ و هفتم [illegible]
[illegible] **ابا** بفتح اول و ثانی بالف کشیده [illegible] در مقام حسرت و افسوس هم استعمال نمایند **ابا**

بروزن [illegible] **ابارده** [illegible]
و فتح دال [illegible] گویند [illegible] و بعضی آن را [illegible]
و سکون رابع هم آمده است **اباز** بر وزن [illegible] یعنی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نویسند [illegible]
[illegible] هم آمده است **اباکه** بر وزن [illegible] گویند **ابخ** بر وزن [illegible]
[illegible] **ابازند** بر وزن [illegible] **اباز** بر وزن [illegible] نام غلام سلطان محمود [illegible]
ابا بفتح اول و رابع یعنی [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **ابیه** بر وزن [illegible] **ابخ**
بر وزن [illegible] **ابک** [illegible] گویند **ابیک** [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] **ابخیز** [illegible] گویند [illegible]
ابنوک بکسر اول و ضم ثانی و قرشت و سکون واو و کاف [illegible] گویند **ابزاجسب** [illegible]
گویند **ابج** [illegible] بر وزن [illegible] **ابجنت** بفتح اول و ضم ثانی و سکون [illegible] گویند [illegible]
[illegible] **ابهه** بکسر اول و فتح دال بر وزن [illegible] **ابجد**
بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible] گویند [illegible] **ابجه** بضم الف کشیده [illegible]
[illegible] **ابخره** بکسر اول بر وزن [illegible]
[illegible] **ابدر** بفتح اول بر وزن [illegible] بکسر اول یعنی [illegible]
[illegible] **ابدر** بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **ابر** بکسر اول و سکون ثانی و راء [illegible]
و بفتح اول [illegible] **ابرا** بر وزن [illegible] **ابراج** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث بالف کشیده [illegible]
[illegible] **ابرنج** بر وزن [illegible] و فارس و در باکیان [illegible]
[illegible] **ابرشتح** بر وزن [illegible] **ابرج** بکسر اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **ابرک** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث بسین بی نقطه [illegible]
[illegible] **ابرنوف**
بسین بی نقطه بر وزن [illegible] **ابریق** [illegible] گویند [illegible]
[illegible] **ابرک** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث بکاف فارسی [illegible] مردم باشد [illegible]
[illegible] **ابرک** بکاف فارسی بر وزن [illegible] مردم باشد **ابرنا** بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
ابرساز بر وزن [illegible] **ابرون**
باواو و نون [illegible] **ابره** بر وزن [illegible]

مردم دو روی را گویند ... با رای بی‌نقطه ... بر وزن ... [illegible] ... باشد از زمین ... [illegible]

در بنگاه ... پشته بر آن ... کنند ابزه بکسر اول ... و سکون ثانی ... و دال ابجد نامی است از نامهای ... [illegible]

فارسی ... [illegible] ... بکسر اول و سکون ثانی ... [illegible]

[illegible] ... فارسی ... [illegible]

ب بکسر اول و سکون ثانی و سین بی‌نقطه ... نام ... پیغمبری ... بنی اسرائیل ... علیه السلام ... [illegible]

[illegible]

معنی باپرزن است که ضامن و کفیل ... باشد باز ... بروزن ... نام مردی بوده ... [illegible]

و بفتح تای قرشت هم گفته‌اند بارز بفتح ثانی و رای قرشت ... [illegible]

[illegible]

بادرن بروزن مادرن ... [illegible]

[illegible]

بادرنگ بفتح رابع و سکون دال و نون [illegible] باشد بادرنگ با دال ابجد بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

نکته به باشد گویند از موصوف [illegible] و [illegible] چند بشنوند و همچنین موصوف [illegible] بماند و [illegible] آن [illegible] و از آنکه مار
تاج است چون [illegible] باشد [illegible] اعمال [illegible] و عوام [illegible] گویند با غلام [illegible] بر پای [illegible]
بارنج بکسر دال و سکون نون و جیم یعنی [illegible] گویند بارگاه با کاف فارسی بر وزن [illegible] و معنی بادگان [illegible]
گویند و بمعنی [illegible] هم [illegible] آمده است باردانه بکسر ثالث و فتح نون و واو [illegible] صورت [illegible] گویند باردوز
بمعنی بار و [illegible] باشد [illegible] بارده [illegible] گویند [illegible] باردوم
بفتح دال و فتح دال دوم و سکون میم [illegible] باشد باردیز [illegible] گویند [illegible]
دور باره بازای هوز بر وزن [illegible] گویند [illegible] بارز بر وزن [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد [illegible] بارنج بسکون میم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بار بر وزن کار [illegible] ۱
[illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible]
گویند [illegible] ۴ [illegible] ۵ [illegible]
[illegible] باشد ۶ مرادف کار است چنانکه گویند کار و بار ۷ [illegible]
۸ بارنده را گویند [illegible] ۹ [illegible]
[illegible] ۱۰ [illegible] ۱۱ [illegible] ۱۲ [illegible] ۱۳
[illegible] ۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible]
[illegible] ۱۶ [illegible] ۱۷ [illegible]
[illegible] ۱۸ [illegible] ۱۹ [illegible]
[illegible] ۲۰ [illegible] ۲۱ [illegible] ۲۲ [illegible] ۲۳ [illegible] بارز
بر وزن [illegible] باشد [illegible]
بارشن نام [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بسکون دال [illegible]
[illegible] بسکون [illegible]
[illegible] گویند باره بر وزن پاره [illegible] بارجه بر وزن [illegible]
[illegible] بارحه [illegible]
[illegible] بارزان
بر وزن [illegible] بارد بکسر ثالث [illegible]
دل [illegible] بارده بادال [illegible]
بارده بسکون ثالث [illegible]
[illegible] بارزه [illegible] بارشک [illegible]
و سکون [illegible]

نوعی

نوعی [illegible] باشد [illegible] بارکش [illegible]
[illegible] بارگیر بر وزن [illegible] باشد [illegible] بارگه [illegible]
بر وزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند بارکن [illegible]
[illegible] بارکنیک [illegible]
[illegible] بارمن بر وزن [illegible] بارنامه بر وزن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] بارنهادن کنایه از [illegible] باشد بارو [illegible] گویند باره بادال [illegible]
باشد [illegible] بارور [illegible]
[illegible] باروره [illegible]
و [illegible] بارونق [illegible] گویند باره بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باره هم
[illegible] باری [illegible]
[illegible]
[illegible] بارقون [illegible]
[illegible]
بارنک [illegible] باز بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
درست است بازر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بازا [illegible]

چنانچه گفته است و بمعنی دیگر بیاید هم بمعنی پرنیان باد زرندن کنایه از ... باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

کنایه از زن است [illegible]

است جنبیده را گویند [illegible] بالاده بسکون [illegible]

شاه تیر را گویند و آن چوب بزرگ [illegible]

چوبها را گویند [illegible]

[illegible] بالار بالام و کاف فارسی بر وزن [illegible] چوب بزرگ و ستون باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

گرمینه

چنانکه خواهند رسید درون نهند بادر بر وزن نادر ظرف [illegible] گویند و نوعی از [illegible] خوانند و گویند که هم [illegible] در معنی خواهند

بابت بر وزن آفت [illegible] باشد سفید [illegible] چون [illegible] مردم [illegible]

خوانند بالکه بر وزن [illegible] را گویند [illegible] بر وزن [illegible] باشد بام شتر و شتر بودن کنایه از [illegible]

باشد [illegible] بالمان بر وزن آسمان [illegible] باشد [illegible] بابو بر وزن [illegible]

[illegible] بابا [illegible]

بابیت [illegible] بابیم بر وزن [illegible]

یعنی [illegible] ببه بسی کنایه از [illegible] بابک بکسر ثالث و سکون

رابع و کاف نام مردی است باچنگ [illegible] فارسی بر وزن آسمان یعنی حافظ و نگه دارنده باشد [illegible] چیان و قیم [illegible]

[illegible] جبا بر وزن [illegible] جبال [illegible]

یعنی [illegible] بجنگ بر وزن [illegible] باشد [illegible]

بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]

[illegible] برامه بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] برنج بکسر [illegible]

[illegible]

[illegible] جبره باسین [illegible]

[illegible] جبس بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] چاچ بکسر اول [illegible]

[illegible] پرند بکسر اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] چپاوش [illegible]

[illegible] چپوش بر وزن [illegible] بیغا

[illegible] بچکی بر وزن [illegible]

[illegible] بپوست ایل افتادن کنایه [illegible] چهارم

[illegible] بت بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بتا بفتح اول [illegible]

[illegible] بتاغ بر وزن [illegible]

بتاو بر وزن [illegible] بتابنده بکسر اول [illegible] بتال بضم اول و سکون

وضع

وضع ای [illegible] تجال بضم اول و سکون [illegible]

برجا بفتح اول [illegible]

[illegible] بنج بکسر اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بتخو بفتح اول و سکون [illegible]

[illegible]

[illegible] بتک بکسر اول و ثانی و سکون کاف [illegible] بتکده یعنی بتکده باشد [illegible]

بتکن بکسر اول و سکون [illegible]

[illegible] بتکیده بکسر اول [illegible]

[illegible] بتکیدن بکسر اول [illegible] بتلیب

[illegible]

[illegible] بتلیش بر وزن [illegible]

[illegible] بتلیک بالام بر وزن [illegible] بتیغ در تیش رضا دادن [illegible]

[illegible] بتیغ بفتح اول و ثانی و سکون نون [illegible]

[illegible] بتو بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بتوح بر وزن [illegible] بتوخ بکسر اول [illegible]

[illegible]

[illegible] بتورک بفتح اول [illegible]

[illegible] بتوک مفتوح [illegible]

[illegible] بته بفتح اول [illegible]

[illegible] جبا بفتح اول و سکون [illegible]

[illegible] بتیاب بکسر اول [illegible]

[illegible] بتیج بکسر اول [illegible]

[illegible] چیان ثم [illegible] بتیخ

بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بجال بر وزن [illegible]

[illegible] بجای آوردن [illegible] بجای آوردن

[illegible] بجس بفتح اول و ثانی و سکون سین [illegible]

هم آمده است بجب بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]

و بفتح اول بجای جیم فارسی لفظ ... هم آمده است بچکنگ بکسر اول بر وزن سرسنگ [illegible]

و ... خوانند بچل بضم اول و ثانی بر وزن دبل استخوان شتالنگ است [illegible]

[illegible] بچجا [illegible]

[illegible] بچور بکسر اول بر وزن کشور [illegible] بچول بضم اول بر وزن معمول استخوان شتالنگ را گویند

[illegible] بچه بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

بابچه [illegible]

چهارم در ابجد بدال باشد مشتمل بر چهل و دو لغت ... بجد بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]

... باشد ... [illegible]

... بجم بفتح ... [illegible]

... بفتح اول و ثانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سکون

بروزن نادرزن کوچه و محله را گویند و بمعنی صحرا نیز آمده است و امر بزدن هم هست و بکسر اول [illegible] باشد [illegible] برزند برزه بفتح اول

و سکون ثانی و زای نقطه دار بود و [illegible] برزه بروزن [illegible] شاخ درخت

گویند و بمعنی [illegible] هم هست برزگاه بروزن [illegible] برزگه [illegible]

[illegible] برزنگ بفتح کاف فارسی بروزن [illegible] برزین بروزن [illegible]

[illegible] برزیگر بروزن [illegible] برزینه بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] برزین کوس [illegible] و سکون واو و سین [illegible]

[illegible] برس بفتح اول و سکون ثانی و سین [illegible]

[illegible]

برسام بروزن [illegible] برسان بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] برسم بفتح اول [illegible]

[illegible] برسم بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برسمجم [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] برسو بروزن [illegible]

[illegible] برسیا بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] برشان [illegible] برشت [illegible]

میان ایران و توران [illegible] برشتاب بروزن [illegible] میان ایران و توران

[illegible] برشته [illegible] برشکستن [illegible]

باشد برشوم بروزن [illegible] برشیان [illegible]

گویند

گویند [illegible] برشتن نهادن کنایه از [illegible] برجواستن کنایه از [illegible]

ساختن باشد برصیصا مشهور است [illegible] برطاس [illegible]

برطاس نام شهری است [illegible]

برطاس [illegible] برطل [illegible]

[illegible] برطنین [illegible]

[illegible]

برطیموس بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] برع بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] برغ بروزن [illegible]

[illegible] برغست بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

برغشتا [illegible] برغمان بالام بروزن [illegible]

[illegible] برغمان بروزن [illegible] برغند بروزن [illegible]

[illegible]

برغو بضم اول بروزن [illegible] برغوشی [illegible]

[illegible] برغول [illegible]

[illegible]

[illegible] برف بافا بروزن [illegible]

[illegible] برف آب دادن کنایه از [illegible]

باشد برفروز بروزن [illegible] برفروشان بروزن [illegible] برفه

بروزن [illegible] برفشاندن دست کنایه از [illegible] برقع بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] برقور بروزن [illegible]

برقک [illegible] برقنداز [illegible]

[illegible] برک بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] برکاپو [illegible] برکابی [illegible] بروزن

ورق یاسمن یعنی برگ یاسمن ... [illegible] ... باشد برکستان با کاف فارسی بروزن ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... با کاف ... بروزن ... [illegible] ... باشد ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... با کاف فارسی بروزن ... [illegible] ... معروف ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... با کاف فارسی بروزن ... [illegible] ... با کاف فارسی بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... فارسی ... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... کاف فارسی ... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... فارسی ... [illegible]

برکنه بروزن ... [illegible] ... بفتح اول و ثالث و نون و سکون ثانی ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول و ثانی ... [illegible]

... [illegible] ... با کاف فارسی ... [illegible]

... [illegible] ... باشد برم بفتح اول و ثانی بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

بروزن ... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

اول ... [illegible] ... بفتح اول و ثالث و سکون ثانی ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

بروزن ... [illegible] ... باشد ... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

باشد ... بروزن ... [illegible] ... باشد ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... بروزن ... [illegible]

بروزن ... [illegible] ... بفتح ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... بروزن ... [illegible]

... [illegible]

گویند

و گویند ... [illegible] ... و بعضی ... [illegible] ... الملک

حکام ... [illegible] ... سلیمان بن عبد الملک ... [illegible] ... مجلس

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بر جانان

با کاف فارسی بروزن ... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible] ... باشد ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible] ... بفتح اول و سکون ثانی و نون ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول و ثانی ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول و ثانی ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

بفتح اول بروزن ... [illegible] ... بضم اول بروزن ... [illegible] ... بفتح اول بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... فارسی ... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible] ... بفتح اول و ثانی

سکون ثالث ... [illegible] ... بفتح اول

و ثانی ... [illegible] ... و سکون ثالث ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

گویند ... [illegible] ... بضم اول و ثالث بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول بروزن ... [illegible] ... باشد ... [illegible]

داون رنگ باشد از روی آمیزه تیغ و غیره برنا بر وزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی گویند کنده است و بعضی دیگر گویند [illegible] بستو بروزن [illegible]

و چیزی را گویند [illegible] بست و بند کنایه از استحکام و ضبط و ربط باشد بستو [illegible]

و سکون [illegible] بسد بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بسترم [illegible]

[illegible] بستاغ بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

باشد بسد بضم اول و سکون ثانی و دال ابجد [illegible]

[illegible]

بوده با سیم نقره و نون بر وزن نقره گویند شبجامه بمعنای تخت و پای ... بر وزن ... بمعنی خراشیدن با ناخن ... باشد بشخم بکسر اول و فتح ثانی و
سکون ثالث و شین نقطه‌دار ... بمعنی زمین شیار کردن باشد بشکو بکسر اول بر وزن ... بمعنی خراشیدن باشد بشکو بکسر اول بر وزن
... کرده شده و خراشیدن باشد و بمعنی ... گویند بشکوه بضم اول و ثالث و سکون ثانی و واو مجهول در ... ترشیم ...
و ... آب ... گویند و بعضی ... خوانند بشکنج با رای بی نقطه و نون ... بر وزن ... بمعنی پرستش
کردن باشد بشکوه بشین نقطه‌دار بر وزن ... گویند بشک بفتح اول و سکون ثانی و کاف ... و غیره ... را گویند
و بمعنی ... هم آمده است ... و مرگ ... را گویند و ... خانه ... و نام ... باشد ... مخفف ...
و بضم اول زلف و موی مجعد را گویند و موی پیش سر ... باشد بشکار بفتح اول بر وزن ... و ... را گویند
بشکرد بکسر اول و فتح کاف فارسی بر وزن ... و شکار ... را گویند ... هم آمده است بشکل بکسر اول بر وزن
مصقل ... کلید را گویند بمعنی ... که کلیدان ... باشد بشکم بکسر اول بر وزن ... بمعنی ... است ... باشد بشکند
بکسر اول و فتح ثالث ... بمعنی ... باشد یعنی بانگشت ... را گویند که
بانگشت ... باشد بشکنیدن بر وزن ... بانگشت ... و ... باشد ... و مانند آن باشد
چنانکه ... را گویند بشکنیدن بمعنی ... هم آمده است بشکم بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و میم
خانه‌ای ... باشد ... و از اطراف ... هم آمده است بشکه بر وزن
... را گویند بشکو بکسر اول و سکون ثانی و ضم ثالث و واو مجهول ... شکوفه ... باشد و ...
را گویند بشکو بکسر اول و سکون ثانی و ضم ثالث ... مردم ... و ...
و بفتح اول هم درست است و بمعنی ... نظر آمده است ... باشد ... رنگ کنند بشکوبه بفتح اول بر وزن ...
... باشد و بکسر اول هم درست است بشکو بکسر اول و سکون ثانی ... مردم ...
و ... را گویند بشل بفتح اول و ثانی و سکون لام بمعنی ... و ... باشد ...
و ... هم هست بشلد بفتح اول و ثانی و سکون دال ابجد بمعنی ... بشلنگ بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و فتح شین نقطه‌دار
و ... بمعنی ... باشد ... بشلنگ بکسر اول و فتح ثالث و سکون ...
و نون و ... باشد بشم بفتح اول و ثانی و کسر ثالث و سکون ... بفتح ... بشم بر وزن ... و ...
و بمعنی ... هم هست بشم بفتح اول و ثانی و سکون میم ... را گویند و بمعنی ... هم آمده است و سکون ثانی ... را گویند
... و ... خوانند و نام موضعی است ... طبرستان ... و ...
نیز گویند بشمه بر وزن ... باشد ... باشد ... چشم ...
گویند بمعنی ... بشن بفتح اول و سکون ثانی بمعنی قد و بالا باشد ... اطراف ... بشنج بکسر اول
بر وزن ... را گویند ... بفتح اول ... باشد بشنو بکسر اول بر وزن
... باشد ... باشد و بعضی گویند ... باشد
... بشنز بضم اول و فتح زای فارسی بر وزن ... باشد ... و ...
اول ... بر وزن ... هم آمده است و بعضی گویند ... باشد ... بشنگ
بکسر اول و ثانی و سکون نون و کاف فارسی ... باشد ... و ...

برگونه

برگونه بشتر بفتح اول بر وزن اشتر ... را گویند بشتر بر وزن ... بمعنی ... باشد بشتن بضم اول بر وزن
... است ... را گویند ... و ...
و ... باشد ... سعدی ... و ...
باشد بشون بکسر اول و فتح ... بر وزن ... نام برادر اسفندیار است ... هم آمده است ... بشوله
بکسر اول و ... بر وزن ... را گویند و بمعنی ... هم ... بشول
بکسر اول و ... را گویند و بمعنی ... هم هست ... و ...
و ... را گویند ... هم آمده است بمعنی ... بر وزن ... بشولیده بکسر اول و لام بر وزن ... بمعنی ...
و ... باشد ... را گویند بشولیدن بکسر اول بر وزن ... بمعنی ... و ...
و ... باشد و بمعنی ... هم آمده است و بفتح اول نیز درست است بشولیده بر وزن ... بمعنی
... و ... باشد بشولیدن بضم اول و کسر ... و سکون ...
... را گویند ... باشد بشوم پرهیم ... و ... علوم ... و ...
... باشد ... و ...
بشن بکسر اول و ثانی و سکون ... بمعنی ... باشد ... بشونا بر وزن ... بمعنی ... باشد ...
فصل شانزدهم در بای ابجد با طای حطی مشتمل بر ... لغت و کنایت بط بفتح اول و سکون ثانی ... مرغابی ...
و ... را گویند بطاله بفتح اول بر وزن ... است ... را گویند ... و ...
... است بطالیم با بای ابجد بر وزن ... است ... را گویند بطر بر وزن ...
و ... بجای حرف اول ... هم آمده است بطراخ بخای نقطه‌دار بر وزن ... بطرانو بر وزن ...
... را گویند ... بطراخیدن بفتح اول و ... بمعنی ...
باشد ... بطراسالیون لغتی است یونانی مرکب ... و ...
... را گویند ... بطراسالیون ... بالام ... و فتح واو و سکون نون ...
... بطریق بکسر اول و ... و سکون ... و ... باشد ... و نام ...
بطریقی بر وزن ... بطرخیو بفتح اول و ... نام ... و حکیمی بوده ... مذکور است و بعضی
... هم آمده است ... بطلیموس ... باشد بطلیموس بر وزن ... نام ولایتی است ... بیان بای ابجد با غین معجمه
... لغت و کنایت بغ بفتح اول و سکون ثانی ... و ... را گویند ... بغا بر وزن ...
... را گویند ... بغاز بر وزن ... و ...
... بمعنی ... بغبق بر وزن ... بغچه با ... بر وزن ... را گویند ...
و ... هم آمده است بغداد با دال ابجد بر وزن ... نام شهری است ... عرب ... و ...
... بغداد شده است ... و ...
... بغداد خراب ... بغرا بفتح اول بر وزن ... باشد ...
... بفتح اول نام ... بوده است ... و ... پیش ... و نام ...

[illegible]

نغشو بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

دره و دره و النهر نزدیک بخشی شهر و پای ... اهل اسباب بوده و در زمان سلطنت ... ساباط ... بکسر اول و سین ...

و ... بوده ... و سین ... [illegible]

نقح اول بر وزن ... [illegible]

... بفتح اول و کسر ... [illegible]

... بفتح اول بر وزن ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] آمده است [illegible] بکاف فارسی کنایه از [illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف فارسی [illegible]

باشد و آن [illegible]

[illegible] بضم اول [illegible] بضم اول و ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible] بضم اول [illegible]

[illegible] بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث [illegible]

[illegible] بضم اول [illegible]

[illegible] بضم اول بروزن [illegible] بسکون [illegible]

[illegible] بفتح اول و نون بروزن [illegible]

بفتح اول و نون [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول بروزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

باز [illegible] حبابا با یای [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] بروزن [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول [illegible]

باشد [illegible] بضم اول بروزن [illegible]

باشد [illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول و ثالث [illegible]

[illegible] بضم اول و ثالث [illegible] بفتح اول و ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول و ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول و ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۹۴

هم هست که امرود ... باشد بوک بر وزن ناوک نوعی از طعام باشد بعضی گویند ... است و بعضی ... و عقاب را نیز گویند و بعضی [illegible]

[illegible]

هم آمده است ... مبارک باد باشد بوکنک بر وزن ... نوعی از ریحان کوهی باشد بوکه بضم اول و ثالث ... [illegible]

[illegible]

بوند بضم اول و ثانی و سکون ثالث و دال ابجد بمعنی [illegible] باشد و بفتح ثالث و کسر ثانی بمعنی [illegible] باشد و [illegible] و جستی را گویند بوند بضم اول و ثانی
و سکون ثالث و فتح دال ابجد بمعنی مرده است و بالکسر [illegible] باشد و بفتح ثانی و کسر ثالث [illegible] و بسبب [illegible] را گویند بوه بضم اول و فتح
درشتی را گویند که بزرگ [illegible] و مردم [illegible] گویند بوهش بسکون ثالث بر وزن دو دهان بمعنی [illegible] که زنجان [illegible] باشد و
از [illegible] فارسی هم هست چون خان و جهان بهر بر وزن موی معروف است که [illegible] باشد و عطریات را گویند بمعنی بهره و نصیب و خوب
و [illegible] آمده است بهم اول و کسر ثانی بمعنی [illegible] بهر باشد [illegible] بر وزن [illegible] را گویند
خوش و بوی [illegible] باشد بهروز [illegible] بر وزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد بهرون بر وزن [illegible] که [illegible] گویند بهرمان [illegible]
[illegible] باشد بهریج بفتح بای فارسی [illegible] گویند
[illegible] بهرنج بر وزن [illegible] گویند بهند با دال ابجد
بر وزن [illegible] گویند بهرنگ بفتح بای [illegible] و سکون نون و کاف فارسی بمعنی [illegible]
[illegible] گویند بهر [illegible] بهلک با کاف و لام [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] گویند بهشت بر وزن [illegible] بهم بر وزن [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] بهم [illegible]
و سکون ثانی بمعنی [illegible] باشد و نام [illegible] مشهور بها بکسر اول [illegible] گویند و بفتح اول [illegible] بهار بضم اول
ابجد بر وزن [illegible] باشد بهار بر وزن [illegible] معروف است که فصل ربیع و بودن آفتاب در برج حمل و ثور و جوزا باشد و
چین و [illegible] ترکستان [illegible] نقش و طلاکاری بوده [illegible] شکوفه و گل [illegible] را گویند [illegible]
[illegible] و نام [illegible] که [illegible] را گویند [illegible] نام [illegible] خوش [illegible] پادشاهان [illegible]
[illegible] اول نام [illegible] بهار [illegible] بهارخانه [illegible] با بای ابجد و [illegible]
[illegible] موسیقی بهارخانه [illegible] گویند [illegible] بهاریه [illegible]
[illegible] و سکون [illegible] باشد [illegible] گویند بهاء بکسر اول و ثانی
[illegible] بهانه [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] بهاریز بکاف فارسی بر وزن [illegible] گویند [illegible]
بهامن نام [illegible] بهانه بفتح اول بر وزن [illegible] باشد بهت بفتح اول بر وزن [illegible]
چیزی بسیار [illegible] باشد بهت بفتح اول و ثانی و سکون [illegible] گویند [illegible]
پالوده باشد و بعضی گویند [illegible] بهترک [illegible]
[illegible] پیش از ظهور اسلام [illegible] صد و [illegible] سال [illegible]
[illegible] سال [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] سال [illegible]
و [illegible] بهج بفتح اول و ثانی و سکون [illegible] بهر بر وزن شهر نام [illegible]

حصه و نصیب [illegible] بهرا بر وزن [illegible] بهرام بر وزن [illegible]
نام [illegible] و نام روز بیستم از هر ماه شمسی باشد و
ستاره مریخ هم هست که فلک او آسمان پنجم است و [illegible] نام پادشاهی هم بوده است در عراق که او را بهرام گور می‌گفتند
[illegible] پادشاهی [illegible] در [illegible]
[illegible] نام [illegible] و نام [illegible] بهرام چوبین [illegible]
[illegible] بهرامه بفتح تا و [illegible] و سکون لام نام [illegible] بهرامج بفتح [illegible]
[illegible] بهرم [illegible] بر وزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گویند [illegible] باشد [illegible]
بهرمن بر وزن [illegible] گویند بهرنگ بر وزن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بهرون بر وزن [illegible] آمده است [illegible]
[illegible] باشد بهرون بر وزن [illegible] بهره بفتح اول و [illegible]
[illegible] بهره با واو مجهول [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] بهرو بفتح [illegible] باشد بهروز بر وزن [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بهروزه بر وزن [illegible]
بهرون بکسر اول بر وزن [illegible] بهره بفتح اول بر وزن [illegible] بضم اول نام [illegible]
[illegible] بهرهور بفتح بای ابجد بر وزن [illegible]
[illegible] گویند بهشت بفتح اول و سکون ثانی و شین [illegible] باشد [illegible]
[illegible] بهشت گنگ [illegible] و فتح کاف فارسی و سکون نون و کاف [illegible] و نام [illegible]
[illegible] بهشتی و بهشتی روی کنایه از خوش صورت و خوب روی باشد بهکل بفتح اول و ثانی بر وزن [illegible]
[illegible] بهکنه بکسر اول [illegible] و فتح کاف فارسی [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] بهل بکسر اول بر وزن [illegible] بهلم [illegible]
[illegible] بهم بکسر اول بر وزن [illegible]
باشد بهمان بر وزن [illegible] بهمن [illegible] باشد بهمن بر وزن [illegible]
[illegible] باشد و نام [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند و نام [illegible] بهمن [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
و بعضی گویند [illegible] بهمن [illegible]
از [illegible] قاعده [illegible] نام [illegible] روز [illegible] جشن [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بکسر اول و سکون ثانی ... [illegible]

[illegible]

پاپا ... [illegible]

[illegible]

چنانکه گذشت و نیز بمعنی اصل و عنصر و نژاد [illegible]

اسم [illegible] پاسبان بزرگ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

آن هم بر طرف نگردد پچند بفتح ثالث و سکون نون و دال ابجد گلوله پنبه حلاجی کرده را گویند پچنه بفتح ثالث و فتح دال ابجد بمعنی پخند است که گلوله
پنبه حلاجی کرده باشد و بفتح ثالث هم گفته‌اند پخنه بر وزن بخنده باشد پخوش با واو مجهول بر وزن آغوش بمعنی فوطه باشد یعنی سر بسته پخورد بر وزن
مخفف با او ورد است که لغب باشد پاک بر وزن خاک بمعنی صاف و خوش و پاکیزه باشد و بمعنی تمام و بجای همه هم آمده است چنانکه گویند ... پاک کرد
یعنی تمام شد و چیزی نماند و پاک بردند یعنی همه را بردند و چیزی نگذاشتند پاکار با کاف بر وزن ناچار کسی را گویند که چون تحصیلدار ... بیاید
وزرا از مردم تحصیل کند و تحصیلدار را ... گویند ... که زر را جمع کرده بدیوان رساند ... پاکان
اول کنایه از ملائکه و اولیا و ... و حواس ... پاکباز بابای ابجد بر وزن ... کسی را گویند که در بازی آنچه ... باخته باشد و کسی که اسباب خود را
تمام در راه زهد و تجرد و عاشقی ... باک معشوق نکرده پاکند بر وزن ... مطلق ... را گویند ... و ... و بمعنی ... کجا
حرف اول ... هم آمده است پاکوفتن بمعنی رقص کردن و دست افشاندن باشد پاکه بر وزن خاکه ... را گویند و بمعنی تمام شدن و ...
و طهارت باشد پاگاه بر وزن ... که ... است ... هم آمده است ... کش ... بود
... پالا دم ... بالا و صف ... و دم ... که ... بالاب ...
... بر وزن ... چیزی سخت ... گویند ... پالاد بر وزن آباد ... گویند که ...
و آن ... باشد ... پالاش بر وزن ... و ... پالودن بمعنی ... و صاف کردن ...
پالادن بر وزن ... و بمعنی ... گویند ... پالاه بر وزن ... بزرگ ...
پالاش بر وزن ... پالان بر وزن ... پالانیدن بر وزن ...
حارث باشد ... پالاونه با واو بر وزن ... بمعنی پالاودن است ...
پالاهنگ بفتح های هوز بر وزن ... گویند و آن ریسمانی است که ... بر آن ...
لگام اسب بندند ... و ... پاکان ... پالاهنگ ...
آهنگ بوده بمعنی جنیبت کش ... پالا بمعنی اسب جنیبت است ... و آهنگ بمعنی کشیدن ... که
هر کجا ... حرف آخر کلمه اول با حرف اول کلمه آخر از یک جنس باشد ...
حذف ... پالار بسکون ... صاف ... گویند ... صاف کردن ... و ...
جنیبت را هم گویند پالاینت بر وزن ... بمعنی زیاده ... پالاد بر وزن ... پالام بر وزن ...
... گویند پالش بر وزن بالش بمعنی افزون شدن باشد ... پالغ بضم ثالث و سکون ... را گویند
گردن ... پالغر بفتح ثالث و سکون ... پالکانه ... بر وزن
... پالنگ بفتح ثالث بر وزن ...
... پالو بر وزن ...
... پالوانه بر وزن ... پالوج بر وزن ...
... پالوده ...
بابای ... بر وزن ... پالوده بر وزن ... پالودن بر وزن
... بمعنی صاف کردن ...
... پالوز بر وزن ...

فالوده ... است ... پالونه بر وزن ... پالوش ... بر وزن ...
پالونه بر وزن ... بمعنی پالونه است ... پالهنگ بمعنی پالاهنگ است ...
... پالیز بر وزن ...
... پالیده بر وزن ...
... پالیز بر وزن ... بمعنی باغ و بوستان ...
... پالیزبان ... پالیزوان باواو بر وزن ...
باغ و بوستان ... پالیک بر وزن ...
... پام بر وزن ... پامس ...
... پان بر وزن ...
... پانسند بفتح نون ...
... پانه بر وزن ...
... پاپیز ...
... پاو بسکون ...
... پاپیچ بفتح ...
پاوچک ...
پاوچنگ ...
... پاوه بر وزن ...
پاهنگ ... پاچنگ بر وزن ...
... پاچنگ ...
... پای بسکون ...
...
... پایا ...
... پایاب بر وزن ...
...
... پایان بر وزن ...
... پایدار ...
... پایزه ...
... پایستان ...
... پای برنجن ...

بودن باشد پای بر سنگ زدن کنایه از [illegible]

[illegible]

پای برزمین زدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

باهم

و لگد و جهیدن و وزیدن [illegible] و آشوب و شور و غوغا را هم گویند پیره بر وزن [illegible] بیان چهارم در بای فارسی با جیم
ابجد مشتمل بر چهار لغت پج بفتح اول و سکون ثانی بمعنی کوه باشد و آن را بعربی جبل خوانند پجاپ بفتح اول بر وزن [illegible] پجول
بضم اول بر وزن فضول بمعنی [illegible] استخوان [illegible] پجیج بفتح اول و کسر ثانی و سکون [illegible]
بعربی [illegible] بیان پنجم در بای فارسی با جیم فارسی مشتمل بر [illegible] لغت پچ پچ
بضم هر دو بای فارسی و سکون [illegible] پچپچه
بضم اول و ثالث و سکون ثانی [illegible] گویند [illegible] پچکم بضم اول [illegible]
و سکون [illegible] پچگم بکسر اول بر وزن [illegible]
[illegible] پچل بفتح اول [illegible]
گویند [illegible] پچواک با واو بر وزن [illegible]
دیگر بیان کنند [illegible] پچه بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث [illegible] بیان ششم
در بای فارسی با خای نقطه دار مشتمل بر [illegible] لغت پخ بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خوش [illegible]
[illegible]
سنگ [illegible] پخچ بکسر اول [illegible] فارسی [illegible]
خود [illegible] پخچ بضم اول و سکون ثانی [illegible]
چاه [illegible]
[illegible] پخچه بضم اول و جیم بر وزن [illegible]
و آن [illegible]
[illegible] پخچو بضم اول [illegible]
[illegible] پخچگاه بضم اول [illegible]
[illegible] پخج بفتح اول و سکون ثانی [illegible] پخچه بر وزن [illegible] پخچیده
بر وزن [illegible] پخچیده بر وزن [illegible] پخچیده بر وزن [illegible]
باشد [illegible] پخس بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible]
[illegible] پخسان بر وزن [illegible]
[illegible] پخسه بر وزن [illegible]
[illegible] پخش بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
پخش بفتح اول و سکون ثانی [illegible] پخشو بر وزن [illegible]
[illegible] پخشو بر وزن [illegible] پخشیده بر وزن [illegible] پخشیده [illegible]
[illegible] پخشیده بر وزن [illegible] پخلو بالام بر وزن [illegible]
[illegible] پخلیده بالام بر وزن [illegible]

[illegible] بیان هفتم در بای فارسی با دال ابجد مشتمل بر [illegible] لغت پد بکسر اول و سکون ثانی [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] بضم اول چوب [illegible] پدپد بضم اول و بای فارسی بر وزن [illegible]
پدرام بای فارسی [illegible] بر وزن اسلام بمعنی آراسته [illegible]
پدرخشه بسکون خای نقطه دار بر وزن [illegible] پدرود بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] پدرود بر وزن [illegible] پدرم بر وزن [illegible]
[illegible] پدغم بر وزن [illegible] پدواز بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] پدپد بفتح اول [illegible]
نام درختی است [illegible]
بفتح اول هم آمده است پدیدار بفتح اول بر وزن [illegible] پیدا [illegible]
[illegible] پدید بیاء [illegible] بیان هشتم
در بای فارسی با ذال نقطه دار مشتمل بر [illegible] لغت پذیرفت بکسر اول و سکون ثانی [illegible]
بمعنی قبول کرده [illegible] پذیرفتگار با کاف [illegible]
[illegible] پذیرفته بر وزن [illegible] پذیره بر وزن [illegible]
[illegible] پذیرا بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] پذیرش بکسر اول [illegible]
[illegible] پذیرفتار [illegible]
[illegible] پذیرنده [illegible]
پذیرفتن بمعنی پذیرفته است [illegible] پذیره بر وزن [illegible]
[illegible] بیان نهم در بای فارسی با رای بی نقطه مشتمل بر [illegible] لغت پر
بفتح اول و سکون ثانی معروف است [illegible]
[illegible]
[illegible] پراپر بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] پرانج بکسر اول [illegible]
[illegible] پرانه بفتح اول [illegible]
[illegible] پرپش بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible] پرپشه بفتح اول [illegible] پرپشیده بفتح اول بر وزن [illegible]

و پریشان شدن و بیهوده گشتن و پاشیدن و فروش شدن باشد **پرشنه** بفتح اول بروزن خوشنه یعنی بر باد داده و پریشان شده و بیهوده گردد

باشد **پرگنه** با کاف فارسی بروزن رها کننده یعنی پراکنده است یعنی متفرق ساخت و پریشان کرد و چه پراکنده یعنی متفرق است و پریشان کردن شده

پراکنده بروزن سرافکنده پریشان و متفرق گردیده و پاشیده شده را گویند **پرالو** بفتح اول و ضم کاف و سکون واو و ... رانهای روی کوه

طرف و انبوه کوه را گویند و بعضی مرغزار کوه را گفته اند که عمیق باشد و آب در آنجا روان شود **پرکم** بفتح اول و لام و سکون کاف ...

جوهردار را گویند عموما و تیغ و شمشیر جوهردار خصوصا **پرکمیر** بفتح اول و ضم قاف یعنی ... کنایه از ... رسیده **پرمایه**

بسکون ... باشد بروزن ... را گویند **پرمخته** کنایه از ... شدن و بیرون کردن ...

و بعضی ... کردن ... یعنی ... از ... و آن ... ابوالفضل

شدن ... کردن ... و بعضی ... و آن ... **پروانه** بروزن ... نام ... **پروین**

بروزن ... باشد **پرده** ... را گویند **پرواز** بروزن ...

کردن ... **پرهام** ... بروزن ... و معرب آن ... است ...

... بروزن ... **پرهیز** بروزن ... **پرویز**

بروزن ... یعنی ... **پریال** بروزن پرسال ...

... **پریال** بروزن پرسال یعنی ... **پرتو** بفتح اول و سکون ثانی ...

فارسی ... را گویند و بعضی گویند ...

... **پرنیانی** ... معلوم ...

خوانند **پرچو** بفتح بای فارسی ... را گویند **پرچین** بفتح بای فارسی و ... بروزن ...

باشد ... را گویند ...

... **پرچین** ... بروزن ... را گویند ...

خوانند **پرچوب** ... بروزن ... **پرنیان** بروزن ...

کنایه ... است **پرنده** بروزن ... را گویند **پرنیش** بروزن ... **پرو** بفتح اول ...

و سکون ... را گویند ...

... **پرچم** بفتح جیم فارسی بروزن مریم ... باشد ...

... باشد ... را گویند ...

... بروزن ... **پرپند** بروزن ... باشد ...

... **پرونده** ...

... **پرند** بفتح اول ... بروزن ...

... **پرنیخ** بفتح اول و ... **پرنیخ** ...

... **پرنخ** بفتح اول ... **پرنج** ...

... **پرند** بروزن ... باشد **پرد** بفتح اول

و فتح ثانی و سکون دال یعنی پرورد کننده و بسکون ثانی یعنی ... باشد ... گویند ... پرده و دره یعنی ... دو ...

دو ... و بعضی خواب هم آمده است ... بفتح اول و فتح ثانی یعنی ... و مملو کردن و ضم اول و فتح

بروزن ... باشد ... بفتح اول ... **پرده** بروزن ... و فتح ...

کرده ... را گویند **پرداخت** بروزن ... یعنی ... و فارغ گشتن باشد و بعضی ... فارغ گشته و ...

... بروزن ... و ...

... **پرداختن** بروزن ... یعنی فارغ گشتن از علایق ...

... و تمام ... و ...

آمده است ... **پرداخته** بروزن

... یعنی ... گشته و فارغ شده ...

و صیقل کرده هم آمده است **پرداز** بروزن ... **پرداز**

و بعضی ... **پرداخته** بفتح ثالث بروزن ... یعنی ...

... **پردازش** بروزن ... و فارغ گشتن ...

... **پرداخته** بروزن ...

کرده ... **پرک** بروزن ... **پرکه** بروزن ... را گویند ...

... پرده ...

بودن است ... **پرکاله** بفتح ...

... باشد **پرگار** ... **پرگاله** بضم اول بروزن ...

... باشد **پره** بفتح اول بروزن دره معروف است ...

یعنی ... **پرده آرای** یعنی ...

پرده برانداختن کنایه ... **پرده جنبان** بفتح جیم فارسی ...

پرده است از موسیقی **پرده خرم** ... نام پرده است از موسیقی **پرده دریدن** کنایه از آسمان

... **پرده در** ... **پرده نشین** ...

پرده سپاهان نام پرده است از موسیقی ... **پرده گی** ... **پرده عشاق** نام پرده است

پرده نیلگون کنایه از آسمان است **پرده شناس** مطرب ... **پرده حجازی** ...

چهارم است **پرده عراق** ... نام پرده است از موسیقی **پرده کردن** ...

... **پرده نشین** ...

... **پرده نشینان** کنایه ... **پرده ملکوت** کنایه از آسمان ...

پرده هفت رنگ کنایه از هفت آسمان باشد ...

...

پرده یاقوت نام پرده است از موسیقی **پرز** بفتح اول و سکون ثانی ...

بهم پیوسته و همچنین نان یکجو بر گیرند و لیقهٔ دوات را گویند **پرک** بزای فارسی بروزن مردک بمعنی پرکش کردن باشد **پرزه** بروزن هرزه
شناف را گویند که عوام شناخ خوانند و بضم اول چیزی که بر روی سقوف و جامه [illegible] مثال آن بهم رسد **پرزدن** بفتح اول و سکون ثانی
و ضم ثالث بهم رسیده و خفوع نون و دال ابجد زده بمعنی چرخ باشد که در مقابل [illegible] **پرس** بفتح اول بروزن ترس پرده را گویند
بر روی چیزها پوشند و از جامه آورند **پرپ** بضم اول و سکون ثانی و سین بی نقطه بالف کشیده خبر گیرنده و پرسنده را گویند **پرس** بفتح اول
بروزن الست پرسنده و پرستار باشد و شخصی را گویند که در وهم و پندار یعنی در فکر و خیال خود مانده باشد **پرستی** بروزن [illegible]
غلام و کنیز و خدمتگار و خادم و فرمان بردار و مطیع و منقاد باشد و خدمت و عبادت کننده را گویند **پرستاران خیال** کنایه از شعرا
[illegible] **پرستش** [illegible] جهت و عبادت را گویند [illegible]
پرستک بکسر اول و سکون ثالث و ضم رابع و کاف [illegible] نام پرنده‌ایست [illegible] سیاه [illegible]
خانها آشیان میکند [illegible] **پرستهٔ خیال** کنایه از [illegible] **پرستو**
بکسر اول و ثانی و سکون ثالث و ضم فوقانی و واو [illegible] بمعنی پرستک است که مخفف شده و بعضی گویند [illegible]
پرستوک بسکون تاء بمعنی پرستو است که مخفف باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **پرسه** بکسر اول و ثانی بروزن [illegible]
[illegible] **پرشک** بضم اول و ثالث و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **پرسم** [illegible]
[illegible] **پرسنده خیال** بضم اول کنایه از [illegible] **پرسه** بفتح اول و ثالث [illegible]
[illegible] **پرسیاوشان** بفتح ثالث بروزن [illegible]
پرسیاوش بفتح اول و سکون ثانی و ثالث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **پرسیاوشان** بالف و نون
[illegible] **پرشان** [illegible]
[illegible] **پرغو** [illegible]
پرغو بفتح اول [illegible] **پرغونه** بروزن [illegible]
[illegible] **پرغونه** بروزن [illegible]
باشد **پرک** بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **پرکار** بالکاف فارسی بروزن [illegible]

[illegible] **پرکار** بروزن همواره بمعنی پرگار است [illegible]
[illegible] **پرکاس** بالکاف فارسی بروزن [illegible]
[illegible] **پرکال** بالام بروزن [illegible] **پرکاله** بروزن [illegible]
[illegible] **پرکام** بالکاف تازی بروزن [illegible]
[illegible] **پرکان** بفتح اول بروزن [illegible] **پرکرخ** بکسر اول بروزن
[illegible] **پرکر** بفتح اول و کاف تازی و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **پرکم**
بفتح کاف تازی بروزن [illegible] **پرکند** بفتح کاف فارسی بروزن [illegible]
[illegible] **پرکنه** بفتح اول و کاف فارسی و نون و سکون ثانی
[illegible]
[illegible] **پرکوک** بالکاف فارسی بروزن [illegible] **پرکس** بالام بروزن [illegible]
[illegible] **پرگاه**
بروزن درگاه [illegible] **پرگنده**
[illegible] **پرمه** بروزن
[illegible] **پرمس** [illegible]
[illegible]
[illegible] **پرمو** بروزن [illegible] **پرمه** بفتح اول [illegible]
[illegible] **پرمونه** بروزن
[illegible] **پرمو** بروزن [illegible] **پرموز** بفتح اول بروزن [illegible]
[illegible] **پرموزه** بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **پرمون** بروزن [illegible] **پرمه** بفتح اول و ثالث [illegible]
[illegible]
[illegible] **پرمه** بکسر اول و سکون ثانی [illegible] **پرنی** بضم اول و سکون
[illegible] **پرمسو** بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **پرند**
بروزن چمن پروین را گویند [illegible]
[illegible] **پرنا** بروزن [illegible] **پرناک** بضم اول و سکون
ثانی و نون بالف کشیده و بکاف زده [illegible] **پرنج** بفتح اول و ثانی و سکون
[illegible] **پرند** بروزن [illegible]

و بمعنی زمین پوش هم آمده است و بمعنی پروین هم آمده است که ستاره‌های کوهان ثور باشد و بمعنی تیغ و شمشیر و جوهر تیغ و شمشیر و مثال آن را نیز گویند و بمعنی
[illegible] را هم گفته‌اند و [illegible] نورسته باشد [illegible] بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و دال
بی نقطه بالف کشیده [illegible] گویند [illegible] بفتح اول و واو [illegible]
بفتح اول و ثانی و سکون ثالث [illegible] بفتح اول و ثالث و سکون ثانی
و رابع و واو بالف کشیده [illegible]
بروزن [illegible] یعنی [illegible]
بیش [illegible] بروزن [illegible] بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون
[illegible] بفتح و ثالث و سکون نون و دال ابجد بکسر اول [illegible]
[illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گردن [illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] بوده است [illegible]
[illegible] پرنیان خوی کنایه از [illegible]
باشد [illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible] بفتح اول و سکون ثانی و واو بالف کشیده [illegible]
باشد و بمعنی [illegible] گویند و بمعنی [illegible]
پرواز هم آمده است پروا بروزن [illegible] جانوری باشد [illegible]
[illegible] گویند یعنی اطراف آن [illegible] باشد [illegible] و بمعنی [illegible]
آمده است [illegible] گویند [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] باشد و بمعنی [illegible]
[illegible] گویند پرواره بروزن [illegible] معروف است [illegible] باشد و بمعنی
[illegible] گویند [illegible]
[illegible]
[illegible] پرواز بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] هم آمده است [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] پروانک بروزن [illegible] گویند
و بمعنی [illegible] گویند [illegible] پروانه بروزن
[illegible] بروزن [illegible] یعنی [illegible]

۱۹۴

[illegible] پروانه بروزن [illegible] یعنی [illegible] بروزن [illegible]
ابریشم [illegible] گویند یعنی [illegible] بروزن [illegible] جانوری است [illegible]
[illegible]
[illegible] بروزن [illegible] معروف است [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
پر و پای [illegible] بروزن [illegible] یعنی [illegible] باشد پرور بفتح اول و ضم ثانی و سکون ثالث [illegible] بروزن
[illegible] بفتح اول و سکون ثانی هم آمده است [illegible]
[illegible] گویند پروردگار معروف است [illegible] گویند [illegible]
[illegible] پرورش بروزن [illegible] معروف است و بمعنی پرستش و پرستیدن هم آمده است پرورش بروزن [illegible] یعنی [illegible] و پرستش [illegible]
[illegible] پرورش [illegible] گویند [illegible] پرده
بروزن [illegible] گویند [illegible] باشد پرده بفتح اول بروزن [illegible] گویند و بمعنی [illegible]
[illegible] گویند [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] گویند پروند بروزن [illegible]
[illegible] گویند [illegible] پرستار بفتح اول و ثالث [illegible] پرورش
بروزن [illegible] پرند بروزن [illegible]
[illegible] ابریشم [illegible] گویند [illegible] پرند بروزن [illegible]
[illegible] پرنده [illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] پرده بفتح اول و ثالث بروزن
[illegible] و بمعنی [illegible] هم آمده است [illegible]
پروانه [illegible] بروزن [illegible] یعنی [illegible] باشد پرویز بروزن [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] و پروین را هم گفته‌اند
و آن ستاره [illegible] پروین [illegible] بروزن [illegible]
بروزن [illegible] گویند [illegible] و مثال آن [illegible] پرویش [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] پرنده بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] پره بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویند [illegible] و مثال آن [illegible]

و بعضی پهلو نیز بنظر آمده است که بعربی جنب خوانند **پرواز** بر وزن [illegible] چوب پوسیده [illegible] باشد [illegible]

[illegible] **پرچم** بر وزن [illegible] است [illegible] و معرب آن [illegible] **پرچین** بفتح ثالث و سکون [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible] **پرچو** بر وزن [illegible]

[illegible] **پرچین** [illegible] **پرچین** بر وزن [illegible]

پرهیز بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

ورق

[illegible]

[illegible]

وتام

و بفتح اول بروزن خرچنگ بمعنی پس افتاده و عقب مانده [illegible]
[illegible] بفتح اول و سکون ثانی و میم [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] پشم در کلاه شدن [illegible]
[illegible] پشیمند [illegible]
[illegible] پشت [illegible]
[illegible]
پشتیبند [illegible] پشتبند [illegible]
[illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پشه [illegible]
[illegible] پشه [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] پشک بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible] پشکم بفتح ثانی [illegible]
[illegible] پشکاه [illegible]
[illegible] پشنگ [illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] پشمینه [illegible]
پشیز [illegible] پشیزه [illegible]
[illegible]
[illegible] پشم [illegible]
[illegible] پشم [illegible] پشیمان [illegible] پشین
[illegible]
[illegible] پغار [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] پغنج
[illegible] پیان [illegible] پک بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پکال بفتح اول [illegible] پکند [illegible]
[illegible] پکنه بفتح اول [illegible] پکو بفتح اول [illegible]

پلوال [illegible]
[illegible] پلکنجه [illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] پلک بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] پلاس [illegible] پلاسه بروزن [illegible]
[illegible] پله بفتح اول و ثانی [illegible] پلکین
[illegible] پل
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پلنگ بروزن [illegible] پلپ بروزن
[illegible]
[illegible] پلنگ مشک [illegible] پلنگ بروزن [illegible] پلند
[illegible] پلنه بفتح اول بروزن [illegible] پلید
[illegible] پلم بضم اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] پلغ بفتح اول و ثانی [illegible] پلم بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]
[illegible]
پلهنات بروزن [illegible] پلنگ [illegible]
[illegible] پلشت بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]
[illegible] پلکشتن [illegible] پلغند بفتح اول [illegible]
[illegible] پلغس بفتح اول [illegible]
[illegible] پلکن بفتح اول و ثانی بروزن [illegible]
[illegible] پلکم بضم اول و ثانی [illegible]
[illegible]
[illegible] پلم بفتح اول و سکون ثانی [illegible] پلمس بروزن [illegible]
[illegible] پلمه بروزن [illegible]
پلمه بروزن [illegible]

پلنگ بفتح اول بروزن خدنگ جانوری است معروف و نوعی از رنگ کبوتر باشد [illegible]
[illegible] نقطهای آن رنگ دیگر باشد و چهارپا را نیز گویند و آن چهار چوب است [illegible]
[illegible]
پلنگان [illegible] پلکر بکسر اول بروزن [illegible]
[illegible] پلنگ مشک و پلنگ مشک بفتح اول و کسر میم [illegible]
[illegible] پلو بضم اول بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] پلوه بروزن [illegible] پلک بفتح اول
[illegible] پلم بضم اول
[illegible] پلو بروزن [illegible]
پله بفتح اول و ثانی مخفف بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پلونگ [illegible]
پلیته بفتح اول و کسر ثانی بروزن [illegible] پلید بفتح اول بروزن [illegible]
[illegible] پلیه بروزن [illegible]
[illegible] پلیده بروزن [illegible]
[illegible] پند بفتح اول و سکون ثانی [illegible] پنار بروزن [illegible]
[illegible] پناغ بکسر اول بروزن چراغ [illegible]
[illegible] پنام بفتح اول بروزن کلام [illegible]
[illegible]
[illegible] پناک [illegible] پناه بفتح اول و ثانی
[illegible] پناهه [illegible]
[illegible] پناهنده بروزن [illegible] پناهی [illegible] پنبه بروزن [illegible]
[illegible] پنبه بفتح اول و بای ابجد بروزن [illegible] پنبه دانه کنایه از [illegible]
[illegible] پنبه از گوش کشیدن و پنبه در گوش کردن و پنبه در گوش داشتن [illegible] پنبه زدن

پنیر

[illegible] پنبه [illegible] پنبه بفتح اول [illegible]
[illegible] پنبه زار [illegible]
[illegible] پنبه ساز [illegible] کنایه [illegible]
[illegible] پنبه بروزن [illegible]
[illegible] پنج بفتح اول بروزن گنج عددی است معروف [illegible]
[illegible] پنجاب بروزن [illegible]
[illegible] پنج انگشت معروف است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پنجه بروزن [illegible]
[illegible] پنج پا [illegible]
[illegible] پنج پایک [illegible] پنجاه بفتح [illegible]
[illegible] پنج تا [illegible] پنجر بروزن [illegible]
[illegible] پنج روز کنایه از [illegible]
[illegible] پنجره
[illegible] پنجش [illegible] پنج شنبه کنایه از [illegible]
[illegible] پنجک [illegible]
پنجگاه [illegible]
پنجه روزه [illegible] پنج نوش [illegible]
[illegible] پنجه بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] پنچه [illegible]
[illegible] پنجه در پنجه [illegible]
[illegible] پنج بند [illegible] پنجه خور [illegible]
[illegible] پنجه دره [illegible]
[illegible]
[illegible] پنجه کلک [illegible] پنجرا [illegible]
[illegible] پنجه مریم [illegible] پنجه [illegible]
[illegible] پند بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد [illegible]

کرده باشد و جمعی گویند و بمعنی زمین ... هم آمده است و بضم اول و کسر ثانی کرده شده باشد با اول مکسور ... گویند و بمعنی ...

پندار بکسر اول بروزن بسیار ... و بمعنی ... هم هست و بمعنی تکبر و خیالات ... نیز آمده است پندا بکسر اول و فتح ثالث بمعنی ...

پندار است یعنی تکبر و خیالات ... شده پندار ... بمعنی ... پنداشتن بکسر اول بروزن ... بمعنی گمان بردن و تصور کردن باشد و بمعنی

عجب و تکبر نمودن هم آمده است پنچش بضم اول و فتح ثالث بروزن ... کرده ... گویند پنگ بضم اول بروزن ... و بمعنی ...

... کرده باشد پنجه بروزن ... و بمعنی فرزند ... پنجو بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث ... قطره ... گویند ...

آب و قطره باران و قطره خون و امثال آن و بمعنی نقطه ... هم آمده است پنگان بروزن ... تعجب کردن و تعجب ...

و قبول کردن باشد پنیر بفتح اول بروزن ... معروف ... پنگ بفتح اول ...

... بزبان ... گویند و آن میوه ایست معروف بفتح اول ... بمعنی ... بکسر اول و سکون ...

کرده ... باشد ... بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی ... باشد و بمعنی ...

... گویند ... و بکسر اول ...

... و آن ... باشد ... و امثال آن ...

یعنی چون آن ... بر روی ... و آن زمان ...

در وقت ... میان ... باشد یعنی ...

... پنگان ... بروزن ... گویند ...

سوراخ کرده باشد ... و آن ... گویند ...

و معرب آن فنجان است پنگن بفتح اول بروزن ... گویند ... آمده است پیرزه بیای فارسی بروزن ...

نام نباتی است که آن ... و آن ... گویند ...

... و ... آفتاب ... گویند ...

بدان طرف ... گویند ... پیرو بروزن ... بمعنی ...

آن ... گویند ... پیلو بلام و واو ...

مجهول ... گویند ... پوردم ...

بضم اول و سکون ثانی ... پوزش بفتح اول بروزن ... و سوزش باشد

و آن ... پوب بثانی مجهول بروزن خوب ... گویند ...

... گویند ... پوش بفتح بای فارسی

بروزن ... گویند پوشش بکسر ... گویند ...

... پوک بای فارسی ... بروزن ... و ...

پوپک بای فارسی بروزن ... پوپو ...

فارسی بروزن ... گویند ... پوپه بضم اول

و فتح بای فارسی ... پوت بضم اول و سکون ... گویند ...

... گویند ... پوته بای فارسی بروزن ...

خوازه و خوزه گویند پوخ بروزن ... بمعنی ... پوچ بضم اول بروزن ... باشد ...

و ... گویند ... پوداب ...

... بروزن ... بمعنی ... باشد ... پوده بروزن ... بمعنی ...

چه آن ... و ... گویند ...

و ... گویند ... پور بضم اول بروزن ... و بمعنی پسر ...

و نام ... و ... گویند ...

... گویند ... پوران بروزن ... نام ... باشد و بمعنی ...

هم آمده است ... پوردخت ... بروزن ... باشد ...

... پوردخت ... بضم دال ...

... نام ... و ... گویند ...

... پورکان ... بضم اول ...

... گویند ...

... گویند ...

پورنانه ... بروزن ... باشد پوریب ...

نام ... پورتغال ... گویند ...

بروزن ... پورکند ... بروزن ... گویند ...

... آمده است پورنه ... بروزن ... پوره ...

... گویند پوره بروزن ... پوری ...

... گویند ... پوز بضم اول و سکون ...

باشد ... گویند ... پوزش ...

... پوزه بروزن ... گویند ... باشد

پاک کرده باشد پوزه بروزن ... پوزنه بروزن ...

... پوس بروزن ... پوشیدن بروزن ...

... پوست بروزن ... پوست بازکردن کنایه از ...

... پوست پیازه ... پوست درید کنایه از ...

... پوست کندن ... کنایه از ... پوستکاله ...

... پوستکاله

... پوست کله ... کنایه از ...

... پوستین ... پوستین انداختن ... کنایه ...

... پوستین پوشیدن ... پوستین باز کردن ... باشد پوسه بروزن ...

گویند کرده و وقت نشستن بر روی کف نهند **پوش** بثانی مجهول بر وزن نوش زره و جوشن را گویند و امر بر پوشیدن هم هست [illegible]

دور شود [illegible]

[illegible] **پوشا** بثالث الف کشیده پوشنده و پوشش [illegible] را گویند **پوشک** بثانی مجهول بر وزن [illegible]

[illegible] **پوشکان** بثانی مجهول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وذره ذره را گویند ناژو با میم بر وزن کاروبار [illegible] باشد
و بهر حال بود [illegible] را نیز گویند نارون بر وزن قارون بمعنی تیره و تاریک باشد ناژ بر وزن [illegible]
و مثال آن باشد و درخت سرو [illegible] را نیز گویند بمعنی تیره و تاریک هم هست [illegible]
[illegible] بجای حرف اول نون هم آمده است [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ناژ [illegible] بر وزن [illegible] باشد [illegible]
تیره و تاریک هم گفته اند ناژیب بر وزن [illegible] بمعنی تیره و تاریک باشد [illegible] ناژ بسکون زای [illegible]
[illegible]

[illegible]

نیز گویند ناه بروزن کاه [illegible]

[illegible]

ناهو بروزن [illegible] نای بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] نبار بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نزکوه اندر و طرق معروفست **ترنامه** بروزن نخمه ساخته جوان خوش صورت [illegible]

[illegible]

ترزبان [illegible]

[illegible]

بیخ و قوت و بمعنی پیش است [illegible] ترنج بروزن شطرنج [illegible]

ترفند بروزن [illegible] بمعنی [illegible] دروغ و بیهوده [illegible] ترفند بروزن [illegible]

دیگر [illegible] ترفنه بروزن [illegible]

[illegible] ترقب [illegible]

[illegible] ترک [illegible]

[illegible]

[illegible]

ودر [illegible] ترنج [illegible] ترنگ [illegible]

[illegible] ترنجبین [illegible] ترنده [illegible] ترنگ [illegible]

[illegible] ترزدیان [illegible] ترودال [illegible] تروده [illegible] ترهات [illegible] تره [illegible] تریاق [illegible]

بروزن افلاک پازهر را گویند و معرب آن تریاق است و افیون را نیز تریاک خوانند چه برنگ جعد است و بکسر اول هم آمده است تریان بکسر اول
بروزن کرمان طبق چوبین باشد و طبق زنبیل را نیز گویند از شاخ بید و قند و بفتح اول بروزن هرجان [illegible] تریج بفتح اول و کسر ثانی و سکون
تحتانی و جیم فارسی ریزه کردن نان باشد در میان دوغ و شیر و شوربا و ماست و امثال آن ترید بدال بروزن و معنی ترف است که ریزه کردن نان
در شیر و دوغ و غیره و آن را بعربی ثرید میگویند با ثای مثلثه ترنجیدن بفتح اول بروزن و معنی کشیدن [illegible] باشد و بضم اول بمعنی
رمیدن و معنی اول بازای نقطه دار هم آمده است ترزبر بروزن [illegible] را گویند [illegible] ترنج بکسر اول
و ثانی و سکون تحتانی مجهول و زای نقطه دار شاخ [illegible] را گویند و آن [illegible] از طرف [illegible] را گویند
ترنبان با نون بروزن [illegible] طبق [illegible] باشد و طبق [illegible] را گویند از شاخ [illegible] باریک چوب بید بافند و [illegible] هم آمده است
بروزن [illegible] باشد ترنجبین بروزن [illegible] نوعی [illegible] مردم [illegible] الغزیان [illegible] نام
ریزه و ریزه کرده با فلفل [illegible] و [illegible] دانه [illegible] سبزیهای ریزه کرده [illegible] و امثال آن
در [illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
اخیج [illegible]
سرا [illegible] ترنج [illegible] بروزن [illegible] ترنجبین بفتح
اول [illegible] چپان ترنجم [illegible]
مشتق [illegible] ترز بفتح اول بروزن [illegible]
خوش [illegible]
گو آید ترزاد بفتح اول و ثانی بالف کشیده [illegible]
ثقیل [illegible] ترشک بضم اول و فتح ثانی [illegible]
[illegible] ترزه بفتح اول [illegible]
[illegible] ترغ بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
و آن [illegible] ترف بفتح اول و سکون [illegible]
تری [illegible] ترفان بفتح اول [illegible]
[illegible] ترکب [illegible]
ترم بروزن [illegible]
حرف [illegible] فارسی هم آمده است ترمذ بروزن [illegible] ترنج بروزن [illegible]
فارسی هم آمده است ترنجیدن بروزن [illegible] چپان ترنجم [illegible]
[illegible] ترش [illegible]
[illegible] ترنجه بفتح اول [illegible]
[illegible] ترنجبین [illegible] ترنگ [illegible]
[illegible] ترده بفتح اول [illegible]

و بعضی [illegible] ترم بروزن [illegible]
[illegible] ترزه بفتح اول [illegible]
[illegible] چپان دوازدهم
[illegible] تسبیح بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] تسلیم [illegible]
باشد [illegible] تسو [illegible] تسکین [illegible]
[illegible] تسنیم [illegible]
[illegible] تسمه بفتح اول [illegible] تسو بفتح اول
[illegible]
[illegible] چپان سیزدهم در تای قرشت با شین قرشت [illegible] تش بفتح اول و سکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
تشت آتش [illegible] تشت در بام [illegible] تشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تشنه [illegible]
[illegible] تشر بروزن [illegible]
تشت [illegible] تشت [illegible] تشتیم [illegible] تشته [illegible]
[illegible]
[illegible]
آسمان [illegible] تشتو [illegible]
[illegible] تشغ [illegible] تشبیر
[illegible] تشرف [illegible]
[illegible] تشن بفتح اول [illegible]
[illegible] تشلق [illegible]
[illegible] تشتک [illegible] تشخیص [illegible]
تشه [illegible] تشنه [illegible] تشی بفتح اول [illegible]
[illegible] تشیر بروزن [illegible]
[illegible] چپان چهاردهم [illegible]
[illegible] تغتغ [illegible]

چربی باشد مانند پیه [illegible] بفتح اول و ثالث [illegible] باشد بمعنی
[illegible]
[illegible] بیان [illegible] رسم [illegible]
اول و سکون [illegible]
[illegible]

[illegible]

جانوران و رنگ سبز و تیره [illegible]
هم آمده است نگاب بروزن [illegible]
[illegible]
سبزه و مرغزار بود [illegible] نگاوی بابای فارسی بروزن [illegible]
گویند [illegible] نگاه باواو بروزن [illegible]
[illegible]

[illegible]

چسبو کردن باشد ناوک بفتح اول و ثانی و سکون واو [illegible] معروف است [illegible] بفتح [illegible] بروزن [illegible]

نخل بفتح اول بروزن [illegible] بفتح [illegible] باشد [illegible] بروزن [illegible]

و آن تیری باشد [illegible] چیان و زم [illegible] بالام [illegible] نحل بفتح اول و سکون

[illegible] گویند و هر چیزی [illegible] باشد [illegible] گویند [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible] گویند [illegible]

و [illegible] بفتح اول بروزن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] اول بروزن [illegible] بفتح اول بروزن [illegible] بالام [illegible] بروزن [illegible]

بزرگ [illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]

بروزن [illegible] گویند [illegible] بفتح اول و سکون [illegible] بروزن [illegible] گویند

[illegible] بالای [illegible] بروزن [illegible] باشد [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] باشد [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] گویند [illegible]

[illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی و سکون [illegible] بفتح اول

و ثانی [illegible] گویند [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

نمه بفتح اول و ثانی [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] چیان و زم [illegible] بفتح اول و سکون [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] چپ و یکم [illegible]

[illegible] بروزن [illegible] گویند [illegible]

باف بروزن بادرو و مقداری از لنگی ... باشد ... بروزن ... باشد چون ... [illegible]

بروزن ... گویند قبانم بضم اول بروزن ... [illegible]

گران ... بفتح اول بروزن ... باشد ... [illegible]

... بروزن ... را گویند ... [illegible]

... بفتح اول بروزن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

کرغوز و زنگبشه بر [illegible] بوده باشد **تنگلده** با دال ابجد بر وزن زنگله است کنایه از زهره و عقلش و جگر و شکم [illegible] را هم گفته اند و ملک
بجنان [illegible] گویند و بعضی [illegible] گویند [illegible] آمده است **تنگلای** بفتح ثالث و کاف [illegible] شخصی است [illegible] و مطلب [illegible]
تنکز بکسر ثالث بر وزن [illegible] نام درختی است [illegible] بسیار [illegible] و آتش [illegible]
تنگس بکسر ثالث بر وزن نرگس بمعنی تنگر است که درخت [illegible] باشد و [illegible] **تنگ** بر وزن سنگ [illegible] بمعنی [illegible]
ضعف [illegible] و [illegible] باشد و باصطلاح اهل [illegible] آن است [illegible] و [illegible]
دیگر [illegible] **تنگ** بر وزن [illegible] نام [illegible] **تنگلوشا** [illegible]
در [illegible] **تنگ چشم** کنایه از [illegible] معشوق است **تنگ چشمی** کنایه از بخیلی [illegible] باشد [illegible]
پرده پوش نام کتاب [illegible] حکیم رومی است در صنایع و بدایع این کتاب [illegible] صنایع و بدایع [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] و [illegible] صنایع و بدایع [illegible]
[illegible] **تنگلوش** با زیاد [illegible] تنگلوشا است [illegible]
[illegible] باشد و بعضی [illegible] علم [illegible] صنایع و بدایع [illegible]
[illegible] و بعضی گویند [illegible] علم [illegible] و [illegible] نام [illegible]
چنانچه [illegible] و [illegible] و کوه و دره میان دو کوه را گویند [illegible]
هم هست [illegible] **تنگنا** [illegible] و جای تنگ و دره و کوه و دره میان دو کوه [illegible]
[illegible] **تنگه** بفتح اول و [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] **تنگو** بواو مجهول بر وزن [illegible] نام پادشاهی [illegible]
ارزن و بول باشد باصطلاح [illegible] **تنگیوز** کنایه از [illegible] **تنگیاب** با یای حطی بر وزن [illegible]
تننده بر وزن [illegible] باشد و مردم [illegible] **تنند** بر وزن [illegible] **تنه** بر وزن [illegible]
بمعنی تنیده [illegible] باشد و [illegible] **تنو** بر وزن [illegible]
[illegible] و قوت [illegible] **تنوب** بفتح اول و ضم ثالث و سکون واو و بای ابجد [illegible] نام درختی است [illegible]
و آن را بعربی صنوبر [illegible] **تنوتاس** بواو [illegible] بالف کشیده و سین بی نقطه [illegible]
گویند **تنودن** بر وزن [illegible] بمعنی تنیدن باشد **تنور** بر وزن [illegible] لغتی است مشترک میان فارسی و عربی [illegible]
تنوره با های [illegible] **تنوزه** بفتح [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] آسیاب [illegible] آب [illegible] آسیا [illegible]
تنوز بواو مجهول بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] **تنوزه** [illegible]
تنومند بفتح اول و میم و سکون نون و دال [illegible] و قوت و فربه را گویند [illegible]
تن [illegible] **تنه** بفتح اول و ثانی [illegible] و بعضی قبول و رضا هم هست
[illegible] قبول [illegible] **تنهٔ** معروف است [illegible] و بعضی [illegible] جسم [illegible]
تنی بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] **تنیدن** بفتح اول و کسر ثالث [illegible] بالف کشیده [illegible] **تنیده** بر وزن
رسیدن معروف است و بمعنی خاموش بودن [illegible] هم آمده است **تنیده** بر وزن رسیده بمعنی خاموش گردیده باشد و بمعنی دیگر
معروف است **تنیزو** با زای هوز بر وزن [illegible] بمعنی طرف و دامن باشد چنانچه [illegible] گویند [illegible] کوه [illegible] **تیغ** [illegible]

اشاره

اشاره و بمعنی رسن و ریسمان است [illegible] فلک [illegible] باشد چنانچه [illegible] و [illegible]
[illegible] **تو** بفتح اول و سکون ثانی بمعنی تاب است که تابش آفتاب و مثال آن باشد [illegible]
[illegible] بضم اول و ثانی مجهول بمعنی [illegible] باشد چنانکه گویند [illegible] پرده [illegible]
[illegible] و [illegible] معروف است [illegible] گویند [illegible]
هم آمده است [illegible] و [illegible] **توا** بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] **توار** بر وزن [illegible]
نام [illegible] است [illegible] **توال** بفتح اول بر وزن [illegible] و علف [illegible]
[illegible] و [illegible] **تواشی** [illegible] بالف کشیده و [illegible]
[illegible] **توایح** بضم اول و ثانی بالف کشیده و [illegible]
[illegible] **توان** بضم اول بر وزن جوان قوت و قدرت و توانایی باشد و بعضی [illegible]
[illegible] **توبخم** بر وزن [illegible] **توبره** بفتح اول و [illegible]
[illegible] **توبری** بر وزن [illegible]
رسیده باشد **توپ** بضم اول و بای فارسی [illegible] **توپال** و **توبال** بالف اول با بای ابجد
و دیگری با بای فارسی بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] گویند [illegible] و مس و [illegible]
مس و آهن و مثال آن [illegible] **توبال** [illegible]
[illegible] آهن [illegible]
[illegible] **توبال** [illegible] آهن [illegible] دندان [illegible]
[illegible] **توبلو** بضم میم و لام و سکون
نون [illegible] نوعی از [illegible] و [illegible]
[illegible] **توبز** بر وزن [illegible] **توبرو** با واو مجهول [illegible]
[illegible] و [illegible] گویند [illegible]
توبزه با زای مجهول [illegible] **توبک** و **توبکه** [illegible] بای ابجد [illegible]
اول بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] و [illegible]
توبکی بسکون بای ابجد [illegible] **توبه** بضم اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **توت** بضم اول و سکون ثانی [illegible] میوه ای است معروف [illegible]
[illegible] معروف [illegible] توت است [illegible]
[illegible] **توتک** با اول مضموم و ثانی مجهول بر وزن [illegible]
[illegible] نوعی از [illegible] باشد [illegible]
هم هست [illegible] **توته** بر وزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] گویند **توتیا** بر وزن [illegible] **توتیاکر** نوعی [illegible]

توج بضم اول بروزن موج میوه ایست که آن را بهندی [illegible] گویند توجیه بفتح جیم و یای ابجد بروزن موجه [illegible] سبب را گویند و [illegible]
توخت بروزن سوخت یعنی اندازد و گذاردن و جمع نمودن و حاصل نمودن و کشیدن باشد یعنی ادا کرد و گذارد و حاصل نمود و جمع کرد و کشید
توختن بروزن سوختن از لغت اضداد است یعنی فرو کردن و بیرون کشیدن بر وزن اند است و بمعنی خواستن و جمع نمودن و اندوختن و حاصل
کردن و طلب نمودن چیزی [illegible] بهم [illegible] و دوام باشد [illegible] و بمعنی جستن هم آمده و [illegible] توخته بروزن سوخته یعنی ادا کرده
و گذارده و جمع نموده و حاصل کرده و کشیده باشد توخش بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و شین نقطه دار [illegible] باشد مطلقا تود بروزن [illegible]
بمعنی توت باشد و آن میوه ایست معروف که خورند توده بثانی مجهول بمعنی توده و بالای هم ریخته باشد توده بثانی مجهول و رای [illegible] مفتوح بروزن
موصده پرنده ایست بزرگ که آن را شکار کنند و گوشت لذیذ دارد و بعربی حباری گویند تودری بروزن [illegible] آن را [illegible] خوانند
و در صفهان [illegible] کردن یا درخت گویند و خوردن آن قوت باه آورد و بمعنی [illegible] هم نظر آمده است و معرب آن تودریج است تودره بروزن
روز افزون [illegible] گیاهی است که آن را [illegible] گویند و تخم آن را [illegible] خوانند از [illegible] و برگ آن گیاه [illegible] و [illegible]
دهن [illegible] کردن [illegible] آن [illegible] گویند تورده بضم اول و سکون ثانی مجهول و واو و ها و رای [illegible]
[illegible] رباط باشد و عرب [illegible] گویند و بمعنی [illegible] دال ابجد و رای قرشت هم آمده است تور بروزن سور [illegible]
[illegible] و امثال آن باشد و پرهیز [illegible] تور بضم اول بروزن سور [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد و این نام در مؤید الفضلا برای فارسی هم آمده است [illegible] تور آن را [illegible] گویند و بمعنی [illegible]
و [illegible] هم هست و [illegible] گویند [illegible] و بمعنی تفحص کردن و تجسس نمودن و وحشت و رمیدن و توبیدن [illegible]
و رسیدن باشد و [illegible] و مطلوب [illegible] گویند و نام [illegible] است [illegible] باشد و بمعنی [illegible] و بمعنی [illegible]
قلیل هم آمده است [illegible] بضم اول و ثانی [illegible] گویند [illegible] توران بضم اول و ثانی مجهول بروزن
[illegible] توران نام ولایتی است بر آن طرف آمویه [illegible] و [illegible] النهر [illegible] ملک [illegible] پسر
[illegible] بود [illegible] توران دخت نام دختر خسرو پرویز است [illegible] و [illegible] پادشاهی کرد [illegible]
[illegible] توربز بضم اول و سکون ثانی و ثالث [illegible] و [illegible] کرده [illegible]
[illegible] توریج بروزن [illegible] نام بزرگترین پسران فریدون است که تور باشد و توران منسوب باو
[illegible] تورک بروزن [illegible] بروزن [illegible] هم بمعنی [illegible]
[illegible] ایران باشد تورکن بثانی مجهول بروزن [illegible] گویند [illegible] تورو باواو بروزن [illegible]
گویند [illegible] تورو بضم اول و ثانی بروزن [illegible] گویند [illegible]
[illegible]
اول [illegible] گویند تورین بثانی مجهول بروزن [illegible] توبیدن باشد [illegible] و دور شدن و [illegible]
[illegible] تورز بضم اول و سکون ثانی و زای [illegible] و نام [illegible]
[illegible] و [illegible] گویند [illegible] جمع کننده و برآورنده و کشنده و حاصل
[illegible] و [illegible] جستن هم هست و [illegible] و حاصل کردن و ادا نمودن باشد یعنی جمع کن
[illegible] توزه بازای فارسی یعنی آخر توز است و آن پوست [illegible]
[illegible] و امثال آن پوشند و معرب آن توج است و توج [illegible] را هم گویند توزه بروزن موزه یعنی آخر توز است که پوست

رنجی باشد و آن را بر زین اسب و کمان و امثال آن پوشند توژی بثانی مجهول بروزن روزی قبا و جامه [illegible] را گویند و آن را
[illegible] بروزن [illegible] آمده است و بمعنی [illegible] و بمعنی [illegible] توژی
بازای فارسی بروزن روزی آن است که اطفال [illegible] بعضی [illegible] توزنج خوانند
توشه بروزن گوشه [illegible] و [illegible] توشیده بروزن کوشیده
[illegible] و کشیدن و گذاردن و ادا نمودن هم هست توسن بفتح اول و سین [illegible]
بروزن [illegible] توشک بضم اول [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] توش بثانی مجهول بروزن گوش یعنی تاب و طاقت و توانایی باشد و [illegible]
بدن [illegible] و بمعنی [illegible] و قوت [illegible] است و [illegible] باشد و [illegible]
یعنی توانا [illegible] توشه بروزن [illegible] باشد یعنی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] توشکان بروزن
[illegible] توشکانچه [illegible] توشه بروزن گوشه [illegible]
[illegible] توشه بر [illegible] توغ بروزن [illegible] توری باشد [illegible]
کردن [illegible] توغ بروزن دوغ بضم نام [illegible] توغاج بضم اول و سکون
ثانی و ثالث [illegible] توغ [illegible]
[illegible] توف بروزن صوف صدای کوه را گویند و شور و غوغا [illegible] مردم و جانوران [illegible]
اول نون هم هست توفان بروزن طوفان است [illegible] باشد [illegible] گویند [illegible]
[illegible] توفیدن بروزن کوشیده یعنی توفیدن است [illegible] و شور و غوغا [illegible] توفیدن بروزن
[illegible] صدا و [illegible] باشد و بمعنی [illegible] کردن هم آمده است و بمعنی [illegible]
[illegible] توکه بروزن [illegible] بمعنی چشم [illegible]
[illegible] تول بروزن [illegible] آمده است [illegible]
[illegible] و اطراف و پیرامون دهان [illegible] بثانی مجهول [illegible] تولد
بروزن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] تولیدن بروزن [illegible] بمعنی رمیدن و دور شدن و
[illegible] توم بضم اول و سکون ثانی و میم [illegible] تومح باواو
[illegible] و بعضی گویند [illegible]
تون بضم اول بروزن [illegible] گویند [illegible] و بعضی [illegible] هم آمده است [illegible]
[illegible] تونک بضم اول بروزن [illegible]
بفتح اول [illegible] تونکه بضم اول و فتح نون و کاف یعنی [illegible]
[illegible] توله بضم اول [illegible]
هم آمده است تونه بضم اول و فتح نون یعنی [illegible] تونه بروزن [illegible]

باشد و منسوب بتوتون [illegible] هم میگویند که آن [illegible] توره بضم اول و فتح واو بروزن شوره جهت را گویند [illegible] خوانده شده
توده بضم اول بروزن کوده بمعنی توده [illegible] هم آمده چنانکه [illegible] گویند [illegible]
و پرده بر پرده مراد باشد بفتح اول بروزن [illegible] باشد [illegible]
مطلق [illegible] خانه [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] بضم اول [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

نام فرشته‌ایست که بر ستوران موکل است و تدبیر و مصالح که در روز تیر واقع شود بدو تعلق دارد ۲ نام ماه چهارم است از سال شمسی و آن
مدت بودن آفتابست در برج سرطان ۳ نام روز سیزدهم است از هر ماه شمسی نیک است درین روز دعا کردن و حاجت خواستن و در عهد
فارسیان هم رسم است بر قاعده کلیه ایشان که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید کرده جشن سازند و بعضی گویند چون درین
روز میان افراسیاب و منوچهر [illegible] شده بود و منوچهر [illegible] محصور گردیده بود [illegible] صلح کرده [illegible]
منوچهر [illegible] آرش [illegible] افتاده
شده و فارسیان [illegible] این روز را [illegible] جشن [illegible]
مبارک [illegible] این روز را تیرگان و جشن این روز را جشن تیرگان خوانند ۵ بمعنی حصه و بهره و نصیب و قسمت باشد ۶ نام ستاره عطارد
است و آن را دبیر فلک خوانند و گویند مربی علما و مشایخ [illegible] ۷ غضب و قهر و خشم را گویند ۸ [illegible]

[illegible]

کنایه از دنیا و عالم است تیزرو با کاف فارسی بروزن تیزرو دل آب و شراب صاف را گویند تیزرز بثانی مجهول بروزن پاییز [illegible] را گویند که
و بال و پر مرغان را نیز گفته‌اند تیزی بکسر اول و سکون ثانی مجهول و زای نقطه‌دار معروف است [illegible] کند باشد و در ترکی بمعنی زود و تعجیل است و
بثانی مجهول معروف صدای جرس که از راه [illegible] برآید تیزک بثانی مجهول بروزن پیچک تره تندی را گویند و آن تره‌ای باشد که خورند و مشهور است تیز
تیرک و بعربی [illegible] تیزدندان کنایه از [illegible] باشد تیزمغز کنایه از مردم تند و تیز است که زود از جا درآیند تیزنا بثانی
مجهول و نون بالف کشیده محل تیزی تیغ و شمشیر و امثال آن باشد تیزور با واو بروزن [illegible] یعنی تیزهوش است و در معنی هوش آمده است و بمعنی
تیز و تند و تیزی را هم گفته‌اند تیزی بکسر اول و ثالث و سکون ثانی مجهول و تحتانی بمعنی [illegible] است و مراد از آن [illegible] فارسی زبان باشد
عموما و [illegible] خصوصا و [illegible] بمعنی دیگر که در مقابل کندی باشد خود ظاهر
است تیزرخ [illegible] بیای ابجد بالف کشیده و فتح خای نقطه‌دار و سکون رای بی نقطه و زای [illegible] نام پرده ایست از موسیقی تیزرواش [illegible] بالف کشیده
و سین سعفص [illegible] در موسیقی [illegible] و آن [illegible]
[illegible] باشد تیشه بر پای خود زدن کنایه از [illegible] تیشه بسوی خود زدن کنایه از [illegible] طامع بودن [illegible]
طمع [illegible] باشد تیشه و داد [illegible] کنایه از [illegible] عشق و عاشقی نمودن باشد تیغ بروزن میغ شمشیر و استره حجام و سر [illegible] را گویند
و بلندی کوه را نیز گفته‌اند و هر چیز بلند که استاده بود و فروغ و روشنی آفتاب و آتش و امثال آن باشد و جوهر فولاد را نیز گویند
تیغ آفتاب کنایه از خط شعاعی باشد که از تابش آفتاب یا آتش یا چراغ [illegible] تیغال بروزن [illegible] اسپان جانوران را گویند
[illegible] حرف ثالث [illegible] آمده است [illegible]
[illegible]
[illegible] تیغ خورشید کنایه از طلوع آفتاب [illegible] تیغ دو دستی زدن کنایه از [illegible]
و تیغ و شمشیر [illegible] تیغ زن بفتح زای [illegible] و سکون نون معروف است [illegible]
[illegible] تیغ صبح کنایه از صبح صادق [illegible] تیغ ستم کنایه از [illegible] ظلم و [illegible] تعدی باشد تیغ [illegible]
[illegible] تیغ [illegible] صبح صادق و صبح کاذب [illegible] تیغ کوه [illegible]
کنایه از [illegible] تیغ کوه بلندی کوه را گویند [illegible] تیغ [illegible] کنایه از [illegible]
تیف بروزن [illegible] تیغ [illegible] بفتح کاف فارسی و سکون نون [illegible] از موسیقی [illegible]
[illegible] تیکو با کاف و واو مجهول بروزن [illegible] تیل بروزن [illegible]
[illegible] تیلا بکسر اول و سکون ثانی و لام الف [illegible] بفتح اول [illegible] تیلک [illegible]
و سکون [illegible] تیم بروزن [illegible] سرای بزرگ را گویند [illegible]
تیما بروزن [illegible] و بیابان را گویند تیمار بروزن [illegible] و غمخوارگی و محافظت کردن [illegible]
باشد و بمعنی نگاه داشتن و محافظت نمودن و غم خوردن و فکر و اندیشه کردن هم آمده است [illegible] تیماس
بروزن [illegible] بیشه و نیستان و جنگل را گویند [illegible] تیمن [illegible]
[illegible] تیمسا بروزن [illegible] تیمک با نون بالف کشیده [illegible]
[illegible] معاونت یاران و دوستان [illegible] تیمور با اول [illegible]
[illegible] تین بروزن [illegible] بزبان [illegible]

[illegible] تیناب بروزن [illegible] خوانند [illegible]
[illegible] تیو بثانی مجهول بروزن [illegible] بعربی [illegible]
[illegible] تیوه بروزن [illegible] تیوی بروزن [illegible]
[illegible] تیوه بفتح اول بروزن [illegible] تیوک [illegible]
بکسر اول بروزن [illegible]
[illegible] تیهو با [illegible]
[illegible]
[illegible] ثوق با دال بروزن [illegible] ثقبل [illegible]
[illegible] ثقیل [illegible]
[illegible]
[illegible] ثمر با میم بروزن [illegible]
ثغ بفتح اول و سکون [illegible] ثغد [illegible]
[illegible]
ثغاء بفتح اول و فای الف کشیده و همزه [illegible]
[illegible] ثعبان بثای مثلثه بروزن سلطان [illegible]
[illegible] ثلج [illegible]
[illegible] ثنگ بفتح اول و سکون نون [illegible]
[illegible] ثومش [illegible]
[illegible] ثیل بروزن [illegible]
[illegible] حرف جیم [illegible]
[illegible] جا [illegible]
[illegible] جاب بفتح بای ابجد [illegible]
[illegible]
[illegible] جابلقا [illegible]
[illegible] جابلسا [illegible]
[illegible] جاپلوس با پای فارسی بروزن [illegible] جاجیم [illegible]
[illegible] جادو [illegible]
[illegible] جاپوش [illegible] جاجرم [illegible]
[illegible] جاجم بروزن [illegible]

[illegible]

جاجم [illegible] بروزن خادم [illegible] پلاس را گویند [illegible]

[illegible] جاجنگ [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] جادو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نام مرغی است [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول [illegible]

[illegible]

و پاکیزه را نیز گویند و بمعنی زشت هم هست چنانکه اگر گویند فلان خوش جم است مراد آن است که خوش ذات است جم بفتح اول و ثانی مشدد و الف کشیده
و سبوی ای و شعر درخت ... خوب باشد و آن را ... خود و دل ... هم میگویند ... جمال ... بمعنی جمال ... است و آن
رستنی باشد ... جمره بکسر جیم ... نام ... بر زمین ... باشد و ... باشد و نبات آن
بدرخت ... جمشید بمعنی ... سلیمان گویند ... جاسش
بفتح اول و ثانی ... بر وزن ... بمعنی ... سنگ ... است ... باشد و ... است ... گشنده
و ... گویند و بعضی گویند ... بر وزن ... و ... از ... باشد و در ... ازلاتو
جمان بضم اول بر وزن ... باشد ... چون ... آن ... بود ... جمجه بر وزن
... گویند و ... فارسی هم آمده است جمجه باشای قرشت بر وزن ... معنی ... است و آن ... است
... جمجم بضم هر دو جیم و سکون ... گویند و آن ... باشد جمجمه بضم جیم
و آن ... باشد ... جمد با دال ابجد بر وزن ... است ... گویند بر وزن
و ... است ... جمره بفتح اول و سکون ثانی و رای قرشت ... و کناری
... زمین ... آن ... زمین گرم ... و آن را سقوط جمره
و ... جمره ... سقوط جمره ... گرم ... سقوط جمره ... باشد
و نبات ... سقوط جمره ... سقوط ... سقوط جمره
و ... سقوط ... زمین گرم ... جمره
بفتح اول بر وزن ... گویند و بفتح اول و کسر اول هم آمده است جمزه
بار ... گویند ... جمس بر وزن ... باشد ... جمست
بر وزن ... باشد ... و ... است و
... سنگ ... شراب ... خورده ... سنگ ... شراب ... است
و ... جمشید ... گویند ... است ... و
... جمشاسب بر وزن ... سلیمان ... جم ... است
و ... جمشید ... جمک بر وزن ... گویند جمکه بر وزن ... الف ...
و ... فارسی هم آمده است جمشید بفتح اول نام پادشاهی است معروف ... گویند و ... اول هم نام ... است
سلطان و پادشاه بزرگ و ... جهان ... عالم ... چون ... آفتاب ...
... تاج ... تخت ... آفتاب ... طلوع ...
... جمشید ... گویند ... جم ...
پادشاه روشن ... جمشید و جمشید ... کنایه از ... آفتاب است
و ... جمشیدی بر وزن ... سلیمان ... گویند ...
... جمه بر وزن ... گویند ... است
... جمو بفتح اول ... بر وزن ... نام ... است

در ... گویند و بفتح اول و ثانی ... بر وزن ... گفته اند و ... جمهوری ...
انگوری شراب کهنه ... گویند و بعضی شراب ... سال ... باشد و بعضی گویند شراب ... بمعنی ... انگوری
... گویند ... جموشه بای ... بر وزن ...
... باشد ... جمیز بر وزن ... است و برگ آن ... درخت ...
... جن بفتح اول و سکون ثانی ... باشد
... در عربی ... گویند ... معروف است ... و ...
... جناب بفتح اول بر وزن ... گویند ...
... بفتح اول ... است و بفتح اول ... و بعضی گویند ...
... و کسر اول هم ... گویند ... جناح
بفتح اول و ثانی بالف کشیده ... گویند ... جناغ بفتح اول و سکون
... بفتح اول ... گویند جنبان بکسر اول و ثانی بالف کشیده
... جنبه بفتح اول بر وزن ... و کردی ...
... جنبش ... بفتح اول بر وزن ... و ... بضم
... گویند ... بجای حرف آخر هم آمده است جب
بفتح اول و ثانی بر وزن ... شهر ... و ... باشد ... جنبه بفتح
و ثانی ... و بفتح اول و سکون ثانی هم ... جند بفتح اول
و کسر ثانی بر وزن ... گویند ... جنبش ... کنایه از ... و
... باشد جنبش ... کنایه از جنبش و حرکت ... و ... اول
... است ... و ... سعید ...
جنبه بضم اول ... و ... نام ... است ... چنگ ... است
جنبه بر وزن ... نام ... است ... جنجر بر وزن ... نام
جنجور بر وزن ... نام ... جخ بفتح اول و سکون ثانی ... و
جنجو بضم اول و فتح جیم و سکون ... و رای قرشت ... عصی
الراعی ... جند بفتح اول بر وزن ... نام شهری است از ولایت ماوراء النهر جندا بر وزن ... عوام الناس را گویند و مردم
و شراب خورده ... جند بیدستر معرب گند بیدستر است ... است ... جندبیدستر ... هم
میگویند ... جندر بر وزن ... اسباب و ... و ... است ... اسباب ... و
... جندره بر وزن ... چوب ... باشد ... و چوب ... که ...
... است ... و ... است ... گویند ...
... جندل بر وزن ... نام ... است و ... است ... بود ...
... نام ... بوده ... جنجلی بکسر اول ... و سکون ثانی ... نام ... ازلونانی

[illegible] مشهور [illegible] بزرگ [illegible]

[illegible] جفر [illegible] جلنگ بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] جنگار [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] ابجد [illegible]

[illegible]

گروه [illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

بفتح جیم فارسی و لام [illegible] را گویند [illegible] و جامه [illegible] باشد [illegible]

چادر لاجوردی کنایه از آسمان [illegible] چادر نیلگون کنایه از آسمان [illegible] چادر زنگاری کنایه از آسمان [illegible]

چادر بروزن [illegible]

چاره و علاج هم هست [illegible]

[illegible]

چار [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و سکون نون مخفف چیدن باشد چره بکسر اول و فتح ثانی مخفف چیره باشد [illegible] بیان هشتم در جیم فارسی با رای قرشت مشتمل بر [illegible] لغت چر

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گویند [illegible] چشم هم هست [illegible] نام گلی [illegible] چشم گاو [illegible] نام گلی [illegible]

[illegible] چشم [illegible] به ضم قاف [illegible]

[illegible] چشم [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible] چشمه [illegible] بر وزن [illegible]

[illegible] چشمهٔ [illegible] کنایه از آفتاب [illegible]

[illegible] چشمهٔ [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] کنایه از آفتاب عالمتاب است [illegible] چشمهٔ خضر کنایه از آب حیات [illegible] چشمهٔ [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گرفتن بر دست [illegible]

[illegible]

زدن

زدن گرز و تیشه و امثال آن باشد [illegible]

[illegible]

... بفتح اول ... نام کوهی است در ملک ... چپ بر وزن ... گویند ... [illegible]

... بهم آمده است چکاب با بای فارسی بر وزن ... [illegible]

... [illegible]

... چکاد بفتح ... بر وزن ... [illegible]

... چکه بهم ... [illegible]

... چکل بکسر اول و جیم فارسی بر وزن ... [illegible]

... چکلک بفتح اول و ضم ثالث و سکون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بر قطعه

[illegible] بیان نهم در [illegible] حرف حا [illegible] معروف است [illegible]

[illegible]

گفتار [illegible] بیان اول [illegible]

[illegible]

[illegible] خار [illegible] خاره [illegible]

[illegible]

... آمده است **خاشاک** ... بر وزن ... گویند ...

... **خاش خاش** ... بر وزن ... خوانند ...

... **خاش خاش** ...

... **خاشه** بر وزن ...

... **خاشوک** ...

خاک بسکون کاف ... معروف است و آن یکی از عناصر اربعه است و بعربی تراب خوانند ...

[illegible]

خاک ... بر وزن ... معروف است ...

[illegible]

[illegible]

خانچه ... و خانه ... سرای کوچک ... را نیز گویند ... [illegible]
باشد خانق ... [illegible] ... کاف ... [illegible]
خانق ... [illegible]
خانقاه کنایه از عالم ... [illegible] ... خانگاه با کاف فارسی بر وزن و معنی خانقاه است ... [illegible]
که درویشان و مشایخ در آن عبادت کنند ... [illegible] ... خانه بر وزن دانه معروف است ... [illegible]
... کنایه از دنیا و عالم است خانه بابا ... [illegible]
... [illegible]
خانه برانداز کنایه از معشوق و مطلوب است ... کنایه از ... [illegible] ... خانه زاد کنایه از ... فلک چهارم ...
... خانه زنبور کنایه از ... [illegible] ... خانه سپید ... کنایه از ... [illegible]
... [illegible]
خانه ... کنایه از دنیا و عالم باشد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
خاور بر وزن و معنی ... مشرق باشد و بمعنی مغرب هم آمده است ... [illegible]
... [illegible]

خاییده بر وزن و معنی جاییده و بدندان نرم شده باشد ... [illegible] ... خباز بر وزن ...
... [illegible]
... [illegible] ... خباک بر وزن ...
... [illegible] ... خبث بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]
... [illegible] ... خبج بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]
... [illegible] ... خبزه ... [illegible]
... [illegible]
خبزدوک بر وزن ... [illegible]
... [illegible] ... خبک بفتح اول ... [illegible]
... [illegible]

بوده رسیده شاخ [illegible] که در ملک چین می‌باشد و بعضی گویند شاخ [illegible] است و جمعی دیگر گویند [illegible]

و در این [illegible] بزرگ و این شاخ آن [illegible] است و [illegible]

[illegible]

و بعضی گویند شاخ افعی است و بعضی دیگر گویند شاخ [illegible] است و بعضی دیگر گویند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی گویند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دعود

دعود و [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... خرم‌خفا کنایه از آسمان است. خرمک با تشدید مصغر خرم است ... [illegible]

... خرمگاه ... [illegible]

... خرمک مخفف خرمنگاه است ... [illegible]

... بفتح اول و ضم ثالث ... [illegible]

[illegible]

جانوری باشد شبیه بکبک خزر بفتح اول بروزن نظر نام ولایتی است در حوالی دریای گیلان و دریای گیلان موسوم بآن ولایت است [illegible]

[illegible] گویند طوطی در آن ولایت نشود [illegible] که بعضی گویند نام ولایتی است از ترکستان [illegible]

[illegible] خزرک بروزن [illegible] ولایتی باشد از ترکستان [illegible]

[illegible]

خشتک کنایه از آفتاب عالمتاب است خشت زن و خشت زر [illegible] باشد [illegible] یعنی خشک است [illegible] مثلثه و مربع

خشت خام کنایه از آفتاب عالمتاب است [illegible] معروف است که از گل [illegible] سازند و به تازی لبن خوانند

خشت بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی [illegible] مرکب از [illegible] است [illegible] سفید [illegible] و گوشت [illegible]

خشتو بفتح اول بروزن [illegible] بضم اول [illegible] خشتی بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]

خشخاش بروزن [illegible] معروف است [illegible] و آن دو قسم می‌باشد سفید و سیاه

و معرب آن [illegible] و [illegible] است و [illegible] آن [illegible] خشک است و خوردن آن [illegible]

[illegible] و آن [illegible] است [illegible] سرد و خشک است در سیوم [illegible]

[illegible] خشخاش [illegible] است و آن [illegible] سفید می‌باشد [illegible]

[illegible] خشخاش نمان کنایه از [illegible]

[illegible] باشد خشخاش [illegible] بفتح اول و سکون [illegible] خشت [illegible]

[illegible] باشد خشک بفتح اول و سکون ثانی و کاف معروف است [illegible] و مقابل تر باشد

[illegible] خشکار بفتح اول بروزن [illegible] خشکاب بضم اول [illegible]

[illegible] و [illegible] خشک [illegible] و [illegible] است

[illegible] خشکا بروزن [illegible] باشد [illegible] خشک آخور [illegible]

[illegible] خشکامه بفتح همزه و میم بالف کشیده [illegible]

[illegible] خشکانه [illegible] بالف کشیده و [illegible]

[illegible] خشک انبان [illegible]

و آن [illegible] خشک بازی [illegible] کنایه از [illegible] خشک باد

یعنی [illegible] خشک بیدا [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] خشک بوست [illegible] خشک پی بفتح [illegible]

[illegible] کنایه از مردم [illegible] خشک ترد بفتح [illegible]

[illegible] خشک جان [illegible]

[illegible] خشک دست کنایه از [illegible] خشک دماغ کنایه از [illegible]

[illegible] خشک دهان کنایه از [illegible] خشک ریش [illegible]

یعنی [illegible] خشک رود [illegible]

[illegible] خشک سال [illegible]

[illegible] خشکک بفتح سین [illegible] خشکله [illegible]

خشکم [illegible] بالف کشیده [illegible] خشک مغز [illegible] خشکنا [illegible]

[illegible] خشکنه بفتح [illegible] خشکی [illegible]

[illegible] خشکو [illegible] بروزن [illegible] خشکوا [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] بضم اول بروزن [illegible] خشکیر بضم اول [illegible]

خشکی [illegible] بفتح اول و سکون [illegible] خشکیزه [illegible] خشکیچه [illegible]

[illegible] خشکیده [illegible] خشکین [illegible] خشکینه [illegible]

خشل بفتح اول [illegible] خشم بفتح اول [illegible] خشمگین [illegible]

[illegible] خشکنک بروزن [illegible] خشمنا بضم اول [illegible]

خشنو بضم اول بروزن [illegible] خشنود [illegible] خشنی [illegible]

[illegible] خشو بضم اول [illegible] خشنوش بفتح اول [illegible]

[illegible] خشواه بضم اول [illegible] خشود بضم اول [illegible]

خشوک بضم اول بروزن [illegible] خشوکا [illegible] خشونت [illegible]

[illegible] خشی بفتح اول [illegible] خشیج بفتح اول [illegible]

[illegible] خشیجان بضم [illegible] خشینش بروزن [illegible] خشینار [illegible]

[illegible] خشین [illegible] بروزن [illegible] خشینه [illegible]

[illegible] خشینو [illegible]

خشینه بروزن [illegible] یعنی خشین است [illegible]

[illegible] خصل بفتح اول [illegible] خصم [illegible] خضر [illegible] خضم [illegible]

کنایه از شیطان است [illegible]

[illegible] نام خط چهارم است از هفت خط جام جم [illegible]

[illegible]

نام خط سوم است از هفت خط جام جمشید [illegible] نام خط دوم است از هفت خط جام جم و بعضی خط اول گفته‌اند [illegible] نام خط اول است از هفت خط جام جم [illegible]

[illegible]

نرم کنند و چون رسید همچنان بر سر خود بگذارند و گاهی در آن‌ها [illegible] کنند و بسیار گرم کرده [illegible]

بجوشانند [illegible] **خلش** بفتح اول و کسر ثانی و سکون شین [illegible] **خلنگ** بفتح اول

[illegible]

[illegible] **خلم** بضم اول و ثانی و سکون میم [illegible]

[illegible] **خلنده** [illegible] **خلوم** بضم اول [illegible]

[illegible]

و سکون ثانی و معنی خانه باشد مطلقا هم از خانهٔ زیر زمین و خانهٔ سردی و [illegible] و باغ [illegible] گویند و [illegible]

[illegible] گویند **خناج** بفتح اول بر وزن قتاده بر وزن [illegible] شخصی را گویند [illegible] **خناک** [illegible]

شدن گلو و فشردن [illegible] بسبب زیادتی خون و خناق [illegible] **خنام** بر وزن غلام [illegible]

[illegible] بر وزن [illegible] **خنب** بضم اول و سکون ثانی و بای ابجد [illegible]

[illegible] **خنبلیدن** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنبره** [illegible]

[illegible] **خنبزه** [illegible] **خنب و دنگ** [illegible]

[illegible] **خنبو** بفتح اول [illegible]

[illegible] **خنبه** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **خنبیدن** بر وزن [illegible] **خنج** [illegible]

[illegible] **خنج** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible] **خنجر** بر وزن [illegible] **خنجر زر** [illegible]

[illegible] **خنجر زرافشان** [illegible] **خنجر سیم** [illegible] **خنجر فلک** [illegible]

خنجک بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنجه** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنجیر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **خند** [illegible] **خنده** بر وزن [illegible]

[illegible] **خندان** [illegible]

[illegible] **خندریس** بر وزن [illegible]

[illegible] **خنده** بفتح اول [illegible]

[illegible] **خندهٔ برق** [illegible]

[illegible] **خندهٔ جام** [illegible] **خندهٔ خریش** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **خندهٔ شب** [illegible]

[illegible] **خندهٔ زمین** [illegible] **خندهٔ صبح** [illegible] **خندق** [illegible]

و سین بی نقطه بر وزن [illegible] **خنرم** بضم اول [illegible]

[illegible] **خنثنگ** بضم اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنج** بکسر اول [illegible]

[illegible] **خنک** بضم اول و ثانی و سکون کاف تازی معروف است [illegible]

[illegible]

[illegible] **خنکا**

[illegible] **خنکال** بکسر اول [illegible] **خنک بت**

بکسر اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] **خنگ بت** بکسر اول [illegible]

خنگ بید [illegible] **خنگ ثرم** [illegible]

[illegible] **خنگ** بکسر اول [illegible]

[illegible]

[illegible] **خنگ شب رنگ** [illegible]

[illegible] **خنگل** بر وزن [illegible] **خنگو** بکسر اول

[illegible]

[illegible] **خنگ نوبتی** بکسر اول [illegible]

[illegible] **خنو** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنیا** بضم اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنیاگر** [illegible] **خنیب** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

اول [illegible] **خنیده** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] **خنیدن** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible] **خنیم** بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی [illegible]

[illegible] **خنیو** بکسر اول [illegible]

[illegible] **خو** بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو مثال آن ... [illegible]

بروزن دور بمعنی ... باشد ... [illegible]

برگوشه ... بالف مقصور ... [illegible]

معدوده ... [illegible] ... با ثای معدوله بروزن

[illegible] ... با ثای معدوله بروزن ...

[illegible]

خواسته با ثای معدوله بروزن ... گویند ... با ثای معدوله بروزن ... بمعنی خواستن ... [illegible]

خوالیگر با ثای معدوله بروزن ... طباخ ... [illegible] ... با ثای معدوله بروزن ... [illegible]

[illegible]

تقرقر نداشته باشد یعنی بی‌کس و تنها بود آن را تقرقر نشود **خون** بر وزن نون معروف است و بعربی دم گویند و بمعنی کشتن هم هست چنانکه گویند فلان
خون کرده است یعنی کسی را کشته است و مردم جنگی و سفاک و قتال را نیز گویند و بمعنی خود و خود هم آمده است و بواو مجهول بمعنی
خانه و سرا باشد **خون بها** کنایه از شراب لعلی است **خون حمام** کنایه از شراب انگوری باشد **خون خدا** کنایه از لعل و یاقوت و عقیق و دندان باشد
خونک با ثانی معدوله بر وزن اندک ... گویند و نام غله هم هست **خون جگر** کنایه از غم و غصه و اندوه باشد **خون دل** کنایه از ...

[illegible]

[illegible]

گفتار [illegible]

از کتاب برهان قاطع در حرف دال ابجد با حروف تهجی [illegible]

[illegible] بیان اول [illegible]

داب بروزن باب [illegible]

[illegible]

کنایه از [illegible] باشد دامن [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible]

دختر فلک کنایه از کوکب عطارد است دخچه بروزن [illegible] نوعی از رقاص باشد [illegible] باب [illegible] در دال با خاء [illegible] مشتمل [illegible]

[illegible]

دختر رز کنایه از شراب انگوری باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و با نام و نشان ... [illegible] ... باشد [illegible] بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث ... [illegible]

... [illegible] ... باشد ... [illegible]

باشد و نام ... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول و سکون ... [illegible]

شجاع و دلیر ... [illegible]

... [illegible] ... فارسی ... [illegible] ... بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کنایه از ... [illegible]

راه ... [illegible] ... بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول و ثانی ... [illegible]

[illegible]

... [illegible] ... بر وزن ... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حکایت [illegible] دست [illegible] گویند و نام جانوری [illegible] هم هست [illegible] دست [illegible] باشد از خطوط دست و آن را [illegible]

[illegible] دست [illegible] گویند [illegible]

[illegible] دست [illegible] گویند [illegible]

[illegible]

[illegible] دست [illegible] باشد [illegible]

[illegible] دست [illegible]

[illegible]

از خاطر نس

از انجا [illegible] دست [illegible]

[illegible]

و کنایه از قدرت و قوت باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] دعوزنج [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان دوازدهم [illegible]

دف [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان سیزدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان چهاردهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان پانزدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان شانزدهم [illegible]

[illegible]

بشو

[illegible]

[illegible]

گویند

و لاغر می‌شود و نایره ... دو بنا گم کنایه از ... دوغ با نون ... [illegible]

از ... [illegible] ... بعضی گفته‌اند ... [illegible]

[illegible]

... دغم ... [illegible]

[illegible]

... دندان ... [illegible] ... بضم اول ... [illegible]

دندان آبریز ... [illegible] ... دندان ... کنایه از ... [illegible]

... دندان ... کنایه از ... [illegible]

دندان ... کنایه از ... [illegible]

[illegible]

... دندان ... [illegible]

[illegible]

... بضم اول ... [illegible] ... دندان ... [illegible]

دندانه ... بضم اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] دوال بای ابجد بروزن [illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی چسپیده باشد دوسیدن با سین بی نقطه بروزن پوشیدن یعنی چسپیدن باشد و نام گیاهی است که بچیزی بچسپد یا خود بچسپد و منسوب
دوست بروزن پوست معروف است و بمعنی دوم عدد است دوست باشد بمعنی دوستی باشد بروزن پوست معروف که یار و محب باشد و دوم بود
دوستکام نقیض دشمنکام یعنی کسی که کار او بیش از حد مطلوب و مراد دل دوستان باشد و بعضی شراب خوری با دوستان و بیاد ایشان را هم گویند دوستگانی
نقیض دشمنکامی است یعنی شراب خوردن با دوستان و بیاد ایشان باشد دوستگان با نون بروزن و معنی دوستکام است که شراب خوردن با دوستان
و بیاد ایشان باشد و بمعنی معشوق و دوست داران و دلال عزیز و دلبند هم آمده است و پیاله بزرگ را نیز گویند دوستگانی بروزن و معنی
باشد که شراب خوردن بعشق و بیاد دوستان است و پیاله بزرگ را نیز گویند که در نوبت خود بدیگری تکلف کنند و بعضی ساغر و جام
بزرگ هم آمده است دوسر بضم اول و ثانی مجهول و فتح ثالث و سکون رای قرشت نام دانه ایست که در میان زراعت گندم و جو روید و بعربی شیلم خوانند
دیده دوسره بفتح اول بروزن ناسره زمین که دو سطر و دو برگ باشد دوسر و دو سر کنایه از شب و روز است و کنایه از دو جهان هم هست
کنایه از شب و روز و ... است دوسه بفتح اول بروزن گوشه کوزه و بعضی ...
بزرگ و سطر و کنده باشد دوسیدن با یای مجهول بروزن پوشیدن یعنی چسپیدن و ملصق شدن دوسیده بروزن و معنی چسپیده باشد
... گویند دوش بروزن گوش بمعنی کتف باشد و شب گذشته را نیز گویند و دوش
دوشاب با یای مجهول بروزن و معنی چسپیده و خود را چسپانیده باشد دوش بروزن گوش بمعنی کتف باشد و شب گذشته را نیز گویند و ...
از دو شب هم هست یعنی پریشب دوشاب با ثالث بالف کشیده بروزن خوشاب شیره انگور و خرما و مانند آن ... کنایه از شیخی
که بر چیزی داشته باشد دوشخ چیزی را گویند که در شاخ و شاخه باشد ...
از ییلاق دوشاخ هم هست دوش نهادن کنایه از ... باشد دوشیزه بضم اول و ثانی مجهول و فتح شین ... باشد
دوشنبه ... کنایه از ... دوشیدن ... باشد
... کنایه از ... باشد دوغ بضم اول ...
دوغبا کنایه از ... معشوق باشد دوغوا کنایه از ... باشد دوک با کاف ...
گویند دوکا بروزن ... دوکدان ...
... بقاف ... دوکی ... بروزن ...
... دوکی ... باشد
گویند ... دوکلی ... بروزن ...
که ... دوکانه ... بروزن ...
و بعضی ... دوکدانه ...
فارسی بروزن ... دوکاوک ... کنایه ...
برج ثور و جوزا و زمین را نیز گویند دوکمان کنایه از آسمان و زمین است دوکوه بادال ابجد بروزن دوستان ...
... دوکیه ... آن را گویند ...
... کنایه از آفتاب و ماه باشد دوگانه بضم کاف ... کنایه از ... باشد ...
چهار باشد دوگونه کنایه از ... دوگلی ... باشد و ... دو گوش دار ...
باشد از دو طرف چنانکه ... باشد دوگوهر کنایه از ... دول

بالام مجهول بروزن غول دلو آب کش را گویند و بمعنی دلو که برج دهم است از دوازده برج فلکی و بعضی مکار و محیل و متقلب
هم بمعنی آمده است و دول بسیار ... گویند و آن ... چوبی باشد که ... را بر آن ...
... گویند و آن چوب بلندی باشد ...
... دولا بالام الف
... دولاب بروزن ... یعنی چرخ ... دولت ...
... دولت بروزن ... کنایه از آسمان است دولک بروزن ... بمعنی دولاب است ...
باشد دولنج ... نوعی ...
... دولی بروزن ... نقیض نکبت ...
مجرد ... باشد دولتخانه ... باشد ...
... دولنج کلیچه ...
... باشد ...
... دوم بضم اول ...
... دومی ...
... دون ... کنایه از ...
... باشد دونه ...
چادری ... دونده ... کنایه از ... باشد دوی بفتح اول ... باشد دویب بفتح اول
... دویچه ... باشد دوی بروزن ...
بازند دویدن بضم اول ... باشد دویک بضم اول ...
... باشد ... پیستم ...
و ... ده بفتح اول و سکون ثانی عددی است معین ... را نیز گویند ...
در مقابل شهر باشد ... دهار بروزن نهار ... و شکاف کوه را گویند و بعضی ...
... دهاز و دهاژ بازای هوز و زای فارسی ... بروزن ...
... دهان ... بروزن ...
... است ...
... دهانه ...
دهان بند ... باشد دهان بند کنایه از ...
انگشت ... دهانه ... دهانه بند ...
... باشد دهانم بروزن ...
... آن را گویند ...

و بر [illegible] باشد همچو ماه و دو بیگاه و ده ماه [illegible] ده پانزده [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دیده‌بان [illegible]

دیدبان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بیان پنجم [illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بیان ششم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان هفتم [illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بیان هشتم [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بیان نهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

رشته گره کنایه از [illegible] رشته گنجینه بکسر [illegible] فارسی بسکون نون [illegible]

[illegible] رشتن بفتح اول [illegible]

[illegible]

رشک بفتح اول و سکون ثانی و کاف [illegible]

[illegible]

[illegible]

رشن بفتح اول و سکون ثانی و نون [illegible]

[illegible]

ره رهرو

[illegible]

[illegible]

بعضی

روئینه ... یعنی ... روئین ... [illegible]

روئینه تن بضم اول و سکون ثانی ... آهن و فولاد ... [illegible]

که آهن و فولاد جوهردار ... [illegible]

روئین بضم اول و سکون ثانی و یای مجهول ... [illegible]

روی بضم اول و سکون ثانی ... [illegible]

[illegible]

هم هست یعنی بزرگ [illegible] بکسر اول و سکون ثانی و زای فارسی زمین شکسته را گویند و [illegible]

و فتح زای فارسی بروزن [illegible] باشد [illegible]

چه [illegible] بکسر اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عبارت از نمودن [illegible]

[illegible]

ریحانی

[illegible]

[illegible]

گفتار بیست و دوم از کتاب برهان قاطع [illegible] بیان اول

در زای فارسی با الف مشتمل بر [illegible] لغت ژاژ [illegible]

[illegible]

بیان دوم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان سیم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان چهارم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان پنجم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان ششم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان هفتم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان هشتم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

بیان نهم در زای فارسی با [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

رسم و عادت باشد و مطلق سوهان را نیز گویند [illegible]

حک باشد خواه [illegible]

[illegible]

ساج [illegible]

ساو [illegible]

[illegible]

سایه [illegible]

[illegible]

سبو بفتح اول و ضم ثانی [illegible]

بالا را گویند سبک بفتح اول و ضم ثانی و سکون کاف معروف است که در مقابل سنگین باشد و کنایه از مردم بی وقار [illegible]

[illegible]

[illegible] سبکبار [illegible]

[illegible] سبکپا با بای فارسی کنایه از [illegible]

[illegible] سبک تاز [illegible] کنایه از مردم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... سرآب بفتح اول ... [illegible]

... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

سر کشتی بفتح کاف فارسی و سکون شین ... [illegible]

سره بفتح اول و ثانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعضی گویند [illegible] سرخ [illegible]

[illegible]

[illegible]

بافقاره و درون و امثال آن نوازند و بمعنی [illegible]

[illegible] سرخ [illegible]

[illegible]

سرو [illegible]

[illegible] سرنه [illegible]

[illegible] سرو [illegible]

[illegible]

[illegible] سره [illegible]

[illegible]

[illegible]

گوینده [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان دهم در سین با ضاد [illegible]

[illegible]

بیان یازدهم در سین با طاء [illegible]

[illegible]

بیان دوازدهم در سین با ظاء [illegible]

[illegible]

بیان سیزدهم در سین با عین [illegible]

[illegible]

بیان چهاردهم در سین با غین [illegible]

[illegible]

بیان پانزدهم در سین با فاء [illegible]

[illegible]

[illegible] سوز خنک [illegible]

[illegible] سوزن [illegible]

[illegible] سوراخ [illegible]

[illegible] سوسن [illegible]

[illegible] سفنج [illegible]

[illegible] سفید [illegible]

[illegible] سقف [illegible]

[illegible] سقنقور [illegible]

[illegible] سقلاب [illegible]

[illegible]

سکالیدن بضم اول و فتح ثانی [illegible] باشد [illegible] سکالش [illegible] اندیشه و فکر باشد [illegible]

[illegible] سکالش [illegible] بکسر اول بروزن [illegible]

فکر و اندیشه باشد [illegible] سکال [illegible]

[illegible] سکالیدن بضم اول بروزن [illegible]

[illegible] سکالش بکسر اول بروزن [illegible] اندیشه و فکر و گفتگو کردن باشد [illegible]

[illegible] سکالیده بروزن [illegible] اندیشه و فکر و گفتگو [illegible] سکالیش [illegible]

[illegible]

[illegible] سکب بکسر اول و بای ابجد [illegible]

[illegible]

سکبه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible] سکبه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سکنج بفتح اول و ثانی و سکون [illegible] سکرفه [illegible]

[illegible] سکرفه [illegible]

[illegible] سکر [illegible] سکره [illegible]

[illegible] سکرنج [illegible]

[illegible] سکره [illegible]

[illegible] سکستن [illegible]

[illegible] سکسک [illegible]

[illegible] سکلی [illegible]

[illegible] سکنجبین [illegible]

[illegible]

[illegible] سکنج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سکنه [illegible]

[illegible] سکنی [illegible]

سکنیه [illegible]

سکوند [illegible] سکنه [illegible]

سکندر

سکندر معروف [illegible] نام پادشاهی است [illegible]

[illegible]

[illegible] سکنگبین [illegible]

[illegible]

[illegible] سکنه [illegible]

[illegible] سکنکوت [illegible] سکنو [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سکو [illegible]

[illegible] سکوت [illegible]

[illegible]

[illegible] سکوج [illegible]

[illegible] سکوب [illegible]

[illegible]

[illegible] سکوره [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سکیز [illegible]

[illegible] سکیزه [illegible]

[illegible] سکیزیدن [illegible]

[illegible] سگ [illegible]

[illegible] سگال [illegible]

[illegible] سگالش [illegible]

[illegible] سگالیدن [illegible]

[illegible]

ثانی کم غاری است ... [illegible] ... سبج ... [illegible] ... و سکون ... [illegible]

محقف سبج است ... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

و سکون ... [illegible]

[illegible] ... سبج ... بفتح اول و ثانی و سکون ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] ... ستبر ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

بفتح اول و ثانی ... [illegible] ... سبط ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... چپان ... چپتم ... [illegible] ... بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول و سکون ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بضم اول ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] ... بفتح اول و سکون ... [illegible]

ج

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

سبکه

ازان بوی مصطکی آید و [illegible] بغایت خوش [illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

سنگ [illegible]

گفته‌اند که از قسم تیر ... [illegible] ... کاف عجم فارسی زای فارسی ... [illegible]

... [illegible] ... بروزن ... معروف است یعنی ... [illegible]

[illegible]

سیاه [illegible] باشد [illegible] بفتح ثانی [illegible]

[illegible] بر وزن [illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible]

بیان بیست و سیم در سین بی نقطه با شین نقطه‌دار مشتمل بر [illegible] لغت [illegible] بکسر اول و فتح ثانی [illegible]

[illegible]

بیان بیست و چهارم در سین بی نقطه با یای حطی مشتمل بر یکصد و پنجاه و شش لغت [illegible] سی بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] سیا بکسر اول [illegible]

[illegible] سیب بکسر اول بر وزن نقاب [illegible]

[illegible] سیاب بکسر اول بر وزن [illegible]

[illegible] بکسر اول و فتح سین بی نقطه [illegible]

[illegible] سیاکز [illegible] سیال بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] سیاج بفتح اول و ثانی بالف کشیده [illegible]

[illegible] سیام بکسر اول بر وزن نظام [illegible]

بجو ... رسیده و چون رزده نوعی از گیاه باشد [illegible] العین [illegible] و آن را [illegible] سبع
با فتح ثانی و ... بروزن [illegible] خوب و [illegible] گویند سبز بضم ثالث و سکون رای قرشت [illegible] باشد
سبوه بفتح اول بروزن [illegible] [illegible] و [illegible] سبوه بفتح اول بروزن [illegible]
باشد و آن [illegible] بزرگ [illegible] سبوه با فا بروزن [illegible] سبک بکسر اول
و سکون ثانی و کاف [illegible] باشد [illegible] سبکال بروزن
[illegible] سبکی بفتح ثالث [illegible]
[illegible] سبکی بکسر اول و ثالث بروزن [illegible] شراب [illegible]
و هم [illegible] شراب [illegible]
[illegible] سپنج بفتح اول [illegible] زمین [illegible]
[illegible] سپنو بکسر اول [illegible]
[illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] سپه بکسر اول بروزن [illegible]
سپندارمذ بفتح اول [illegible]
[illegible] ۱ [illegible] ۲ [illegible] ۳ اردیبهشت ۴ [illegible] ۵ [illegible]
۶ [illegible] ۷ [illegible] ۸ [illegible] ۹ [illegible] ۱۰ [illegible] ۱۱ [illegible] ۱۲ [illegible]
[illegible] ۱۳ [illegible] ۱۴ [illegible] ۱۵ [illegible] ۱۶ [illegible] ۱۷ [illegible] ۱۸ [illegible]
۱۹ [illegible] ۲۰ [illegible] ۲۱ [illegible] ۲۲ [illegible] ۲۳ [illegible] ۲۴ [illegible] ۲۵ [illegible] ۲۶ [illegible] ۲۷ [illegible]
۲۸ [illegible] ۲۹ [illegible] ۳۰ [illegible]
جمشید [illegible]
چون [illegible] سپنک بفتح ثالث بروزن [illegible]
سپنک [illegible]
[illegible] زبان هندی [illegible]
[illegible] سپلی بروزن [illegible]
[illegible] سپم بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سپهر بروزن [illegible]
[illegible] سپهر آتش [illegible]
سپهر آبگینه [illegible] سپهبد [illegible]
[illegible] سپید کوش [illegible]

دانشوری و داری [illegible] سپه [illegible]
[illegible] سپه سالار [illegible] با دال [illegible]
باشد [illegible] سپاهی [illegible] سپهرنگ [illegible]
باشد [illegible]
[illegible] سپیر بفتح [illegible]
[illegible] سپیره بفتح [illegible]
[illegible] سپیدهٔ [illegible]
باشد سپیغ [illegible] سپیغ
[illegible] سپیل [illegible]
[illegible] سپیوش
[illegible] سپیم [illegible]
[illegible] سپیم طاووس [illegible] سپیم [illegible]
[illegible]
[illegible] سپیم [illegible]
[illegible]
[illegible] سپیو [illegible]
[illegible] سپینود [illegible]
[illegible] سپیجاب [illegible] سپینج [illegible]
[illegible] سپیار [illegible]
[illegible] سپین [illegible]
سپین [illegible]
[illegible]
[illegible]
سپا [illegible]
[illegible]
[illegible] سپیچ [illegible]
سپیخ [illegible]
سپید [illegible]
[illegible] سپینه [illegible]
[illegible] سپیدار [illegible]

ونشونه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند که از تخته بر زمین [illegible] شاهنگ بفتح ثالث بر وزن بادرنگ [illegible]

[illegible] شاهد [illegible]

شاه پر [illegible] شاهرخ [illegible]

[illegible]

شاه چه [illegible] شاهد [illegible]

[illegible] شاهان [illegible]

[illegible] شاه [illegible]

[illegible]

[illegible] شاهسپرم [illegible] شاه اسپرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه نشین [illegible]

[illegible]

واین

واین [illegible] شاه اسپرم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] شاه بانو [illegible]

[illegible] شاه بلوط [illegible]

[illegible] شاه بیت [illegible]

[illegible] شاه پسند [illegible]

[illegible] شاه جهان [illegible]

[illegible] شاه چینی [illegible]

[illegible] شاه خاور [illegible] شاه خانم [illegible]

[illegible] شاه دارو [illegible]

[illegible]

[illegible] شاه دانه [illegible]

[illegible]

پدرشهر

[illegible]

مشهور ... شبان فریب نام مرغی است کوچک [illegible]

[illegible] چنان بر روی زمین نشیند [illegible]

[illegible] شبان فریبک [illegible]

[illegible] شبان [illegible]

[illegible] شباهنگ [illegible]

[illegible]

[illegible] شب افروز [illegible]

[illegible] شبانه [illegible]

[illegible] شبانه [illegible]

[illegible]

[illegible] شب آویز نام مرغی است [illegible] تا صباح [illegible]

[illegible] شباهنگ [illegible]

[illegible] ستاره [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] شب بو [illegible]

[illegible] شب پره [illegible]

[illegible] شب بو [illegible]

[illegible] شب پیمان [illegible]

[illegible]

[illegible] شب تاب [illegible]

[illegible] شب [illegible]

ودن

[illegible] شب [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] شبچراغ [illegible]

[illegible] شب خیز [illegible]

[illegible] شبدیز [illegible]

[illegible] شبرنگ [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible] شب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ف رنده و صغیر زننده و دیوانگی کننده باشد شنبلید [illegible]

بیان چهارم [illegible]

[illegible]

بیان پنجم [illegible]

[illegible]

بیان ششم [illegible]

[illegible]

بیان هفتم [illegible]

[illegible]

شخش بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

صوف [illegible]

[illegible]

واعشان آن را گویند و اشتنگ نان باشد و اول مضموم بست شود [illegible] ششکم با اول و سکون ثانی [illegible]
دامن فارسی [illegible] ششرکه بفتح ثالث [illegible]
و مکان [illegible] باشد [illegible] گویند ششته بر وزن [illegible] معروف [illegible]
بهم بست و [illegible] ششنه بفتح اول و سکون [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
بجای حرف [illegible] پیمان نوزدهم [illegible] شش بفتح اول
عددی است معروف [illegible]
[illegible] ششک [illegible] ششم [illegible]
باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] شش [illegible]
[illegible]
[illegible] ششخ [illegible]
بشخون [illegible]
[illegible] ششغ [illegible] ششتراند [illegible]
[illegible] شش [illegible]
[illegible]
شش [illegible]
[illegible] ششخ [illegible]
[illegible] ششد [illegible]
[illegible] ششدر [illegible]
[illegible]
[illegible] ششپر [illegible]
[illegible] شش سو [illegible]
شش ضرب [illegible]
[illegible]
[illegible] ششه [illegible]
[illegible] شش پنج [illegible]
[illegible] شش پنجاه [illegible]
[illegible] ششتاب [illegible]

فروزدن [illegible] بیان دوازدهم در شین معجمه
[illegible] ششید [illegible]
[illegible] شوردی [illegible]
[illegible] شوله [illegible] بیان سیزدهم در شین معجمه [illegible]
[illegible] شخ [illegible]
[illegible] شغار [illegible]
[illegible] شغال [illegible]
[illegible] شغاد [illegible] شغار [illegible]
[illegible] شغ [illegible]
[illegible] شغو [illegible]
[illegible]
[illegible] شغف [illegible] شغد [illegible]
[illegible]
[illegible] بیان چهاردهم [illegible]
[illegible] شغل [illegible]
[illegible]
[illegible] شغاد [illegible]
[illegible] شغار [illegible]
[illegible] شفتو [illegible]
[illegible]
[illegible] شغاب [illegible]
شغنج [illegible]
[illegible] شغرک [illegible]
[illegible] شغنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] شفتالو [illegible]
[illegible] شغنه [illegible]
[illegible] شفتنی [illegible]
[illegible] شفش [illegible]

فروزن

جمع نمایند و شاخ درخت را نیز گویند و بمعنی اول هم آمده است [illegible]

[illegible]

اول و ثانی و کسر ثالث و سکون شین قرشت یعنی فرض و تقدیر باشد ... استعمال کنند ... بالفرض والتقدیر گویند **شش** باسین بی نقطه

بروزن ... یعنی ... روشنائی ... و چراغ و آتش ... **ششغ** ...

و سکون ثالث و شین قرشت ... **ششک** ...

[illegible]

شماخ بروزن ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی علاج هم آمده است و با بای فارسی نیز درست است [illegible] شوغ بضم اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

شوخگن [illegible] شوخگین [illegible]

[illegible] شوشه بضم اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] شوغ [illegible] شوک [illegible]

[illegible] شور بضم اول و ثانی مجهول [illegible]

[illegible]

شوره [illegible]

[illegible]

شوی [illegible]

[illegible]

شهنه [illegible]

[illegible]

[illegible] شیار [illegible]

[illegible]

بیان اول در صاد با الف

بیان دوم در صاد با بای ابجد

بیان سیم در صاد با حای حطی

بیان چهارم در صاد با دال

۲۰۳

[illegible] فلک اعظم باشد و کنایه از آفتاب هم هست [illegible]

صدف [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] پیمان پنجم [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بروزن [illegible]

[illegible] پیمان ششم [illegible]

[illegible]

[illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] بروزن [illegible]

[illegible] پیمان هفتم [illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] پیمان هشتم [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] پیمان هشتم [illegible]

[illegible] بضم اول [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] کنایه از [illegible] پیمان دوم [illegible]

[illegible] کنایه از آفتاب [illegible]

[illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ضرب بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

ضرغام بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بفتح اول و میم و سکون [illegible]

[illegible] از کتاب برهان قاطع [illegible]

[illegible]

[illegible] طارم [illegible]

[illegible]

طارطق بفتح [illegible]

[illegible] طارم [illegible]

[illegible]

[illegible] طارم [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] طارم [illegible] کنایه از آسمان باشد [illegible]

[illegible] کنایه از آسمان باشد [illegible]

[illegible] کنایه از آسمان باشد [illegible]

[illegible] طاق بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] طاق [illegible]

طاق [illegible] کنایه از آسمان باشد طاق [illegible]

[illegible] کنایه از آسمان باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طاق [illegible]

[illegible] کنایه از آسمان باشد طاق [illegible]

طاق [illegible] کنایه از آسمان باشد طاق [illegible]

[illegible] کنایه از آسمان باشد طاق [illegible]

[illegible] طاق [illegible]

[illegible] طاق [illegible]

و بهم بافته شده دو نون مکسور ... نام روزی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] طرفا [illegible]

[illegible] بیان یازدهم [illegible]

[illegible] بیان دوازدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان دوم [illegible] عجب [illegible]

[illegible] بیان سیم [illegible]

[illegible] عجوزه [illegible]

[illegible] بیان چهارم [illegible]

[illegible] بیان پنجم [illegible]

[illegible] بیان ششم [illegible]

[illegible]

عقوبت [illegible] کنایه از رنج عقوبت است و آن رنج [illegible] عقیق [illegible] کنایه از [illegible]

[illegible] عقیق [illegible]

کنایه از [illegible] بیان چهاردهم [illegible]

[illegible]

[illegible] علک [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] بیان پانزدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] ... غبغب ... [illegible]

[illegible] ... غبغبه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان اول در غین معجمه با الف ... [illegible] ... غاب بر وزن تاب ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... غاتفر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غاشیه ... [illegible]

[illegible] ... غاف ... [illegible]

[illegible] ... غال ... [illegible]

[illegible]

بیان چهارم در غین نقطه‌دار با دال بی‌نقطه مشتمل بر شش لغت غداو بفتح اول بروزن [illegible] و پیکان بزرگ شکاری را گویند [illegible]
[illegible] غدر بفتح اول بروزن [illegible] جامه و سلاح جنگ را گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیان پنجم در غین نقطه‌دار با رای بی‌نقطه مشتمل بر [illegible] لغت غر بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان دوازدهم [illegible]

بیان سیزدهم [illegible]

[illegible]

بیان چهاردهم [illegible]

[illegible]

بیان پانزدهم

کشنده

غن بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

غناد [illegible]

غنب [illegible]

غنج [illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان اول در حرف فا با الف مشتمل بر [illegible]

[illegible]

بالکس

و گل حنا و درخت حنای گل کرده را نیز گفته اند و در لغت [illegible] باشد **فافا** بر وزن کالا [illegible] فارسی [illegible]

بکسر رای بی نقطه و [illegible] **فالوش** بکسر لام [illegible] معظم [illegible]

[illegible] و فارسیان [illegible] عشق [illegible]

و قادر [illegible] باشد **فالکن** بفتح ثالث و سکون کاف [illegible]

[illegible] **فالیجنق** بکسر لام و سکون نون [illegible]

[illegible]

در تمامی [illegible] **فالو** بالام بر وزن [illegible]

[illegible] **فالیک** بر وزن [illegible]

[illegible] **فام** بر وزن دام [illegible]

[illegible]

فام بکسر میم بر وزن [illegible]

بر وزن [illegible] **فانوس خیال** [illegible]

و آن صورتها [illegible] **فانوس کبک** [illegible] **فانه**

بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible] **فانید** [illegible]

[illegible] **فاو** [illegible]

[illegible] **فایه** [illegible]

[illegible] **پیان دوم** در حرف فا با تای قرشت [illegible] **فتال** بر وزن [illegible]

[illegible] **فتالیدن** [illegible]

[illegible] **فتال** [illegible]

[illegible] **فتالید** [illegible]

[illegible] **فتالیدن** [illegible]

[illegible] **فتاوه** [illegible]

[illegible]

[illegible] **فتراک** [illegible] **فترغ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **فترنه** [illegible]

[illegible] **فترون** [illegible]

فتلیک [illegible] **فتن** بفتح اول بر وزن [illegible]

سکن

شکل [illegible] باشد **فتنه** [illegible]

باشد [illegible] بهرام [illegible]

و در عربی [illegible] **فتنه سالار** [illegible] **فتو** بفتح

و ثانی [illegible] **فتود** [illegible]

[illegible] **پیان سیم** در حرف فا با جیم [illegible] **فج** بفتح اول و سکون [illegible]

[illegible]

فجا بفتح اول [illegible]

[illegible] **پیان چهارم** در حرف فا با خای [illegible] **فخ** بفتح اول و سکون [illegible]

[illegible] **فخز** بفتح اول [illegible]

[illegible] **فخج** بفتح اول [illegible]

بر وزن [illegible] **فخفوز** [illegible]

[illegible] **فخم** بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]

[illegible]

[illegible] **فخند** بفتح اول و ثانی [illegible]

فخنه بر وزن [illegible] **فخیز** [illegible]

[illegible] **فخیز** بفتح اول [illegible]

[illegible] **فخیز** [illegible]

پیان پنجم در حرف فا با دال ابجد [illegible] **فدا** [illegible]

فدائی بر وزن [illegible]

[illegible] **فدرنگ** [illegible]

[illegible]

بر وزن [illegible] **فدرنگ** [illegible]

[illegible]

[illegible] **فدرنگ** [illegible]

[illegible] **فدنگ** [illegible]

[illegible] **فدنک** [illegible]

[illegible] **فذره** [illegible]

[illegible] **فر** بفتح اول [illegible] **پیان ششم** در حرف فا با رای [illegible]

[illegible] **فر** [illegible]

[illegible]

سکن

گویند و بمعنی مطلق پرنده هم [illegible] و پر مرغان دیگر [illegible] و در عربی بمعنی [illegible] باشد [illegible]

میوه [illegible] فرا بروزن [illegible] بمعنی سوی و طرف و جانب [illegible] باشد و بمعنی پیش و پیشتر و میان و وسط هم آمده است [illegible]

بالا و بلندی و قریب و نزدیک [illegible] هم آمده است [illegible]

[illegible]

دور و [illegible] فرخ بروزن [illegible] هم [illegible]

[illegible]

گویند فرزو با واو مجهول بروزن نجود بمعنی فرتوت است که پیر سالخورده و در کار افتاده و خرف باشد فرزون بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرسناخ [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و ثالث [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible] و سکون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] بر وزن [illegible]

ودیگر

[illegible] بفتح اول و ثانی و سکون [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] بر وزن [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

... شدن و افتراق باشد فرود بر وزن و معنی پرورد ... پروردن و پرورش دادن باشد ... [illegible]

فرودگاه با کاف فارسی بر وزن ... [illegible]

... [illegible]

فرودان ... بر وزن و معنی فرودگان ... [illegible]

[illegible]

کلیجا و برین وضع آورد ... فرنجاه و فرنجک یعنی طلسم باشد ... [illegible]

اول و ثانی ... [illegible] ... فرنج بفتح اول و ثانی ... [illegible]

... فرنجه بفتح اول و کسر ثانی ... [illegible]

فلک ... [illegible] ... فرند بفتح اول بر وزن ... [illegible]

رای باشد فرنجیه بفتح اول و ثانی ... [illegible]

فرنب بر وزن ... [illegible]

... فرنود ... [illegible]

فرنیز بفتح اول و ثانی ... [illegible]

[illegible]

افراز و ... فرزش بفتح اول و ثانی ... [illegible]

فرفره بفتح اول ... [illegible]

[illegible]

فرنو بضم اول بروزن جهون یعنی فسون است و آن کلمه‌ای باشد که فسونگران و عزایم‌خوانان و ساحران بگویند [illegible]

و نویسند [illegible] فسیله بروزن بسیله [illegible]

[illegible] بیان دهم در حرف فا با سین [illegible]

[illegible]

[illegible] فشار بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible] فشارده یعنی فشرده [illegible]

[illegible]

[illegible]

... فلجم بالجیم بروزن ... [illegible]

... فلخ بفتح اول و ثانی و سکون خای نقطه دار ... [illegible]

... فلخم بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و میم بمعنی فلاخن است که آن سنگ اندازی باشد ... [illegible]

... فلخمان بروزن ... بمعنی فلاخن است که آن سنگ اندازی است ... [illegible]

... فلخیده ... فلخیدن ... [illegible]

... فلرز بفتح اول و ثانی و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار ... [illegible]

... فلرزنگ ... [illegible]

... فلغند ... [illegible]

... فلک ... [illegible]

... فلک پیر ... فلک نیلوفری ... [illegible]

... فلنگ ... [illegible]

... فلو ... فلوس ... [illegible]

[illegible]

[illegible] بضم اول بروزن [illegible]

فو بضم اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible] فوب بضم اول و سکون ثانی و بای ابجد [illegible]

[illegible]

[illegible] فوج [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بیان [illegible] در قاف با [illegible]

[illegible] بیان چهارم [illegible]

[illegible] بیان ششم در قاف [illegible]

[illegible]

وقع قایق بست بر چیزی را گویند عموما و بست [illegible] خصوصا [illegible] مردم [illegible] گویند قرقا [illegible]

[illegible] را گویند قرزوش بضم اول و سکون ثانی و فتح [illegible] مضموم [illegible]

[illegible] قرنفل [illegible]

[illegible] را گویند قرقان [illegible]

[illegible] قرقو بضم اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] قرقو بفتح اول [illegible]

[illegible] قرکن بفتح اول و کاف [illegible]

[illegible] قرمز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بکسر اول [illegible]

[illegible] بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

قاره بفتح اول [illegible]

[illegible] قاصر بر وزن [illegible]

[illegible] قح بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

قراچه [illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول بر وزن [illegible] فغال بر وزن اقبال [illegible]

[illegible] قطرس بفتح اول و ضم ثالث و سکون سین [illegible]

قطربست بفتح اول و سکون ثانی و ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible] قطمیر بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

رسیده و کسر میم و نون بجایی رسیده [illegible]

قونیا [illegible] قونی [illegible]

[illegible] قوطس [illegible]

[illegible] بیان [illegible]

[illegible] قوزنا [illegible]

[illegible] بیان نوزدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان [illegible]

گفتار بیست و یکم

از کتاب برهان قاطع در حرف کاف تازی با حروف تهجی مشتمل بر بیست بیان و گوهری برگزیده [illegible]

بیان اول در کاف تازی با الف

[illegible] کاباب [illegible] بر وزن چابک [illegible]

[illegible] کابر [illegible]

[illegible] کابج [illegible]

[illegible]

کافوم [illegible] کنایه از [illegible] بروزن [illegible] بکسر [illegible]

[illegible] کاک بسکون کاف [illegible] مردم [illegible]

[illegible] کاکل [illegible] موی [illegible]

[illegible] کالبد بروزن قالب [illegible] کالد [illegible] بفتح ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible] کام بسکون میم [illegible] کامه [illegible] بروزن [illegible] بفتح ثالث [illegible]

[illegible]

در وجهان را نیز گویند و آن [illegible]

[illegible]

گوبند کمان بسکون نون معروف است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

گوهر ... باشد [illegible] بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

کلنج بفتح اول و ثانی و سکون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و نقاش کار بدین چیزها نقش بندد گچیر بر وزن و [illegible] سرکرده و پیشوای مردمان را گویند گچیره بفتح اول و دال ابجد بمعنی [illegible] است و [illegible]
و پیشوای مردمان باشد بضم اول و بفتح ثانی [illegible] پنجاه و هشتم در کاف تازی با حای حطی مشتمل بر [illegible] گل [illegible]
کاینات و شفیع عرصات محمد المصطفی صلعم تمام باشد کح بضم اول و سکون ثانی و دال [illegible] بر [illegible] اول [illegible] و آن دو [illegible]
معروف که آنرا شتر [illegible] خوانند و دوم [illegible] گوش را گویند و آن [illegible] بر [illegible] را گویند [illegible] باشد [illegible]
را گویند که [illegible] باشد گلی [illegible] بفتح خای نقطه‌دار [illegible] گلخ [illegible] را گویند و آن [illegible]
سرخ و سفید را آن [illegible] خوانند گلی [illegible] بفتح [illegible] گلی [illegible] را [illegible] باشد [illegible]
سرخ باشد گلی [illegible] کنایه از [illegible] باشد گلی [illegible] یعنی گلی [illegible] باشد کحه بر وزن [illegible] است [illegible]
کاوزبان و [illegible] خوانند پنجاه و هشتم در کاف تازی با خای نقطه‌دار مشتمل بر [illegible] کخ بضم اول و سکون ثانی [illegible]
کردن [illegible] و [illegible] گویند [illegible] است [illegible]
کلام [illegible] باشد [illegible] بفتح اول [illegible] است و بفتح اول نام [illegible]
است و [illegible] بفتح [illegible] باشد [illegible]
پس [illegible] گویند کخه بضم اول بر وزن [illegible] کخ بضم اول و سکون ثانی [illegible] باشد [illegible]
آتش [illegible] باشد [illegible] کخ [illegible] بفتح اول [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کخکخ [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] پنجاه و نهم در کاف تازی [illegible]
[illegible] مشتمل [illegible] کد بفتح اول و سکون ثانی یعنی خانه باشد [illegible]
[illegible] کدبر [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] باشد [illegible] کدبا
[illegible] بر وزن [illegible] کدبانو بفتح اول [illegible] خاتون [illegible] خانه را
گویند [illegible] خانه [illegible] خاتون [illegible]
[illegible] کند [illegible]
باشد [illegible] کدخدا
یعنی صاحب خانه [illegible] خانه [illegible] صاحب [illegible] است [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] کدر بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]
[illegible] کدرم بضم اول [illegible]
[illegible] کدک بضم اول [illegible]
[illegible] کدکن بفتح اول [illegible]
[illegible] کدکده بالکاف و دال ابجد بر وزن [illegible] و مثال آن باشد [illegible]

و سکون ثانی [illegible] را گویند [illegible] باشد [illegible]
کلکن بر وزن [illegible] باشد [illegible] کلکله [illegible] بکاف فارسی بر وزن [illegible]
[illegible] کله بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
کلو بفتح اول [illegible] کلوخ بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible] کلوچه [illegible] بر وزن [illegible] کلوچ [illegible]
[illegible] کلمه بضم اول و ثانی بر وزن [illegible]
کله بفتح اول و ثانی یعنی [illegible] باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] کلیدان [illegible] بضم اول بر وزن [illegible] است [illegible]
کلیسه بضم اول و فتح [illegible] باشد [illegible] کلیچ بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] کلیه [illegible] پنجاه و هشتم
در کاف تازی با [illegible] کم بضم اول و سکون ثانی [illegible]
در فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible] کما بکسر اول و ثانی بالف [illegible]
[illegible] کمنه [illegible]
[illegible] کنار [illegible]
[illegible] کنار [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] کنارغ بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible] کنارنگ [illegible]
بر وزن [illegible] کنب بضم اول بر وزن [illegible]
آمده است کنبد بضم اول بر وزن [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] کنبر بضم اول بر وزن [illegible]
[illegible] کنبه بضم اول بر وزن [illegible]
[illegible] کنبوره
بفتح اول بر وزن [illegible] کنبک بضم اول بر وزن [illegible]
[illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible]

و هموار می‌کنند ارزن بکسر اول بروزن ... ارزانیدن بمعنی خورانیدن و لرزانیدن بمعنی خرامیدن باشد

در فرهنگ جهانگیری بضم اول و کاف فارسی آمده است ارس بضم اول و ثانی بالف کشیده و سین بی نقطه ... باشد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بالکاف فارسی بهم هم هست ارژنگ بروزن [illegible] استخوان نرمی باشد [illegible] بروزن کرک نام پرنده ایست
دم دراز [illegible] ارژن
بفتح اول و ثالث و رابع [illegible] مکسور [illegible]
[illegible] ارژنه بفتح اول و ثالث و کسر [illegible] و سکون نون [illegible]
[illegible] ارژ بفتح اول و ثالث بروزن [illegible] استخوان نرمی را گویند [illegible]
[illegible] ارز بفتح اول و ضم ثالث و سکون [illegible]
[illegible] ارس بروزن [illegible] ارسی بالکاف فارسی
بروزن [illegible] بهمن [illegible]
[illegible] ارسلان [illegible]
[illegible] ارشک [illegible]
ارغوان [illegible] ارغون بالکاف بروزن [illegible]
[illegible]
ارکان بفتح اول بروزن [illegible] ارکنده بفتح اول [illegible]
[illegible] ارکه بفتح اول بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] ارگ بالکاف فارسی [illegible]
[illegible] ارم بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارمغان [illegible]
[illegible] ارمنی [illegible]
[illegible]
[illegible] ارنج [illegible]
[illegible]
[illegible] ارند [illegible]
[illegible] ارنگ [illegible]
[illegible]
[illegible] ارو [illegible]
[illegible]

لکم

لکم روی است [illegible] و سکون ثانی و فتح نون [illegible]
[illegible] ارنگ [illegible]
[illegible] ارونج بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] اروند [illegible] بالکاف فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اروندی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارهش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ارز [illegible]
[illegible]
[illegible] ازار بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ازدر [illegible]
[illegible]
[illegible] ازرق [illegible]
[illegible]
[illegible] ازغ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ازیش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و کاو و گاو را گویند و بفتح اول و ثانی و ثالث جانوری باشد شبیه بسگ که آن را [illegible] گویند [illegible]

آن را [illegible] گویند و [illegible] پخته [illegible] باشد و خوردن آن [illegible]

گرپز بفتح اول و سکون ثانی بر وزن [illegible]

گرتاک بکسر اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

گسته بفتح اول و ثانی و ضم دال ابجد بروزن [illegible] بمعنی [illegible] است که بضم اول و ثانی هم آمده است گسکت

بکسر اول بروزن [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

می‌پزند و بعضی گویند طعامی باشد معروف که آن را از آرد جو و شیر گوسفند درست می‌کنند [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] سیاه و سفید [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible] **کلج** بر وزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی و ثالث [illegible]

[illegible]

[illegible] بر وزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثالث و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند

[illegible]

یعنی کلاه پشت است که جامه‌ئی شال کوتاه بر سر بندند و کلاه یکپارچه باشد کلاب با بای ابجد بر وزن و معنی کلابه است و آن ابریشم باشد [illegible]
بکرهٔ پیچیده و غلول ریسمان را نیز گفته‌اند و بمعنی حرص و جرم هم آمده است و آن چرخی باشد که کلابه ریسمان را بدان پیچند کلابه
با بای فارسی [illegible] دیدن چشم باشد از جای خود چنانکه سیاهی چشم پنهان شود بسبب لذت
بسیار یا بجهت ضعف و سستی یا بواسطه خشم و قهر کلات بفتح اول بر وزن حیات نام شهری است از ترکستان که فرود پسر سیاوش [illegible]
آنجا می بود و نام قلعه یا دهی بزرگ را گویند که بر سر کوه یا پشته بلندی ساخته باشند خواه آباد باشد و خواه خراب و بمعنی [illegible]
که دکان و بازار در آن باشد و نام قلعه هم هست از مضافات قندهار که بر سر کوهی واقع است مشهور بقلعه کلات کلاته بفتح اول و فوقانی
قلعه یا دهی باشد کوچک که بر بلندی ساخته باشند و محله را نیز گویند و دهی را گویند که دکان در آن باشد و بمعنی [illegible]
گفته‌اند و [illegible] و صاحب مؤید الفضلا میگوید که [illegible] سلاطین و ملوک [illegible]
باشد و آن را [illegible] کلاج بجیم بر وزن [illegible] یعنی پیاله باشد مطلقا خواه پیاله
شراب خوری و خواه قهوه خوری کلاچ بفتح اول [illegible] کلاژ بر وزن [illegible] کلاژ
بسکون زای فارسی لوچ و کلاج و احول را گویند [illegible]
عقعق خوانند کلاژه [illegible] کلاغ بفتح اول و کاف بر وزن [illegible]
گویند [illegible] کلاش بفتح اول بمعنی کلاژ است که لوچ و کلوچ و احول [illegible]
[illegible]
[illegible] کلاشک بر وزن و معنی [illegible]
[illegible] کلاسه بفتح اول و سین بی نقطه [illegible] کلاش بر وزن [illegible]
[illegible] کلاسنگ بفتح اول و [illegible]
باشد کلاکل بفتح اول و کاف بر وزن [illegible] کلاک بفتح اول و [illegible]
[illegible] کلاغ بفتح اول معروف است [illegible] و صاحب مؤید الفضلا گوید [illegible]
[illegible] کلاغ پای [illegible] کلاغ [illegible]
و بمعنی کلابه است [illegible] کلاک بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلال بفتح اول [illegible] کلاله بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
گویند کلام بضم اول بر وزن [illegible] کلامبه [illegible]
بر وزن و معنی [illegible] کلان بفتح اول بر وزن [illegible] بمعنی بزرگ [illegible]
[illegible] کلانه [illegible]
[illegible] کلاو بفتح اول و سکون [illegible]

کلادر

کلادر بر وزن [illegible] کلاده بر وزن [illegible] کلاده با واو بر وزن [illegible]
[illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه بضم اول و سکون [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلاه [illegible]
[illegible] کلب بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] کلب [illegible]
[illegible] کلباد بر وزن [illegible]
[illegible] کلباسه [illegible]
[illegible]
کلبتان [illegible]
[illegible] کلبتره بفتح اول [illegible]
[illegible] کلبسو [illegible] کلبک بضم اول و فتح ثالث [illegible]
[illegible]
[illegible] صاحب مؤید الفضلا میگوید [illegible]
[illegible] کلبه بضم اول و فتح ثالث [illegible]
کلبتان [illegible] کلبتین [illegible]
[illegible] کلته بفتح اول و ثالث و سکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کلج [illegible]
[illegible]
[illegible]

کلجان بر وزن مرجان مرغیرا گویند و آن جانوری باشد که خاکروبه و پلیدیها را دوست دارد کلجار بضم اول و فتح ثالث و جیم فارسی
نون و کاف فارسی خرچنگ را گویند و آن را عربان سرطان گویند کلچیچه بفتح اول بر وزن زنگ چیچه مخفف کلکچه است یعنی منقوله
باشد و آن کف پای خار پشت و جنبانیدن انگشتان باشد در زیر بغل مردم بجهت خنده در آوردن و بکسر اول هم آمده است کلچ بکسر اول
و سکون ثانی و جیم فارسی بمعنی لوچ و احول باشد آن را یار گویند و هر رنده هم گویند و جوش و تشنه تشنه گویند کلچ بفتح اول
سکون ثانی و خای نقطه دار نوعی از کلاه درستی باشد کلخ بفتح اول و ثانی و سکون خای نقطه دار و دیم و ترسی مرکز را گویند که
دست و پای آن را شسته و بعربی وسخ خوانند کلد بفتح اول و دال ابجد و سکون ثانی زمین سخت و درشت را گویند و نام شخصی هم
کلز بکسر اول و سکون ثانی و زای نقطه دار در دروغ است که آن را رغاث بندی گویند و آن هیچ درخت هیزم است که آن را عمو
باشد شکستگی و لوچی اعضا را نیز گویند کلس بکسر اول بالسین بی نقطه بر وزن درس و معنی کلز است که رغاث بندی باشد و جوی
آهک را گویند و بضم اول چیزیرا گویند که در آب کلغند بضم اول و سین بی نقطه لفظی است که بجهت تا هموار و ناتراشیده وضع کرده اند
قوی هیکل بنتر گویند و مردم پر زور کوبی و پیچ کوبی را هم گفته اند کلغز با غین نقطه دار بر وزن پرنگ پشم بسیار نرم را گویند
از پشم نرم و پیچیده شکن هم هست کلغند بفتح اول و ثانی و سکون فا و خوفناک متقار مرغان را گویند بضم اول و ثانی و درشت
کلفشنگ بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و شین نقطه دار و رابع باشد و نون و کاف فارسی کهی را گویند که در بام زمستان در زیر
ناودانها بسته شود و آن بسیار دقات و دنبال میشود کلفشنک بالعین دار بر وزن و معنی کلفشنگ است که چوب هایی بربندو
باشد کلک بفتح اول و ثانی و سکون کاف قلم تراشیده را گویند و بعربی قصب خوانند و بمعنی منقار و آنش دان کوه و سفالی باشد
و چوب و نی باریک بود که بر هم بسته شده تیری از پر و دام بر آن نشسته بر آن جا عیبی گیرند و نام
از مضافات و معان کردستان است و خوب حاصل میشود و انجمن و مجمع مردم را گفته اند و بمعنی و دوستی هم آمده است و بمعنی
گل باشد که گل است و شوم و مبارک را گفته اند و با این بسبب اول و دوم را ملکی هم خوانند و بمعنی بادبان است و بمعنی نوع
و ضرر زرد نارسیده و خوره پنبه که هنوز شکفته باشد و کلاه و مکش هر زنیه جهان را هم گویند و بفتح اول و سکون ثانی بمعنی لغت
باشد و بضم اول و سکون ثانی بمعنی آغوش و بغل و هم بمعنی پشم نرم باشد که از موی بز باشد و بر آورند و در آن دو ثانی
آن باشد و تکیه بند و کلاه و کلنگ و مانند آن بالاند و بکسر اول و ثانی انگشت کوچک را گویند و بعربی خنصر خوانند و بمعنی کوچ
و احول هم آمده است و بکسر اول و سکون ثانی بر مانند میان خالی را گویند و مخصوصا نام آلات مطرب کوران در مخصوصا و مجد
سباع را هم گویند و آن را بعربی ناب خوانند و نام موضعی است در هندوستان و آن را ارزن درخت میخواند بلگی آورده و عرش
گویند و بضم اول و ثانی بمعنی احول و لوچ باشد و در دستگیر را نیز گویند کلکل بفتح هر دو کاف و سکون هر دو لام بمعنی هرزه گویی
کردن و کله و کاو مزون باشد و نام مردی است از معرفه و منفرد گویند و بمعنی بکسر اول و ضم اول هر دو آمده است و در عربی بمعنی
سینه است که آن را هم در عربی صدر خوانند کلم بضم اول و سکون ثانی و میم بمعنی مخفی باشد و بفتح اول و ثالث هم بمعنی
گفته اند و بمعنی خوش و خرم و نیز نظر آمده است کلمک بکسر اول و فتح رابع و کاف باشد بر وزن اشکلک نام جزو را گویند و بعربی ابله
الحمقا خوانند و بر وزن دل بستگی هم نظر آمده است کلمی بر وزن فلکی پری باشد که در بزم و رزم بر سر زنند و آن را جقه خوانند
کلنب بضم اول بر وزن عرغب مجمل دو صد را گویند و آن حیوانیست مشهور در تماشای ابریشم کلکل بفتح اول بر وزن حلحل بمعنی
کلکی باشد و آن پری است که بر دستار امیران و جوانان خوش صورت و مردم شجاع و دلاور در بزم و رزم بر سر دستار و کلاه زنند و به
جیقه هم سلوکند کلم بفتح اول و ثانی و سکون میم است که در آشنا شده گفته و آن دو نوع میباشد رومی و غیره بهترین رومی

وآن

وآن بسیار خوبان و عامه نیز بهندوستان آمد کلنا بر وزن کرونا معروف است چه را گویند و خرچنگ و دوا گویند کلنبسک بالسین بی نقطه بر وزن رنگارنگ
مقبض را گویند و آن چیزی است از آلات طبیبان و شبانان میان سنگ اندازند کلنج بفتح اول و ضم نون جیم نوعی از گلی باشد که مرغ پیر که
بر سر دو برخیزد باشد کلنجار با زای فارسی بر وزن جهانگیر کلوچ مانند پاسه دو زده باشد کلنج بضم اول و فتح ثانی و سکون نون کلوله کری باشد
از آتش افروخته و عضای مردم بر جای آید و باعث نیز گویند و آن علتی باشد که پای آدمی برابر بار چهار گرده باشد و عربان رده الفحل خوانند و در عرفی
نیز گفته اند اسب را بجهت دیگر بیاید و چون زحمت اول بر طرف شود آن را بر طرف شده و پنبه زده را نیز گویند که از برای آرایش کلوله کرده
باشند و در عربی نیز پنبه کلوله کرده را کلمن گویند کلنجه بضم اول و ثانی و سکون نون و فتح بای ابجد کلیچه باشد که در ورد آن آب
و خرما دام پرست ساخته باشند و بمعنی کلوله هم آمده است خواه کلوله حلوا و خواه کلوله سنگ کلنج بکسر اول بر وزن شکنج بمعنی چرک
و وسخ باشد و بمعنی عجب و خود پرستی و کبر و تکبر هم آمده است کلنجا بر وزن ارتجا بمعنی خرچنگ باشد که از زبان عربی بسرطان گویند
و بهترین آن بجهته دوا آن است که دو سر خانه آن را بسیار بیش باشد کلنجو بکسر اول بر وزن سکندر نام موضعی است در هندوستان
کلنجوب بکسر اول و فتح ثانی بر وزن سکندری یک نوع را گویند منسوب بکلنجو باشد که نام موضع و مقوله است و بفتح اول بکسر ثانی نام
از کلنگ سیاه باشد و آن را در دوا بت بیرون هم تصحیح نارگیل و بیرون میکند و خوشه آن پیچ من بر نیز میشود و بر روی چند دم کلنجبک بضم اول
و فتح ثالث و جیم و سکون نون و کاف فارسی خرچنگ را گویند و عربان سرطان خوانند و بکسر اول و ثانی هم آمده است کلنگ بفتح اول بر وزن پلنگ
افزار معروف که بنایان و گلکاران و سنگ تراشان باشد که بدان زمین کنند و آن را کلنگ نیز گویند و بضم اول هم بنظر رسیده و بمعنی کلید
غلق در کوچه باشد و بر مرغ ناتراشیده را گویند و هوا و چوب را نیز گویند و سنگ بندند و خصوصا و آن در تبار زی یعنی جو خوانند کلند بر وزن
فند مردم ناتراشیده و ناهموار و کلنگ را گویند و چوب کنده ناتراشیده را نیز گفته اند و آن را کلانی و درس ها بند و در کوه
کرده و کلاوی سوراخ که بر پای گناه کاران و مجرمان گذارند و چون مجلس سازند و تعقید چوب آن باشد کلندر بفتح اول و ثانی و دال ابجد و رابع
زرشته و سکون ثالث بمعنی کلند است که چوب کنده ناتراشیده و مردم ناهموار و درشت باشد و بضم اول هم آمده است کلندر بضم اول
و فتح ثانی و رابع و سکون ثالث و نون بمعنی نگاهبانی و فراشی شدن خانه و در میان دو شان آن باشد کلنگ بفتح اول بر وزن افزونه
کلنگیرا گویند و آن چوبی باشد که بر سر آن دو دیوار نشیند بر سر دو برآن آرند و سوراخ سنگ نیست یا عمود را قفل کنند و او را آرایش سنگ
اسبابی آن چوبی که بر آن گسسته و و اذنه و در آن کلم و در زده بسیار بزرگ کلنکبه بفتح اول بر وزن کوتاهی زمین سخت و درشت را گویند کلنکتر
بر وزن اپسند بمعنی گشتن و کاویدن و کشتی نشین زمین است کلنکن بکسر اول بر وزن فیتنه گلم خرقه باشد و بعربی خلال الکفاه
خوانند و سوراخ کلیدان را نیز گفته اند و بمعنی بکسر اول و فتح ثانی و سکون نون و کاف فارسی و جیم هر دو آمده است و بضم اول
و ثانی و سکون ثالث و کاف فارسی دست افزاری باشد که چاه جویان و گلکاران بدان زمین و دیوار کنند و بضم اول و فتح
ثانی پرنده است کبود رنگ و در گردن بزرگتر و از کلاغ است که او را سنگ گویند و خورند و برپای نیز مردم اندا سوراخ سنگ بر سر زند و هر دو را
نیز گفته اند و بفتح اول و کسر ثانی بمعنی کاج و لوچ و احول باشد کلنکلک بکسر اول و فتح رابع بر وزن اشکلک یعنی هرزه است که بعربی ابله الحمقا
گویند کلنکی بضم اول بر وزن فلکی بمعنی جامع و مربعی باشد و لیکن اینکه بطرف خورند و نوعی از فروش هم هست کلنه بضم اول و سکون
ثانی و فتح نون منقار مرغان را گویند کلو بضم اول و ثانی بواو مجهول کشیده کله سر باشد و در پیش سینه کلو را گویند و بعربی
رومی را هم گفته اند کلوا بر وزن حلوا بمعنی رخنه کردن و وصل کردن چیزی به چیزی دیگر و عضوها انفصال بمعنی خوب آمده است و بکسر
باشد کلوب بضم اول و ثانی بواو رسیده و بای ابجد زده و بمعنی کالبد و قالب باشد کلوبند بضم اول بر وزن خردمند و رنگ وچوب فعل
را گویند و بمعنی بکاف فارسی هم بنظر آمده است کلوخ بضم اول بواو مجهول و خای نقطه دار بر وزن بروخ یعنی کلوخ است که آن را

باشد که دهقانان و کارزاران جامه را بدان دوقا کنند و بفتح اول نیز آمده است کلوخ بضم اول و ثانی بواو مجهول [illegible]

[illegible]

[illegible]

کلیاون بکسر اول و فتح ثانی ... [illegible] ... بالف کشیده بنون زده ... رستنی باشد که آن را ... [illegible]

... آن را گرفته در پای درخت ... [illegible] ... کلیلی بر وزن ... [illegible]

جامع و دخول را گویند ... [illegible] ... بمعنی جامع و دخول آمده است ... [illegible]

کلیم ... بمعنی مبارک ... [illegible] ... کلیوه بواو مجهول بر وزن ... [illegible]

باشد کلیوشه بزای فارسی بر وزن ... [illegible] ... کلیله بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کم بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... بضم اول ... [illegible]

معرب ... [illegible] ... ابو العباس ... [illegible]

المسیح ... [illegible] ... کما بفتح اول ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

باشد ... [illegible] ... کماج بضم اول و ثانی بالف کشیده بجیم زده ... [illegible]

... [illegible] ... کماخا ... [illegible]

بفتح اول ... [illegible] ...

... [illegible] ... کماس بفتح اول بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... کماه ... بفتح اول و ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... کماسی ... [illegible]

بر وزن ... [illegible] ... کماش بفتح اول و سکون ... [illegible]

... [illegible] ... کماشیر بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کمانچه بفتح اول ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... کمال بضم اول بر وزن ... [illegible]

کمالیا بفتح اول و کسر لام ... [illegible]

... [illegible] ... کلم ... [illegible] ... کمان بفتح اول بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کمان بهمن ... [illegible]

... [illegible] ... کمان حلقه ... [illegible]

... [illegible] ... کمانچه بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کمان ... [illegible] ... کمان بهرام ... [illegible]

بفتح زای ... [illegible] ... کمان رستم ... [illegible] ... کمان رستم است ...

قوس قزح ... کمان شیطان بمعنی کمان رستم است که قوس قزح باشد کمان فلک کنایه از برج قوس ... کمان گروهه ...

... [illegible] ... کمان کیانی بمعنی کمان ...

فلک ... [illegible] ... کمان گر بر وزن ... [illegible]

کمان مهره ... [illegible] ... کمانگیر بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ...

کمان هرز ... [illegible] ... کمانه بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... کماه بفتح اول ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... کمبر ... بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کمبوک بضم اول ... [illegible]

... [illegible] ... کمپار ... [illegible]

... کمپیر بیای فارسی بر وزن ... [illegible] ... کمچه بر وزن ... [illegible]

... کمخا بکسر اول ... [illegible]

کمخاب بکسر اول بر وزن ... [illegible] ... کمخه ... [illegible]

بضم اول و فتح ثانی ... [illegible] ... کمر بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت

معروف است ... [illegible]

و بمعنی بلندی آمده است کمرا بر وزن ... [illegible]

... [illegible] ... کمرخاب

... [illegible] ... کمرکمر بمعنی بلندی ...

بمعنی بلندی هم آمده است کمر بستن کنایه از ... [illegible]

... [illegible] ... کمر بستن کنایه از ... [illegible] ... کمربسته بمعنی ... [illegible]

... [illegible] ... کمربند بر وزن ... [illegible]

و بمعنی ... [illegible] ... کمرچین ... [illegible]

... کمردوال بدال ابجد بر وزن ... [illegible] ... کمر رستم بمعنی کمان رستم است که قوس و قزح باشد کمرکش بفتح اول ...

... [illegible] ... کمر شاخ و کمر شیدن ... [illegible]

... [illegible] ... کمرکوه معروف است ... [illegible]

... [illegible] ... کمرا بر وزن ... [illegible] ... کمرنده ... [illegible]

کلک بفتح اول و ثانی بر وزن فلک نوعی از کباب باشد [illegible] ریسمان [illegible] بر آید [illegible]

نیز گویند و بکسر اول و ثانی و بکسر اول و فتح ثانی هم آمده است و بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی [illegible]

آدمی [illegible] بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی هم [illegible]

[illegible] بکسر اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] کلکنج بکسر اول و سکون ثانی و کاف فارسی [illegible]

[illegible] و بفتح اول هم آمده است [illegible]

اول بر وزن [illegible] بکسر اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] بفتح اول و کاف فارسی و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible] بضم اول [illegible]

[illegible]

کوکبه بفتح اول و کسر ثانی بر وزن [illegible] گوکن بفتح اول [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بضم اول [illegible]

[illegible] بضم اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible] بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] گوارش بفتح اول [illegible]

[illegible] کوکب [illegible]

وفتح میم یعنی کاسه بود که آسمان و آسان باشد و بمعنی آسان هم گفته اند در مقابل دشوار است کماشه بضم اول بروزن ومعنی کاشه است
از صفت و کونه ... و ریش باشد کماشتر بفتح اول بروزن علیشتر نام جایی است از فرودگاه کم ... ازان ... بضاف فارسی نیز
آمده است کماشیمه بروزن و معنی کاسه است که آسمان و آسان ... باشد کوال بفتح اول بروزن دوال یعنی اند و جمع کردن
و بمعنی نمو و بالیدن و از آلش گشت و در زمین ... آمده است و بضم اول هم درست است کوال مخفف بمعنی کوال عقوبت و آن فارده باشد
کرزمان بروزی ... کند کوالیف بفتح اول و کسر رابع و سکون فا و دو ... است که آن ... و اوینده ... سوخته
ایضا خوانند کولا بضم اول بروزن زلال یعنی جمع کرده و نسیده وری کوالیچ بفتح اول بروزن تکاپیدن یعنی جمع کردن ... اندوختن
باشد و بالیدن و نمو کردن ... نیز گویند و بضم اول هم آمده است کوالیدن بفتح اول بروزن طراوید ...
و نمو کرده را گویند و بمعنی اندوخته و جمع کرده نیز آمده است و بضم اول هم درست است کوام بضم اول و همزه و سکون واو و دوم وفتح میم
خوشبوی ... دست شوینده و بعربی ... خوانند کوام بکسر همزه بروزن ... است که ... در زمین ...
کوب بروزن چوب مرادف کوفتن ... باشد از چوب و سنگ ... رسید ...
وقتی ... کلباره ... بسته ... نیم ... کوپ بپای فارسی بروزن
توپ بمعنی کوه باشد ... کوپاره بپای فارسی
بروزن ... کوپال بپای فارسی بروزن ...
وکردن ... نام ... کوپل بپای
بجیم بروزن ... کوپه بپای فارسی بروزن ...
کوپه بضم اول وفتح پای ابجد ولام ... بفتح اول بروزن ... کوپله بضم اول وفتح
فارسی ولام ...
و شکوفه ... بضم اول بروزن
حوصله ... کوپنا بپای فارسی بروزن ...
بکسر ... کوپه بضم اول و ...
کرد ...
...
... کوپه بضم اول وفتح پای فارسی ...
کوت کوه بضم اول و سکون ثانی مجهول ...
وفتح ... کوتن بای مجهول بروزن ...
خوانند ...
کوت بفتح اول و سکون ثانی و ... بضم اول ...
فارسی ... کوتاه ...
پسند کوتاه پا جانوری ...
... کوتاه بالا ...

رسید

کوتاه ... کوتاه نظر شخصی را گویند ...
بجنبد ... کوتر بفتح اول و ثانی ... کوتک ...
... کوتوال ...
باشد بروزن ...
کرده ... کوته پا مخفف کوتاه پا ...
گفته اند کوته با ...
چهره ...
میکند ... کوتیا بروزن ... کوج بفتح اول ...
...
کر اول ... کوچ بضم اول و سکون ثانی مجهول ...
از ...
خوش ...
و ... کوچ کوچ ...
و ... کوچ کار ...
و ... کوچ کوچ ...
کردن ...
...
... کوچه بضم اول وفتح جیم فارسی ...
... کوچه باغ ...
... کوچه ...
... کوخ بضم اول و سکون ثانی مجهول ...
...
... کوخک بضم اول وفتح خای نقطه دار ...
... کود بفتح اول ...
...
... کوداب بروزن ...
... کودر ... کوده بروزن ...
... کودک بروزن ...
... کودن بفتح اول بروزن ...
... کوذر بضم اول وفتح ذال نقطه دار بروزن ...

گویند گور بفتح اول و ثانی و سکون رای قرشت بمعنی گبر است و آن پرستنده آتش باشد [illegible]
اول و سکون ثانی [illegible] را گویند که آشیانه و مسکن [illegible] باشد [illegible]
بنظر آمده است [illegible] بضم اول و سکون ثانی [illegible] را گویند و بضم اول و فتح ثانی [illegible]
و قصبه باشد گورب بر وزن [illegible]
[illegible] بکاف فارسی هم آمده است گورتن بضم اول [illegible]
[illegible]
[illegible] گوربا بفتح اول و ثانی و بای ابجد [illegible]
گورش بضم اول و سکون ثانی [illegible] را گویند گوره بضم اول و کسر رای [illegible]
کنند [illegible] را گویند گوردن بر وزن [illegible] را گویند گورجه بر وزن [illegible]
[illegible] گورز بفتح اول و ثانی و سکون رای بی نقطه و زای نقطه دار [illegible] میوه [illegible]
[illegible] گوروزه
بر وزن [illegible] گورگه بضم اول و سکون ثانی مجهول
[illegible]
[illegible] گورت بضم اول و کسر ثالث [illegible]
[illegible]
[illegible] گورک بفتح اول و ثانی و سکون ثالث [illegible] میوه [illegible]
و نام موضعی [illegible] گورکان بکاف فارسی بر وزن [illegible]
بکاف فارسی و زای نقطه دار [illegible] گورگور بضم [illegible]
[illegible]
[illegible]
گورگیا بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و کاف فارسی [illegible]
بضم اول و ثانی مجهول بر وزن [illegible]
[illegible] گورنج بضم اول و ثانی مجهول [illegible] گوروش [illegible]
[illegible] گورنگ [illegible] گوره بفتح اول [illegible]
[illegible] گوره بفتح اول و ثالث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گوری بر وزن نوری [illegible] گوزه [illegible]

[illegible] گوزه بضم اول و سکون ثانی و زای فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible] گوزرنگ [illegible]
گوزربا بثانی مجهول و زای هوز و بای ابجد [illegible]
[illegible] گوزد بثانی مجهول و زای فارسی [illegible]
[illegible] گوزه
بثانی مجهول بر وزن [illegible] گوزز
بزای هوز بر وزن [illegible]
[illegible] گوزره بضم اول و فتح زای هوز [illegible] گوزنب
بضم اول و فتح زای هوز [illegible] گوزگاه بزای هوز و کاف فارسی بر وزن [illegible]
[illegible] گوزگنی بضم اول و سکون ثانی و زای فارسی [illegible]
[illegible] گوژه بزای فارسی بر وزن [illegible] گوژپروه
[illegible] گوس بثانی مجهول بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گوسان بسین بی نقطه بر وزن [illegible]
[illegible] گوست بفتح اول و ثانی و سکون ثالث [illegible]
[illegible] بضم اول و ثانی مجهول بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] گوسن بر وزن [illegible] گوس و کوس [illegible]
[illegible] گوسفند بفتح اول و کسر ثانی و سکون ثالث [illegible]
گوسه بر وزن [illegible]
[illegible] گوسه‌شین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بازاریان در می آمدند ... اعتقاد ... [illegible] ... روز ... گوسیج خوانند و درین روز جشن [illegible]

مردار ... برآورد و درین روز ... [illegible] ... سعادت ... [illegible]

[illegible] ... سعادت باشد **گوسپند** با یای حطی بروزن ... [illegible]

[illegible] ... **گوش** ...

با تای مجهول بروزن ... یعنی گوش ... [illegible]

[illegible] ... فارسی **گوشت** بروزن ... [illegible]

[illegible]

و در آن نشست ... [illegible] ... گون بضم اول و فتح ثانی و سکون نون ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بزرگ ... [illegible]

و در آن نشسته مجلس گفته ... [illegible] ... کون بضم اول و فتح ثانی و سکون نون ... [illegible]

[illegible]

بزرگینه ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

بکسر اول و نون و سکون ثانی و سین بی نقطه و فتح واو و نون ساکن بلغت زند و پازند بمعنی خواستن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول و کسر ثانی و سکون یای [illegible]
[illegible] بفتح اول و ثانی بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]
[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] بیان پنجم در کاف فارسی با بای فارسی مشتمل بر [illegible] لغت گپ بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] بیان ششم در کاف فارسی با تای قرشت مشتمل بر [illegible] لغت گت بضم اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] گژم بضم اول [illegible]
[illegible] بیان هفتم در کاف فارسی با جیم [illegible]
گج بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
گجر بفتح اول [illegible] بیان هشتم
در کاف فارسی با چیم فارسی مشتمل بر [illegible] لغت گچ بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] گچه بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible] بیان نهم در کاف فارسی با دال ابجد مشتمل بر [illegible] گد بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] گدا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گداختن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیان دهم در کاف فارسی با ذال نقطه دار مشتمل بر [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیان [illegible] در کاف فارسی با رای [illegible] گر بفتح اول و سکون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گراز [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گرازان [illegible]
گرازه بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گراشیدن [illegible]
[illegible] گران [illegible]
[illegible]
گران باز [illegible]
[illegible] گرانجان [illegible]
[illegible]
[illegible] گران خواب [illegible]

ببرد و مست شود ... مردم ... ارانش بفتح اول ...

[illegible]

[illegible]

مصوّر می باشد و هر قماش را نیز گویند که خیمه و در بزرگ است و بعضی خیمه کوچک را گویند که مخصوص ... باشد که در آنجا عروس ...
و بعضی نغز و چستان هم هست و نان که درون آن را پر از ... کنند ...
در جمله هم هست ... **آرداریتا** بکسر اول و کاف فارسی ... **آرداوک** بکسر اول نام
کوهی است ... **آردکر** بهم اول ... شجاع ... **آردخ** بکسر اول بهم بالف کشیده
برون ... **آردن** بر وزن ... معروف است ...
خوانند و جمع آن ... است و شجاع و قوی و صاحب قدرت ... **آردنا** بفتح اول ...
مطلق ... گویند ...
... باشد ...
... بر وزن ...

[illegible]

[illegible]

بفتح اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

ارگینه

[illegible] بکسر اول و فتح ثالث بمعنی ایمان آوردن [illegible]

[illegible] بکسر اول و ثانی [illegible] معروف است [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] بکسر اول و ثانی و سکون [illegible]

[illegible] بکسر اول و ثانی [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

درانه

[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible] بروزن [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

وکاو ... بدان ... و بکسر اول ... گفته اند و بمعنی بخش هم هست ارزن بفتح اول و ثانی و سکون نون ... [illegible] ... گویند و حبوب ...
جز آن است و بضم اول و کسر ثالث مخفف ارزیر است ... چاره و علاج باشد و بضم اول و فتح ثانی ... گویند و بمعنی دوم ... چاره و علاج باشد
بفتح دوم آمده است ارزد بضم اول و فتح ثانی و سکون را و دال ... بمعنی علاج و چاره باشد ... ارز و بمعنی ... علاج باشد ارزد
بضم اول و فتح دال ابجد بمعنی ... علاج و چاره ... باشد ارزنامه کنایه ... خواب ... گویند ... خواب هم آمده است ارزه بفتح اول
و ثالث ... گیاهی است که آن را ... ارزش ... [illegible] ... باشد و بمعنی ... گویند
... ارزه بفتح اول و سکون ثانی ... بمعنی ... باشد و آن ... است
... [illegible] ... و سوادور ... در ... آمده است و بزبان فارسی هم هست ارژنک
بروزن ... [illegible] ... ارژنگ بکسر اول ... و سکون ثانی و کاف ... و ... گویند ...
گویند ... [illegible] ... ارم بفتح اول و سکون ثانی
... گویند و ... ارمک بفتح اول و سکون ثانی و میم ... بمعنی ... باشد
... گویند و معرب آن ... ارمغان بروزن ... گویند ...
است ... باشد ارمک بکسر ثانی و ... و سکون ... و کاف ... است و آن ... [illegible]
ارمنه بروزن ... ارمینه ... ارنب ... بفتح اول و نون ...
... [illegible] ... ارنبه بفتح اول و نون و سکون ...
... [illegible] ... ارنگ بفتح اول و ...
و کسر ثانی و سکون ... [illegible] ... گویند ارنک ...
... [illegible] ... ارو ... [illegible] ...
بکسر اول و فتح ثالث است و معرب آن ... باشد و بضم اول و کسر ثانی بمعنی ... ارنیز بفتح اول بروزن
... [illegible] ... و ...
... [illegible] ... و بضم اول بمعنی ... باشد ...
... [illegible] ... هم هست ... ارنیه بفتح ...
بروزن ... بمعنی ... [illegible] ...
دیگر و بمعنی ... [illegible] ... ارویه
بضم اول و فتح دال ابجد ... [illegible] ...
نام ... [illegible] ... و فتح اول بمعنی ... [illegible] ...
... باشد ... آمده است ارنب بضم اول بمعنی چاره و علاج باشد ... علاج ... گویند ...
و فتح اول بمعنی ... باشد ... آمده است اریه بضم اول و فتح ...
... چاره و علاج باشد ارنیب بضم اول و سکون ... باشد بمعنی ... گویند ...
باشد ... [illegible] ... اریش بضم اول و کسر ... و سکون ... [illegible] ...
... [illegible] ... ارینه بفتح اول بروزن ... بمعنی ... [illegible] ...

بدان ... [illegible] ... هم آمده است ... [illegible] ... و بضم اول
بمعنی ... [illegible] ... هم هست ازبکی بضم اول و کسر ... [illegible] ...
فارسی ... فارسی ... ازاز بضم اول ... [illegible] ... فارسی ... گویند ...
ازدهی بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال ابجد ... [illegible] ... ازف بفتح اول و سکون ثانی و فا بمعنی ... باشد و آن ...
... [illegible] ... ازم بضم اول و سکون ثانی و میم ... گویند ...
... [illegible] ... فارسی ... [illegible] ...
... ازد بضم اول بروزن ... [illegible] ...
... [illegible] ... است بروزن ... ازن بروزن ... [illegible] ...
بروزن ... است بفتح اول بروزن ... [illegible] ... استاغ بضم اول بروزن ...
... [illegible] ... استاخ ... [illegible] ... استر بضم اول بروزن ...
... [illegible] ... استرغ بفتح اول و سکون ...
... [illegible] ... استرغ بضم اول و سکون ... [illegible] ...
... [illegible] ... استلم بفتح اول بروزن ... [illegible] ... استلم بضم ...
... [illegible] ... ایران بود استنی بفتح اول بروزن ...
بمعنی ... [illegible] ... استوماخ ... [illegible] ...
... [illegible] ... استنه بضم اول و نون ... [illegible] ...
... [illegible] ... اسر بضم اول و کسر ... و سکون ... [illegible] ...
... [illegible] ... اسغده بضم اول و کسر ثالث ... [illegible] ... اسکن بضم اول و سکون ... [illegible] ...
اسکنه بهم بروزن ... [illegible] ... اسکنه بضم اول ...
... [illegible] ... اسل بضم اول و ... [illegible] ...
... [illegible] ... اسلیح بضم اول و سکون ... [illegible] ...
... [illegible] ... اسوس بفتح اول و سکون ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... اش بضم اول بروزن ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... اشاره ... [illegible] ...
... [illegible] ... اشاوه ... [illegible] ... اشاوان
... [illegible] ... اشاوه ... [illegible] ... اشب
... [illegible] ...
اشتر بضم اول و ثانی ... [illegible] ... اشب بضم اول و سکون ثانی ...

و بای ابجد بمعنی چند و چیز [illegible] گشت بر وزن رشت بمعنی [illegible]

[illegible]

گشتاسب [illegible]

[illegible]

کلکره

خوانده باشند و گرزنه فلک بضم اول کنایه از ماه نو و ... گرزبان بباء ابجد بر وزن ... نام شهری است ...
طرف ... و نام رود خانه نیز هست که آن شهر را بنام آن رود خانه خوانند گرست بفتح اول بر وزن الست ...
... خوانند گرسنه بضم اول و کسر ثانی و سکون ثالث ... گرزنخ ...
[illegible]
[illegible]
... بود گرش بکسر اول بر وزن ...
[illegible]
آدم ... چون ... بدین نام موسوم ... زمین ...
کرد ... بود بدین نام نامیده شد ... گرشاسپ بضم اول کنایه از ... گرشسب ...
[illegible]

معنی خوانند و ... بضم میم و سکون قاف ... گرگند بکسر اول و سکون ثانی و فتح کاف فارسی و سکون نون و ضم دال ابجد ...
گیاهی است ... گرگنده بفتح کاف فارسی بر وزن ...
باشد ... گرگویه بضم اول ...
[illegible]
... گرگور ...
[illegible]

[illegible] گلو بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث [illegible]

[illegible] بضم اول و فتح ثانی [illegible]

[illegible]

خسرو پرویز باشد گنج بادآورد نام گنجی است [illegible]

[illegible] گنج [illegible]

[illegible] گنج شایگان [illegible]

[illegible] گنج گاو [illegible]

[illegible]

[illegible] گنگ [illegible]

[illegible] گنگ دژ [illegible]

[illegible] گنگ بهشت [illegible]

[illegible]

بروزن [illegible] بزرگ [illegible] را گویند [illegible] بضم اول و فتح ثالث [illegible] شخص را گویند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] بروزن [illegible]
اول [illegible] چیزی [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible] را گویند [illegible]
[illegible] بضم اول [illegible] را نیز گویند [illegible]
[illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] باجیم فارسی بروزن [illegible]
[illegible] بروزن [illegible]
[illegible]

برهان زند و پازند [illegible] بمعنی [illegible] بضم اول [illegible]
[illegible] فارسی [illegible]
[illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible]

برهان

نیز گویند گورس بضم اول و سکون ثانی و ثالث و سین بی نقطه بمعنی ارس است از ارسنگ خسته باشد گوسپنگاه بالثانی مجهول شخصی را گویند که

دختر را شکار نماید و گلفی مرده را بر دو زد و او را چون حاتم جبلانیده برون نقاش گلنگ برون نوبک سنگ خارزی را گویند یعنی سنگی که آن را

چشم بر آن زنند و کشوبند گورکانه بالکاف فارسی برون نوکتاب جامع و سخن دان را گویند و بتازی لعظ ... فارسی بر ده آمده است

گورکو بالکاف فارسی برون گوهر بمعنی گور او است که ... [illegible]

[illegible]

نیز گویند

[illegible]

ستیز

[illegible]

شخص گویند و معنی از اوقات بکار آن شخص یا دیگری آید گوشوه بفتح سین بی نقطه و رای [illegible] زده [illegible] گویند
[illegible] گوشک با ثانی مجهول بر وزن [illegible] دو گوشت پاره را گویند [illegible] مردم [illegible]
و آن را بعربی لوزتین گویند و صاحب [illegible] را نیز گویند [illegible] و تصغیر گوش [illegible] گوشواره [illegible]
گوش کردن [illegible] و نگاه داشتن [illegible] گوش [illegible] بمعنی شنیدن و نگاه داشتن [illegible] باشد گوش [illegible]
شنیدن و متوجه شدن باشد گوش [illegible] بمعنی گوش [illegible] شنیدن و متوجه شدن باشد گوش [illegible] بر وزن نوش [illegible]
[illegible] باشد گوش ماهی صدف را گویند [illegible]
[illegible] گوش [illegible]
[illegible] کنایه [illegible]
گوشه [illegible] گوشه [illegible] کنایه [illegible]
گوشه [illegible] بر وزن [illegible] گوک بضم اول و سکون ثانی مجهول و کاف [illegible]
بمعنی [illegible] باشد و آن [illegible]
و بعضی گویند [illegible] گوکار [illegible] بالف [illegible]
[illegible] گوکال بر وزن [illegible]
[illegible] گوگرد [illegible] بکاف فارسی و سکون [illegible]
[illegible] و بعضی گویند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گولانج [illegible] بالف کشیده و فتح [illegible]
[illegible] گول بضم اول و سکون ثانی مجهول و فتح کاف فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible] گول بضم اول بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] گوله [illegible]
[illegible] گولی [illegible] بر وزن [illegible] گوم [illegible] سکون [illegible]
[illegible]
[illegible] گون [illegible] گونا [illegible]
[illegible] گونه بضم اول [illegible]
[illegible] گوه [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] گویه [illegible] بر وزن [illegible] گوی [illegible]

و سکون

و سکون ثانی و کسر میم و سکون سین بی نقطه و فوقانی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] گویشته بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث و سکون [illegible]
[illegible] باشد گوله بر وزن [illegible]
[illegible] گویه [illegible] بضم ثانی مجهول و فتح [illegible] گون بضم اول و سکون ثانی و نون بمعنی رنگ
و لون باشد [illegible] بضم اول و کسر ثالث [illegible]
[illegible] گونا بضم اول و نون بالف کشیده [illegible] بمعنی رنگا رنگ
[illegible]
گویند گونه بر وزن [illegible] گوناگون بمعنی رنگارنگ و جنس جنس و انواع [illegible]
گونجی بضم اول و کسر ثانی و سکون نون [illegible] گونه [illegible] بفتح [illegible]
فارسی [illegible] گونه بر وزن [illegible]
بر [illegible] گونه بر وزن [illegible] گونه بضم اول و فتح نون بمعنی رنگ و لون باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] گونه گون بمعنی گوناگون است [illegible] رنگارنگ و جنس جنس و انواع [illegible]
گونیا بضم اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] گوه [illegible]
بفتح اول [illegible] گوه بضم اول و فتح [illegible]
[illegible] گوهر بر وزن جوهر [illegible]
[illegible]
[illegible] گوهر زای [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] گوهر [illegible]
[illegible] گوهر [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] کنایه [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] گوهر [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] کنایه [illegible]
[illegible] گوهر [illegible] کنایه [illegible] گوهر [illegible]
[illegible] گوهر [illegible]
سکون [illegible] گوهر [illegible]
[illegible] گوهری [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible]

کوریدن یعنی چیزی را بچیزی عوض و بدل کردن [illegible]

[illegible]

یعنی ظاهر و هویدا [illegible] هم استعمال میشود [illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible]

خود بسر درآورده باشد یعنی [illegible] آلت تناسل [illegible] باشد لاس بفتح ثالث و سکون سین بی نقطه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] لپه بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible]

لیبش بروزن [illegible]

[illegible]

بیان سیوم در لام با پای فارسی [illegible]

[illegible]

بیان چهارم در لام با تای قرشت [illegible]

[illegible]

بیان پنجم در لام [illegible]

[illegible]

بیان ششم در لام [illegible]

[illegible]

بیان هفتم

بیان هفتم در لام با خای معجمه [illegible] لخ بضم اول و سکون ثانی [illegible]

[illegible]

بیان هشتم در لام [illegible]

[illegible]

بیان نهم در لام [illegible]

[illegible]

بیان دهم در لام [illegible]

[illegible]

بیان یازدهم در لام [illegible]

[illegible]

بیان دوازدهم [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان دوازدهم در لام با عین بی نقطه مشتمل بر [illegible]

لعبت باز معروف است [illegible] لعبت باز [illegible]

[illegible] لعب [illegible]

[illegible]

[illegible] لعبت [illegible]

[illegible] لعبتین [illegible]

[illegible] لعل [illegible]

[illegible]

[illegible] لعل [illegible]

[illegible] لعل [illegible]

[illegible] لغ [illegible]

[illegible] لفج [illegible]

[illegible] لک [illegible]

[illegible] لکام [illegible]

[illegible] لکد [illegible]

[illegible] لکنت [illegible]

[illegible] لکو [illegible]

[illegible] لکور [illegible]

[illegible] کجین بروزن [illegible]
[illegible] بیان هفتم [illegible] لک بفتح اول و سکون [illegible]
[illegible] لکام [illegible]
[illegible]

[illegible]

... بفتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی مجهول و شین نقطه دار ... [illegible]

... [illegible] ...

... بروزن ... [illegible] ... بفتح اول ... [illegible]

... بفتح اول و سکون ثانی ... [illegible]

[illegible]

زند و رنگ سبزی مایل ... در حبشه ... گرم و خشک است ... یرقان را نافع است و آن را ... [illegible]

خوانند ... [illegible]

ناز بروزن ... [illegible]

[illegible]

... بروزن ... [illegible]

... ناف بروزن ... [illegible]

... ناخن بروزن ... [illegible]

... ناطس ... [illegible]

... ناک ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مجسطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ایضاً خوانند و آن [illegible] مرزش [illegible]

[illegible] مرغ [illegible]

[illegible] مرزن [illegible]

[illegible]

[illegible] مرجان [illegible]

[illegible] مرداد [illegible]

[illegible]

[illegible] مرزبان [illegible]

[illegible] مرزغن [illegible]

[illegible]

کوش خوش است چه مرز بمعنی خوش هم آمده است و بکلام هم هست که آن را مرزنگوش گویند مرس بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه نام مرغی

از آتش پرستان است و نام میوه هم هست ترش و بجوش هم می باشد و در عربی بدست مالیدن چیزی ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... مرغ بفتح اول و سکون ثانی و غین نقطه دار ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بفتح اول ... مرغابی ...

... مرغ آذرگون کنایه از ققنس باشد ...

... مرغ آتش خوار کنایه از ققنس باشد ...

... مرغ آتشی کنایه از ... مرغان ...

[illegible]

... مرغ چمن کنایه از بلبل است ... مرغ خوش نوا ...

... مرغ دل ... مرغ زرین بال ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مورد ...

...

[illegible]

مرو باشد و آن شهری است از خراسان [illegible] مرو [illegible] خوشبوی [illegible]

[illegible]

مرز [illegible]

[illegible]

[illegible] مرجان [illegible]

[illegible]

[illegible] مرغ [illegible]

[illegible] مرغ آتش خوار [illegible]

مرغ [illegible]

[illegible]

گرازنده

گرازنده [illegible] مرزه [illegible]

[illegible] مرزه [illegible]

[illegible] مرک [illegible] مرکب

[illegible] مرگ [illegible]

[illegible] مرگ [illegible] مرن [illegible]

[illegible]

[illegible] مرنا [illegible]

[illegible] مرنده [illegible]

[illegible]

و بمعنی ... بزرگ هم هست ... [illegible]

[illegible]

مستمند ... [illegible]

مستبه ... [illegible]

[illegible]

[illegible] مشکوی [illegible] مشکو [illegible]

[illegible] مشک [illegible]

[illegible] مشکدانه [illegible]

[illegible]

مشبع [illegible] مشو [illegible] مشیب [illegible]

[illegible] معده [illegible] معدن [illegible] معشوق [illegible] مغاک [illegible] مغان [illegible]

[illegible]

بفتح اول بروزن بگویم کوی را گویند که بجهت غلطانیدن بازی کردن بکنند ... بازی است ...
باشد و بکسر اول ... مغیچ بفتح ... بروزن ... مغلاج بفتح اول بروزن ...
[illegible]

مغلشا

بیان بیست و چهارم

بیان بیست و پنجم

منج بکسر اول و سکون ثانی و جیم مضموم بجای نقطه دار زده و مگسی باشد که [illegible] و بجای نون لام هم آمده
منج زرد بضم اول و کسر زای نقطه دار و دال و رای بی نقطه و شین نقطه دار [illegible] الف کشیده و نون [illegible] است که آن را [illegible]
منجک بفتح اول بر وزن اندک یعنی [illegible] باشد و [illegible] کشیده مانند [illegible] است که [illegible]
در کنار آب روید [illegible] بیرون آید و همچنین [illegible] و بعضی گویند [illegible]
[illegible] هم آمده است **منجق** بکسر اول و فتح ثالث و سکون ثانی و لام یعنی [illegible] است و آن چیزی باشد که
آن را در روی [illegible] **منجلاب** بفتح اول و ثالث [illegible] را گویند که در پس حمامها و مطبخها کنند تا آبهای چرکن و مستعمل [illegible]
رود و آب بد بو و گندیده را نیز گویند **منجنیک** بکاف بر وزن و معنی منجنیق است و منجنیق معرب آن است و آن [illegible] بزرگ [illegible]
نصب کنند و سنگ و خاک و آتش در آن کرده بطرف خصم اندازند **منجوق** بر وزن صندوق ماهچه علم را گویند و معنی [illegible] هم آمده است و آن چیزی
باشد [illegible] که بر بالای سر [illegible] و علم نصب کنند **منده** بر وزن [illegible] یعنی صاحب [illegible] باشد [illegible]
[illegible] یعنی صاحب دولت [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] **منداب** بفتح اول [illegible] **مندل** [illegible]
بر وزن [illegible] **منده** بضم اول و سکون ثانی و فتح ثالث [illegible]
کشیده [illegible]
مندل بفتح اول بر وزن [illegible] **مندل** بر وزن صندل [illegible] گویند مندل
شهری است در [illegible]
[illegible]
و دعا و عزایم خوانند [illegible] **مندل** بفتح اول و ثالث و لام یعنی مندل است [illegible]
و بکسر ثالث نوعی از [illegible] **منده** بفتح اول و سکون ثانی و فتح ثالث [illegible] نام شهری است [illegible]
مندوه با واو بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **منده** بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **منزل** [illegible]
منزل جان یعنی [illegible] **منزل** [illegible]
است [illegible] **منزل شناسان** [illegible]
[illegible] **منزل** [illegible] بفتح اول [illegible] **منس** بفتح اول و کسر [illegible]
[illegible] **منسو** بفتح اول و سکون ثانی و ضم سین [illegible]
[illegible] **منسو** بر وزن [illegible]
[illegible] **منش** بفتح اول و کسر ثانی و سکون شین نقطه دار یعنی خوی و طبیعت [illegible]
[illegible]

منش کرد بفتح ثالث [illegible] باشد [illegible] **منش کشه** [illegible]
[illegible] **منشن** بفتح اول و کسر ثانی و ثالث و سکون نون یعنی منش است که خوی و طبیعت [illegible] **منشور** [illegible]
[illegible] **منشی** بفتح اول و کسر ثانی و ثالث و سکون [illegible]
منشیا بر وزن [illegible] **منطقه فلک** کنایه از [illegible] **منطقه** [illegible]
[illegible] **منظر** [illegible] کنایه از [illegible] **منغ** بفتح اول و سکون ثانی و غین نقطه دار [illegible]
[illegible] **منغوک** بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible] **منقار** [illegible] کنایه از [illegible]
[illegible] **منقار** [illegible] **منقد** بر وزن [illegible]
یعنی [illegible] باشد **منک** بفتح اول و سکون ثانی و کاف [illegible] ۱ [illegible] ۲
[illegible] ۳ [illegible] ۴ [illegible] ۵ [illegible]
۶ [illegible] ۷ [illegible] ۸ [illegible]
عضای [illegible] ۹ [illegible] ۱۰ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **منکل** بفتح اول و کاف فارسی
بر وزن [illegible] **منکل** بفتح اول و ضم ثالث و سکون ثانی و لام [illegible]
گویند **منکلو** بفتح اول و ثالث [illegible]
[illegible] **منکلوس** بفتح اول و ثالث و لام و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **منکو** بر وزن [illegible]
[illegible] **منکو** [illegible]
[illegible] **منکب** [illegible] **منکیا**
[illegible] **منگه** بر وزن [illegible]
[illegible] **منگیز** بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible] **منگر** بر وزن [illegible]
[illegible] **منو** بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] **منوچهر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

نرگس

و در هندی ... نباتات ... موبد ... الف ... [illegible]

موش ... گوشش ... [illegible]

[illegible]

طهران نام روز و ماه ... عظیم و نام مردی است صاحب فضل و کمالات و نام پادشاهی هم بوده است **مهربان** بمعنی مهر و محبت نمودن و داری کردن
باشد و نوعی از جامه لطیف نازک هم هست خوش قماش باشد و نام لحنی هم هست و بمعنی مجازی بابای ابجد کاف و میم آمده است **مهرجان** با جیم بر وزن
مهربان معرب مهرگان است و مهرگان نام روز شانزدهم هر ماه باشد که هفتم است از سال شمسی **مهر خاوری** بمعنی آفتاب حکیم انوری شاعر است
زیرا که او از خاوران بوده و در اول خاوری تخلص میکرده و خاوران ولایتی است از خراسان **مهر خم** ... کنایه از سرپوش خم
است و بمعنی کسی ... حرف رابع میم مفتوح هم بنظر آمده است **مهر خوش** بکسر اول ... و بمعنی خطاب باشد که در بند ... مستان
مانند ... و اسلام ... و مثال آن **مهر دهن** بفتح دال ابجد بمعنی مهر دهن است که کنایه از خاموشی و سکوت باشد و روزه را هم گفته‌اند
که عربان صوم خوانند **مهر دهان** کنایه از روزه و دهان است **مهر دهان روزه داران** کنایه از آفتاب است که غروب کند روزه‌داران کشود
مهر نبوت ... اول اشاره بحضرت رسالت پناه محمد است **مهرگان** با کاف فارسی بر وزن و معنی مهرجان است که معرب آنست بمعنی مهر و محبت
پیوستن است و نام روز شانزدهم از هر ماه و نام ماه هفتم است از سال شمسی و آن بودن آفتاب است در برج میزان که ابتدای
فصل خزان است و در نزد فارسیان بعد از جشن نوروز که روز اول آمدن آفتاب است به برج حمل از این بزرگتر جشنی نباشد و همچنانکه نوروز
عامه و خاصه میباشد مهرگان را نیز عامه و خاصه هست و تا شش روز تعظیم این جشن کنند ابتدا از روز شانزدهم و آن را مهرگان
عامه گویند و انتها روز بیست و یکم و آن را مهرگان خاصه خوانند و چنان گویند که حق تعالی زمین را در این روز گسترانید و اجساد را
... و در این روز ملائکه بمدد کاوه آهنگر آمدند و فریدون در این روز بر تخت پادشاهی نشست
و در این روز ضحاک را گرفته بکوه دماوند فرستاد که در بند کنند و مردم بسبب این مقدمه جشنی عظیم کردند و عید نمودند و بعد از آن
حکام را مهر و محبت بر رعایا بهم رسید و چون مهرگان بمعنی محبت پیوستن است بنابراین بدین نام موسوم گشت و بعضی دیگر گویند که مهر نام
پادشاهی بوده ... ظالم ... و در نیمه این ماه بمرد ... این روز را مهرگان نام کردند یعنی آن مردن
ظالم ... مهر یعنی مردن و کان بمعنی پادشاه عالم هم آمده است و گویند اردشیر بابکان تاجی که بر آن صورت آفتاب نقش کرده بود
در این روز بر سر نهاد و بعد از آن پادشاهان عجم نیز در این روز همچنین ... تاج بر سر اولاد خود نهادندی و روغن بان ...
و میوه ... برگ ... و اول کسی که در این روز ... پادشاهان عجم ...
دانشمندان بودی و هفت خوان از میوه همچو شکر و ترنج و سیب و به و انار و عناب و انگور سفید و کنار ...
فارسیان را عقیده این است که هر کس که در این روز از هفت میوه مذکور بخورد و روغن بان بر بدن بمالد ...
محفوظ باشد ... و نیک است در این ایام نام بر فرزندان نهادن و کودک را از شیر باز کردن
مهرگان بزرگ نام مقامی است از موسیقی که آن را بزرگ خوانند **مهرگان خاصه** نام روز بیست و یکم ... روز جشن ...
پرستان **مهرگان خردک** نام مقامی است از موسیقی که آن را کوچک خوانند **مهرگان عامه** روز شانزدهم ماه باشد و فارسیان در این
روز جشن سازند و عید کنند بنابر آنکه فریدون در این روز ضحاک را در بابل گرفت و به دماوند فرستاد تا در بند کشیدند **مهرگان کوچک**
یعنی مهرگان خردک است که نام مقامی باشد از موسیقی **مهرگیا** با کاف فارسی بر وزن و معنی مهرگیاه باشد که نام ...
از ... لحن ... **مهرگیا و مهرگیاه** گیاهی باشد شبیه بآدمی که عربان یبروج الصنم خوانند و بعضی گویند گیاهی است
که با هر کس که باشد محبوب ... گردد و بعضی گویند ... **مهرنیا** با میم بر وزن و معنی مهرگیا
که نام لحنی است ... **مهرماه** نام ماه هفتم است از سال شمسی و بودن آفتاب در برج میزان ... **مهره**
بضم اول و فتح ثالث ... معلوم است که مهره ... و مهره ...

و مهره

مهره خانه و مهره کلوبند ... و چیزی که ... **مهره باز** کنایه از کواکب ... است و ...
مهرهای ... **مهره پلنگ** بمعنی مهرهای ... است که کنایه از ستارگان باشد **مهره خاک** بمعنی ... زیر ... و ...
التیمی ... **مهره شکستن** کنایه از ... **مهره در جام افکندن** **مهره در جام انداختن** گویند در زمان
کیان رسم چنان بود که ... در ... پادشاهی ... و ... مهره ...
جامی ... صدای ... **مهره در ششدر افتادن** کنایه از گرفتار شدن
شدن باشد **مهره در طاس افکندن** **مهره در طاس انداختن** بمعنی مهره در جام افکندن است ... کنایه از ... باشد **مهره دزدیدن**
کنایه از ... باشد **مهره زر** کنایه از آفتاب عالمتاب است **مهره سیم** کنایه از ماه ... باشد **مهره سیاه** کنایه از ...
... **مهره گلین** کنایه از کره زمین است و ... **مهره مار** کنایه از ... **مهره شکمی** ...
کنایه از کره زمین است و دنیا و عالم را نیز گویند **مهره و حقه** کنایه از زمین و آسمان است **مهری** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث ... نوعی از
... باشد ... **مهری** ...
و ... **مهری** ...
در ... **مهسن** ... **مهلند** ...
بروزن ... **مهنز** ...
باشد ... **مهن** ... کنایه از دنیا و ...
... **مهره** ...
... **مهنز** ...
...
که عربان ... فارسیان ... **مهتاب** با تای قرشت بر وزن ...
مهتر نشان ... **مهتر** بر وزن ...
و عربان ... **مهتور** بروزن ...
...
... **مهیج** ...
آن ... **مهین** ...
... **مهیاو** ...
... **مهیر** بروزن ... **مهین** ... **مهینه** ...
بمعنی مهین است ... **مهیو** ...
... **می** بفتح اول و سکون ثانی ...
... **میاسو** ...
خواص ... **میانا** بر وزن ...

این هم یک جزو

این هم یک جزو

این هم یک جزو است

باشد یعنی ... [illegible] ... بکسر اول معروف است که در مقابل ... [illegible]

و بمعنی ... [illegible] ...

... [illegible] ... بزرگ باشد ... [illegible] ... بکسر اول

و فتح نون بمعنی وسط و میان باشد ... [illegible]

... [illegible] ... بفتح اول بمعنی ... [illegible]

گویند ... [illegible]

... [illegible] ... بیای مجهول ... [illegible]

... [illegible] ... معروف است ... [illegible]

... [illegible] ... بیای مجهول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وکلا

که قلب رجوع باشد **ناوخیز** بروزن [illegible] یعنی [illegible] باشد [illegible] و معنی [illegible] هم هست و بمعنی [illegible]
در [illegible] هم آمده است و [illegible] گفته‌اند **ناوزه** بفتح زای فارسی بروزن [illegible] بمعنی [illegible]
و [illegible] باشد **ناو** بروزن داو [illegible] یعنی [illegible] بر وزن **ناور**
بروزن [illegible] یعنی [illegible] باشد [illegible] گویند [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] باشد **ناورد** بروزن [illegible] چیزی [illegible] و صاحب [illegible] **ناهد** بروزن [illegible] پستان [illegible]
و [illegible] باشد **ناهید** بروزن [illegible] باشد **ناهی** بروزن [illegible]
[illegible] ستاره زهره باشد [illegible] **ناهید** بسکون دال [illegible] زهره [illegible] گویند [illegible]
فلک [illegible] ذوالقرنین [illegible] **ناهیده** بفتح دال [illegible]
ستاره زهره [illegible] باشد **نای** [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
و [illegible] گویند [illegible]
مسعود [illegible] **نای زن** [illegible]
[illegible] **نای نرگه**
بمعنی قائم مقام [illegible] **نایزه** [illegible]
[illegible] **نایژ**
[illegible] **نای نای** [illegible]
[illegible] **نایژه** [illegible] فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible]
نای گاو [illegible]
[illegible]
نایزک [illegible]
[illegible] **نابیده** بروزن [illegible] بیان دویم در نون با بای ابجد
[illegible] **نباخ** بروزن [illegible] **نباش** بفتح [illegible]
[illegible] **نبات** [illegible]
[illegible] **نبرد** بفتح اول و ثانی و سکون [illegible]
[illegible] **نبرد** بروزن [illegible]
[illegible] **نبس** بفتح اول و ثالث [illegible] **نبسو** بفتح اول
و ثالث [illegible]
[illegible] **نبشد** بفتح اول و ثالث و سکون [illegible]
[illegible] **نبک** بفتح اول و سکون ثانی [illegible] **نبند** بانون

بروزن

بروزن [illegible] **نبهره** بفتح اول و ثالث و سکون
[illegible] هم گفته‌اند [illegible]
[illegible] **نپر** بفتح اول و ثانی [illegible]
[illegible] **نپشه** بفتح اول [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] **نپسر** بروزن [illegible] **نپوره** بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **نپیره** بروزن [illegible] بیان سیم در نون با تای قرشت
[illegible] **نترس** [illegible] **نتب** بروزن [illegible]
[illegible] **نتی** [illegible] بیان چهارم در نون با ثای مثلثه
[illegible] **نثار** [illegible]
[illegible] **نثر** [illegible]
[illegible] **نثرسنگ** [illegible]
[illegible] بیان پنجم در نون با جیم [illegible] **نج** بفتح اول و سکون ثانی [illegible] **نجار**
بفتح اول [illegible] **نجخ** بفتح اول و ثالث و سکون [illegible]
[illegible] **نجک** بروزن [illegible] **نجم**
بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **نجه** بفتح اول و ثالث بروزن [illegible] **نجهان**
بفتح اول [illegible] **نجیر** بروزن [illegible]
[illegible] **نجیب** بروزن [illegible] بیان ششم در نون [illegible]
[illegible] **نخ** بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نخاره** بروزن [illegible]
نخچ بفتح اول و سکون ثانی و جیم فارسی [illegible] **نخچه** بروزن [illegible]
[illegible] **نخچیر** بفتح اول [illegible]
[illegible] **نخچند** بجیم فارسی بروزن [illegible]
نخچوان بجیم فارسی [illegible] **نخچیر** بجیم فارسی [illegible]
[illegible]
[illegible] **نخچیرگاه** [illegible]
[illegible] **نخچیرگان** [illegible] **نخچیران** [illegible]

و شکار را نیز گویند **نخجیر** بازای هوز بر وزن و معنی نخچیر [illegible] **نگجیر**

بر وزن [illegible] **نخواز** [illegible]

[illegible] **نخر** بفتح اول [illegible]

[illegible] **نخز** بفتح اول [illegible]

[illegible] **نخشب** بفتح اول [illegible]

[illegible] **نخلش** بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] **نخم** بفتح اول [illegible] **نجز** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نام شهری است از بلاد چین ... زرد بفتح اول و سکون ثانی و دال ابجد مخففه رنگ است زرم بکسر اول و سکون ثانی و میم ...

که در ایام زمستان و غیره ... بر روی زمین باشد ... آنکه ...

و بفتح اول هم درست است زره بفتح اول و ثانی و ظهور ها بمعنی سقف باشد ... چوب ...

[illegible]

تعیین کردن هم آمده است **نشخ** بر وزن نسخ بمعنی نشانیده و تعیین کرده شده باشد **نشخوار** بر وزن و معنی [illegible] و تعیین کرده
باشد **نشغ** بکسر اول بر وزن بشاره چوب پوسیده را گویند که در شب بدرخشد **نشکین** بسین بی نقطه بر وزن و معنی نشکین باشد
نشگ بفتح اول بر وزن جنگ بمعنی زند و پازند بمعنی شکر باشد از حلوا و چیزهای دیگر **نشگنان** بکسر اول بر وزن جهان بمعنی
علامت باشد و حصه و نصیب را نیز گفته اند و هر شاخی هم هست بمعنی نشان و داغ شده و نیز گویند از عدد شمردن باشد و بمعنی
بحر زلب در آخر کلمات استعاده شود و بمعنی نشان [illegible] مستکین صورتهای [illegible] و بمعنی حرف و ثنا [illegible]
تعلیق هم آمده است **نشانده** معروف است و بمعنی نهادن هم هست **نشانستن** بسین بی نقطه بر وزن و معنی نشانیده باشد **نشبج** بفتح اول
و بای ابجد بر وزن مشجر بمعنی دست بر چیزی زدن و در آویختن باشد و بمعنی هر دو چیز را بهم دوختن و بهم چسبانیدن هم هست **نشپیر**
بکسر اول و سکون ثانی و بای ابجد بتحتانی کشیده و بلام زده مطلق قلاب را گویند عموما و قلاب شست ماهی گیری را خصوصا و بفتح اول
هم بمعنی و هم آلتی باشد مانند قلاب که آن چیزها را از درخت فرود می آورند **نشت** بفتح اول و سکون ثانی و فوقانی بمعنی خراب و محتاج
و پست و پژمرده و زبون باشد و بکسر اول بمعنی خوش و نیک است **نشتر** بر وزن [illegible] معروف است که آلت فصد کردن باشد **نشتن**
بر وزن رشتن مخفف نشستن باشد **نشتن بچوبین** کنایه از نشستن بکمال علم و ادراک و هموار باشد و کنایه از غار و [illegible]
وکلند نشستن هم هست **نشتو** بفتح اول بر وزن نکره نام مردی بوده است **نشتی** بکسر اول بر وزن زشتی بمعنی خوش و نیکو باشد هم
نشت بمعنی خوش و نیک است و خوشی و نیکی بمعنی [illegible] **نشخا** بضم اول و های [illegible] و بالف کشیده بر وزن [illegible]
[illegible] و مثال آن خورده باشد [illegible] و در فرو بردن [illegible] را بعربی [illegible] گویند و بفتح
و طلاق را نیز گفته اند [illegible] بمعنی [illegible] **نشخوار** بمعنی [illegible] بود و معدوله بر وزن [illegible]
نشخوار است [illegible] خورده [illegible] بمعنی [illegible] **نشخوار** با واو معدوله
بر وزن [illegible] بمعنی نشخوار است [illegible] بمعنی [illegible] و [illegible] **نشره**
نشرهٔ صفرا [illegible] بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] **نشک** بر وزن [illegible] درخت صنوبر [illegible] **نشکرده** [illegible]
که بر [illegible] باشد و آن چیزی است [illegible] **نشکنج** بکسر اول و کاف فارسی و سکون
ثانی و [illegible] و فتح دال ابجد [illegible] **نشکنجه** [illegible]
[illegible] خوانند و بفتح کاف فارسی هم آمده است **نشکنج** بکسر اول و ضم کاف و سکون ثالث و نون و جیم [illegible]
[illegible] **نشکنجه** بکسر اول و ضم کاف بمعنی نشکنج [illegible]
[illegible] **نشل** بفتح اول و ثانی و سکون لام [illegible] را گویند و بمعنی دو چیز را بهم [illegible]
و چسبانیدن دو چیز را باهم [illegible] باشد یعنی دو چیز را باهم چسبانیدن [illegible]
[illegible] و در ریسمان و چسبانیدن [illegible] بکسر اول و هم و سکون ثالث و نون [illegible]
[illegible] گویند **نشم** بضم اول و ثانی [illegible] **نشو** بفتح اول و ثانی و واو
بمعنی مستی باشد [illegible] **نشوب** بفتح اول [illegible] **نشیب** بکسر اول و ثانی و سکون
تحتانی و بای ابجد [illegible] و دال بمعنی سرو [illegible] **نشید** بکسر اول و ثانی و سکون [illegible]
[illegible] **نشیج** بکسر اول و ثانی [illegible] **نشیم** بکسر اول [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] نشستن است [illegible] **نشیمن** کنایه از دنیا و عالم است **نشیم** بفتح اول بر وزن [illegible]

[illegible] گویند [illegible] **نشبی** بر وزن [illegible] بمعنی [illegible] از فلک و [illegible]
[illegible] هم گفته اند [illegible] بمعنی [illegible] یعنی [illegible] سیوم از [illegible] **نغز** [illegible]
[illegible] بمعنی [illegible] **نغزل** بسکون لام [illegible] را گویند [illegible]
و [illegible] **نغز هنر** کنایه از [illegible]
[illegible] و [illegible] کنایه از [illegible]
[illegible] **نغزنده** بفتح زای [illegible] را [illegible] باشد [illegible]
[illegible] **نغز شام** کنایه از [illegible] **نغک** بر وزن [illegible]
[illegible] **نغز مشکو** کنایه از [illegible] **نغز صد رنگ** کنایه از [illegible] **نغله**
کنایه از [illegible] **نغمت** نوعی از [illegible] **نغمه**
[illegible] فارسی کنایه از [illegible] **چهار دهم** [illegible]
نغال [illegible] **نغام**
بفتح اول بر وزن سلام [illegible] **نغوج** [illegible]
[illegible] **نغر** بر وزن
[illegible] **نغرک**
[illegible] **نغل** بفتح اول [illegible]
[illegible] و بفتح اول
[illegible]
[illegible] **نغم** بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] **نغو هیعا** [illegible] **نغو**
[illegible]
نغنغ [illegible]
نغنغو [illegible] **نغنغه** [illegible]
[illegible] **نغوشن** [illegible]
[illegible] **نغنغ** [illegible]
[illegible] **نغوله** [illegible]
[illegible] **نغوش** بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] **نغوشاک** [illegible]
[illegible]
[illegible]

غوز میکنند و بعضی گویند صابیان از ناد قد اند و بعضی گویند ستاره پرستند و ایشان از دین آدم برگردیده‌اند و تعظیم و عبادت
نور و بیابات در کواکب میکنند مشغول شدند و جمعی گویند این طایفه قومی اند از مجوس و یهود که زکوة ایشان نخورند یعنی گوشت گوسفند
و مرغی که ایشان بکشند حرام است و نکاح زنان ایشان درست نیست و جمعی دیگر گویند این طایفه ملائکه و آفتاب را پرستش میکنند و روزی
پنج نوبت سجده و نماز میکنند و گویند صانع این عالم را از دیده دور است و تعظیم نور و بیابات امر خود و از ملائکه و کواکب چه ملائکه مدبران عالم علوی
و کواکب مدبران عالم سفلی اند و احوال عالم را از خیر و شر و صحت و مرض همه متعلق بدینها است و از این تعظیم ایشان واجب است و بفتح اول هم آمده

[illegible]

گر بعربی صنم گویند و بمعنی نقش و مرادف نقش هم هست [illegible] نگارنده و نقش

کننده را نیز گویند و امر بمعنی هم هست یعنی نگار [illegible] نگارخانه

خانه را گویند که نقش و نگار [illegible] باشد نگاشتن [illegible] نگارشن

بکسر اول بروزن [illegible] یعنی نوشتن و نقش و نگار [illegible] باشد نگاشته یعنی نقش کرده باشد [illegible]

نگران بکسر اول بروزن [illegible] یعنی منتظر [illegible] نگرستن [illegible] یعنی نگاه کردن و دیدن

نگرش بکسر اول و سکون [illegible] نگریدن بروزن [illegible]

نگرش [illegible] نگریستن [illegible] نگاه کردن و دیدن باشد نگرده

بفتح اول [illegible] نگره بفتح اول [illegible]

[illegible] نگریده [illegible] نگل بفتح اول [illegible]

[illegible]

نمودن

[illegible]

۳ جمعیت و سامان و سرانجام و کثرت مال و فیلسوف حال و رونق کار باشد ۴ ساز و سرانجام و سامان کار را باشد ۵ روزی
و دوران که روا گویند و جیره و قوت خوانند ۶ سپاه و لشکر را گویند ۷ کرکان باشد و جیره بهیچ خوانند ۸ [illegible]
۹ بمعنی فرزند و فرزندزاده و نبیره باشد ۱۰ [illegible] ۱۱
نامی است از نامهای موبدان و نام سازی است که نوروز خوانند و نام آتش پرستی هم هست ۱۲ توشه و آذوقه را گویند ۱۳ بزرگی و بهتری و هم
باشد ۱۴ [illegible]
بفتح اول و هم و سکون ثانی سین بی نقطه [illegible]
[illegible] نواخته [illegible] بفتح اول بروزن [illegible]
زدن و خوش کردن و نوازش نمودن [illegible] بفتح اول بروزن [illegible]
[illegible] نواد بروزن سواد [illegible]
[illegible]

نوخسروانی نام نوعی از لحن است [illegible]
[illegible]
[illegible] نوبهار [illegible]
[illegible]
[illegible] نوبت [illegible]
[illegible]

فرزند عزیز و گرامی را گویند نوده بضم اول و سکون ثانی بالف کشیده بروزن ... و جمله ... بعضی گفته‌اند که ... رسیده باشد نورد
بفتح اول و ثانی و ثالث یعنی بغیر ... فرزند ... و بعضی فرزند عزیز هم گفته‌اند بفتح اول و سکون ثانی ... گویند که
چهار عنصر است نورد پیچ بضم اول ... نقش ... را گویند ... باشد نورد پیچ با تا و ... بمعنی نورد ... است
نقش ... باشد نورد پیچیده با فا ... بروزن ... بمعنی نورد پیچیده است ... باشد نورد پیچیده بروزن ... بمعنی نورد ...
... باشد نورده بروزن ... باشد ... نورده بفتح اول بروزن ...
گویند ... بسم ... پیچیده ... خوش ... گویند نوردپیچ بکسر ... فرش ...
فارسی اشاره بحضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه است نورد بفتح اول و ثانی و سکون ثالث و دال ابجد بمعنی ...
... چوبی باشد ... طولانی ... را ...
بران چوب پیچیده ... هم ... و بعضی ... گویند ... گفته‌اند ...
و خصوصیت ... گفته‌اند و بعضی ... و در ... نورد ... گویند ...
آن را ... گفته‌اند ... نورد ... بمعنی نورد ...
ثانی مجهول و ثالث و ربیع ... است نوردان بفتح اول بروزن ... نورد ... بمعنی پیچیده ...
باشد و نورد ... گفته‌اند ... چوب ... نوردیده بفتح اول و ثانی و سکون رابع بمعنی ... باشد
که ... گفته‌اند ... بعضی پیچیده و نوردیده هم آمده است نوردیدن
بفتح اول و ثانی مصدر نوردیدن است یعنی پیچیدن ... گفته‌اند و بعضی ... کردن ...
نورده بکسر ثالث و سکون ... بمعنی نورد ... نوردیده ... نورده
کنایه از ... نورستان ... و ... و ... گشودن و التفات کردن ...
گفتن باشد نورسی بضم ... نوروز بفتح اول و ثالث بروزن ...
را گویند نوربخش ... نورسی ... است که ... نورمه بضم اول بروزن ...
... نوروز ... نوروز است ... نوروز ...
... روز اول ... است ... و حسین ... اول ...
روز ... عالم ... روز ... اول ... روز ...
... بر این روز ... نوروز گویند و بعضی گویند که جمشید ...
... عالم ... و چون ... زمین ...
... گفته‌اند ... روز ... شد ...
پدید آمد ... گفتند این روز نو است و چون ... پهلوی ... این لفظ ...
و او جمشید ... کردند ... روز ... نوروز ...
... روز ... جمشید ... بگذاشت و گفت ...
... روز ... باشد ... نوروز ...
... نوروز عامه ... نوروز خاصه گویند ...

مردمان را ... و ... نوروز ... مشغول ... نوروز
نوروز بزرگ نوروز خاصه ... نام ... باشد ... نام نغمه‌ایست از موسیقی نوروز ... نام ... است ...
از موسیقی نوروز خاصه ... نوروز ... نوروز عجم نام نغمه‌ایست از موسیقی نوروز ...
... نوره بفتح اول و ثالث و سکون ثانی ... گویند ...
بضم اول ... نوزان بفتح اول ... بروزن ...
... باشد ... گویند ...
... نوزاد بروزن ... یعنی نوزاد ...
... نوزده بضم اول و فتح ثانی ... بروزن ... پوشیده ...
... باشد نوز بضم اول و سکون ثانی مجهول و زای نقطه‌دار ... درخت صنوبر و کاج را گویند نوژ
بضم اول و سکون ثانی مجهول و زای فارسی بمعنی ... باشد و ... درخت ... گویند ...
سبز ... است نوژاد با زای نقطه‌دار بروزن ... نام ... نوژادگان
جمع یعنی ... نوژان ... زای فارسی
... درخت صنوبر و کاج را گویند ... نوژه ...
فارسی بروزن ... درخت صنوبر و کاج را گویند نوژه بفتح اول بروزن ... نوژه ...
فارسی بروزن ... جامه را گویند نوس ... بروزن ... گویند ...
... گفته‌اند نوسه بضم اول و سکون ... و سین ... گویند ... نوسه
... بروزن ... گویند ... نوسیر بفتح اول ... بروزن ...
... باشد نوش بضم اول بروزن ... گویند ...
... گویند ...
... باشد ... گفته‌اند ...
... نوشاب بضم اول بروزن ... نام ...
... گویند نوشاد بفتح اول بروزن ... نام شهری ... نوشاد بضم اول و فتح ...
باشد ... است ...
... است ...
... گویند ...
... نوشخند با ذال نقطه‌دار ... نام ... باشد ...
... نوشابه ... بروزن ...
... نوشابه بفتح ... نوشت بفتح اول ... و سکون ...
... نوشتن است ... بضم اول و سکون ...
و ... نوشتن ... نوشته بکسر ... است ...

و کتابت کردن باشد بضم اول هم بنظر آمده است و بفتح اول و ثانی بمعنی دو و دویدن و جلی کردن و جهیدن باشد و بر وزن دوش بمعنی
دوشیدن هم هست **نوشته** بکسر اول و ثانی بمعنی کتابت کرده شده و رقم نموده و بفتح اول بمعنی جهیده و دور دویده باشد **نوش خوار** بر وزن پیش خوار
نام روز نهم است از ماه بهمن ملکی **نوشدارو** تریاق و پادزهر را گویند و طلی از ادویه مرکب است و بعضی گویند نوشدارو آن را گویند
و نام طبیبی هم هست **نوشروان** مخفف نوشیروان است که عادل است بمعنی ... و بمعنی عادل هم هست و نام پادشاهی بود
که پسر قباد در زمان او ظهور رسته ... حکیم ... بود ... از زنان او ...
آن را دیوان کسری گویند و باز ... اوشیروان ... **نوشین** ... فارسی ... بالف کشیده مخفف ... گویند
و آن ... کوهی ... **نوشینه** بفتح اول
و بای ابجد ... بالف کشیده و نام ... **نوشیمه** هم بر وزن ... بمعنی ... **نوشمه** بفتح اول
و ثالث و سکون ثانی ... **نوشن** بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و ظهور ... نوجوان را گویند
و نوزاد ... بضم اول و ثالث مجهول و خفای ها مخفف نوشه است بمعنی خوش و خوشی و خوشحالی و خرم باشد و بمعنی خرمی
و نیز ... هم هست ... **نوشین روان** مخفف نوشین روان است بمعنی جان شیرین چه نوشین بمعنی شیرین و روان
جان را گویند و نام پادشاهی بوده است عادل ... در زمان او ظهور کرده **نوشین** بر وزن دوشین بمعنی گوارا و شیرین باشد
و مخفف نوشینی هم هست ... **نوشین** بمعنی شراب گوارا باشد چه نوشین بمعنی گوارا و باده شراب را گویند
و نام لحنی ... از سی لحن باربد و نام نوائی ... **نوشین روان** بمعنی جان شیرین است چه روان بمعنی جان و نوشین بمعنی
شیرین باشد **نوش بر** بر وزن روز بر بمعنی نوشین باده یعنی شراب گوارا و نام نوائی باشد از موسیقی **نو و کهن** بمعنی نوزاد و کهن
... **نو و کهن روز** ... باشد ... و نو ...
... **نوغ** بر وزن دوغ نام ... **نوف** بضم اول بر وزن صوف ... و ...
... و ...
... **نوفه** بضم اول و
فای بالف کشیده ... **نوم** ... **نوهم** مخفف ... **نونم** ... **نوهر** مخفف نوبهر بمعنی
... **نونه** بر وزن ... **نونیه** بر وزن ... بمعنی ... باشد
بر ... مردم ... و بمعنی ... و صدا ... مردم ...
برای ... و بمعنی ... **نوک** بفتح اول و سکون ... قلم و ... دستان ... بمعنی ...
... **نوکر** بضم
اول و فتح کاف و سکون رای قرشت نام پادشاهی بوده است ... **نوکه** بفتح اول و ضم کاف فارسی بر وزن ...
... **نوکند** ... بکاف فارسی بر وزن ... **نوکه** ... بر وزن ...
... **نوکنجر** بضم اول ... نام پادشاه جزیره ...
جزیره ... **نول** بر وزن غول منقار مرغان را گویند ... و دایره ...
... **نوله** بر وزن ...
نون حرفیست از حروف تهجی و بحساب ابجد پنجاه عدد است ... و بمعنی ... و ماهی ... زبان ...

وچاه ... را نیز گویند و در عربی بمعنی شمشیر ... و ... مرکب ... باشد و نام ...
هم هست و باصطلاح ارباب ... گویند ... **نوند** بر وزن ... اسب ... گویند ...
و بمعنی ... باشد ...
... بر ... و نام ...
... **نوندک** ...
بمعنی ... **نونهال** بر وزن ... بمعنی ...
... **نوناک** بالف کشیده ...
... **نوه** ...
نوه بفتح اول و ثانی بمعنی ... باشد ... هم هست ...
اول بر وزن ... **نوی** بکسر اول ... و قران مجید ...
... **نویان**
بر وزن ... پادشاه ... ملوک ...
نویج بفتح اول ... فارسی ... **نوید** بضم اول و ثانی
مجهول بر وزن ...
...
... **نویذ** بر وزن ...
... **نویذ** بر وزن ... **نویم** بفتح اول ...
... **نویه** بر وزن ...
... **نویین** بثانی مجهول بر وزن ... بمعنی اول نویان ... پادشاه زاده باشد
و ملوک و سلاطین را ... **نویسندگان**
... **نه** بکسر اول و ظهور ...
...
...
... **نهاد** بکسر اول ...
اول ... **نهادن** ...
... **نهار** بفتح اول ...
...
... **نهاره** بفتح اول بر وزن ...
... **نهاز** ...

بفتح اول مصدر نهار است که چیزی خوردن اندک باشد و بکسر اول [illegible] ترسیدن و دو بهره کردن [illegible]
هم آمده است نهاز بضم اول بر وزن کمند بزی و گوسفندی را گویند که پیش پیش گله گوسفندان براه رود [illegible]
پیشروان و پیشوایان قوم اطلاق کنند [illegible] بفتح اول هم آمده است و بکسر اول بمعنی ترسیدن هم باشد [illegible]
هم هست نهازیدن بمعنی ترسیدن و دو بهره کردن [illegible] نهازیده ترسیده و دو بهره کرده [illegible]
بفتح اول بر وزن وصال درخت موزون نورسته و نوخاسته را گویند و بمعنی بستر و نهالی و توشک هم آمده است و بمعنی شکارگاه
چه شکارگاه را نهالگاه نیز گویند نهالم بر وزن و معنی شکارگاه و کمینگاه صیاد [illegible] نهالم بر وزن و معنی [illegible]
گاه و کمینگاه باشد نهاله بکسر اول بر وزن پیاله درخت موزون نورسته باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] نهالگاه بکسر اول بمعنی شکارگاه و کمینگاه باشد [illegible] نهالم بکسر اول [illegible]
[illegible] نهان بفتح اول [illegible]
[illegible]
[illegible] نهانی [illegible]
[illegible]
نهاوند بکسر اول و فتح واو و سکون نون و دال [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نهفتن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نهنبن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نهنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نهو [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نهیب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در نون با بای حطی مشتق گردیده و بشیر در لغت دگرنشت **نی** بفتح اول و سکون ثانی مخفف نای باشد که مزمار و معلوم باشد [illegible]
و شکر را نیز گویند و بکسر اول افاده معنی لا و نفی میکند **نیا** بکسر اول و ثانی بالف کشیده بمعنی جد باشد خواه پدر پدر و خواه
پدر مادر و بمعنی برادر مادر که خالو باشد و برادر بزرگ هم بنظر آمده است و بمعنی غرور و عظمت [illegible] هم هست **نیابه** بفتح اول و بای ابجد بمعنی
نوبت باشد و بمعنی بجای حرف ها بای ابجد هم آمده است و گفته شده **نیارست** بفتح اول و رای قرشت و سکون سین بی نقطه [illegible]
بمعنی نتوانست و یارست [illegible] **نیاز** بکسر اول بر وزن مجاز خواهش و احتیاج را گویند و بمعنی حاجتمند و محتاج [illegible] هم آمده
و بمعنی خواهش و اظهار محبت [illegible] و بمعنی [illegible] خوردن [illegible]
[illegible]
نیازمند بفتح اول و رای قرشت بر وزن [illegible] معروف است [illegible] **نیازه** [illegible]
[illegible] **نیازی** بر وزن [illegible] نام [illegible]
نیازیاب بر وزن [illegible] بمعنی حاجتمند [illegible] **نیازنگ** بفتح اول و دال و سکون نون بمعنی [illegible]
آهنگ کردن و [illegible] **نیاگان** [illegible]
بر وزن [illegible] بمعنی اجداد [illegible] باشد **نیام** بکسر اول بر وزن [illegible] بمعنی غلاف شمشیر [illegible]
گویند [illegible]
[illegible] **نیایش**
بر وزن ستایش بمعنی آفرین و تحسین [illegible] باشد [illegible] **نیبه** بفتح اول و بای
فارسی بر وزن [illegible] نام [illegible]
نیبلان بفتح اول [illegible]
[illegible] **نیرا** بکسر اول بر وزن [illegible] **نیرم**
بفتح اول و رای بی نقطه و سکون [illegible] نام [illegible] **نیرنج** بکسر اول بر وزن [illegible]
و طلسم و جادو [illegible] **نیرنگ** با کاف فارسی بر وزن [illegible]
افسون و افسونگری و طلسم [illegible]
و [illegible] **نیرنود** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث [illegible]
و [illegible] **نیرو** بکسر اول بر وزن [illegible] بمعنی زور و قوت و توانایی باشد و بمعنی [illegible]
[illegible] **نیرومند** بمعنی توانا [illegible] و قدرت باشد **نیریز** بکسر اول و [illegible]
[illegible] **نیز** بکسر اول و سکون [illegible]
[illegible] **نیزه** [illegible]
[illegible] **نیزه** [illegible]
کنایه از [illegible] **نیزه** [illegible]
باشد [illegible] **نیسان** [illegible]
[illegible] **نیسان** بفتح اول بر وزن [illegible] نام ماه [illegible] از سال رومیان [illegible]

بیاده و معنی [illegible]

مدن آفتاب در برج حمل [illegible] نام [illegible] باشد [illegible]
بمعنی خلاف [illegible] باشد **نیبره** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث و فتح بای ابجد [illegible]
هم گذارند **نیبه** بکسر اول و سکون ثانی و ثالث [illegible] **نیو** بر وزن [illegible]
[illegible] **نیبه** بفتح اول بر وزن [illegible]
[illegible] **نیش** [illegible]
[illegible] **نیشه**
[illegible]
[illegible]
نیشان بر وزن [illegible] **نیشک** [illegible] **نیشکر** بکسر [illegible]
[illegible] **نیشین** بکسر اول [illegible]
[illegible] **نیشو** بر وزن [illegible]
و بمعنی [illegible] **نیغ** بر وزن [illegible] **نیفه** [illegible]
بر وزن [illegible]
[illegible]
و بمعنی [illegible] **نیل** بر وزن [illegible]
[illegible]
[illegible] **نیلبر** بفتح [illegible] و بای فارسی بر وزن [illegible]
[illegible] **نیلج** بر وزن [illegible]
[illegible] **نیلج ارسلان** [illegible] **نیلوفر** [illegible]
معروف و مشهور **نیلچینه** [illegible] **نیلک** بر وزن [illegible]
[illegible] **نیلی ابریل** [illegible] **نیلگونه** [illegible]
[illegible] **نیلگون خانم** [illegible] **نیلگون** [illegible]
باشد **نیلوفر** بای فارسی بر وزن [illegible]
[illegible]
نیلوفر آبی [illegible] **نیلوفر هندی** [illegible] **نیلوفر هندی** [illegible]
[illegible] **نیلی** [illegible]
[illegible] **نیلی جشم** [illegible] **نیلی بیاله** [illegible] **نیل عجم** [illegible]
[illegible] **نیم روز** [illegible] **نیم** بر وزن [illegible]
[illegible] **نیماد** بر وزن [illegible] **نیم بسمل** [illegible]
[illegible] **نیم ترک** بفتح [illegible]
[illegible] **نیم تن** بفتح [illegible]

هم فرخ بفتح میم فارسی و سکون رای بی نقطه و خای نقطه دار [illegible] هم چشمک [illegible]

[illegible]

[illegible]

یعنی پوستین باشد وکس بفتح اول وثانی وسکون کاف نام مرغی است از جهولکه چکرو خوش خط و خوش سلیقه باشد و بپهلوی وشر که ...
وکر بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی مصنوع برای پا بلفظ زده پوستین دوزند را گویند چه وت بمعنی پوستین باشد وکل بفتح اول
وثالث وسکون ثانی ونون فارسی درازه و کم انگور را گویند بیان چهارم در واو با جیم ابجد مشتمل بر هفت لغت است وجه بفتح اول
سخن درشت بمعنی رنده وپاره بمعنی گذرش ولکام بودن ومعنی ظاهر فرستادن باشد وجر بفتح اول وثانی وسکون رای قرشت بمعنی فرخی
باشد بمعنی آن را در کن الله دستور معالم شریع در معنی شرعی نوشته بود و معنی با جیم فارسی هم آمده است وجرل بفتح اول ثانی
وسکون رای قرشت بمعنی دهنوی برشد را گویند چه وجر بمعنی خوب آمده است وجکن بروزن نوکن مقصد درختان را گویند وجوب
کنایه از اطفار علامات است بیان پنجم در واو با جیم فارسی مشتمل بر دو لغت وچر بفتح اول وثانی وسکون رای قرشت بمعنی خوبی باشد
و آن دستور معالم شریع است در عرب ... وچوار بفتح اول وثانی وکاف فارسی بروزن قفسه بمعنی دهوی دهند باشد چه وچر
بمعنی فضوی آمده است و بعضی در سول ... بیان ششم در واو با خای نقطه دار مشتمل بر ده لغت وخر بفتح اول وثانی وسکون رای
قرشت بمعنی جای مقام و مکان باشد وخش بفتح اول وثانی وسکون شین قرشت رحمی و دهلی ... دست و پای ... هم رسیده
سبب ... میشود و آن را درد هم میگویند وخش بفتح اول وسکون ثانی نام شهری است از ولایت بدخشان و بمعنی آغاز و ...
هم بنظر آمده است وخشت بفتح اول وثالث وسکون ثانی ... نام ... وخشور بفتح اول بروزن دستور پیغمبر
را گویند و بضم اول هم آمده است وخشور بفتح اول و بای فارسی بروزن ربگو ... بمعنی شریعت ... پیغمبران ...
الجمله هم درست است وخشورنامه ... بون ... وخش بروزن دخش نام ...
خوش قماش لطیف وخشیزه بفتح اول وسکون ثانی وثالث ... بلفظ مفتوح بکاف ... باشد ...
وجوب ... وخشه بروزن ... نام مرغی است سفید ... باشد ...
صحیح ... وخ وخ ... بروزن ... هم آمده است ...
محل ... طبیعت ... بیان هفتم در واو با دال ابجد مشتمل بر ... لغت ود
بفتح اول وسکون ثانی بمعنی ... علیم ... وسکون ... ودیج بفتح اول وثانی
... ودیش ... بروزن ... دهقان ...
... ودیع بفتح ...
وثانی وسکون ... سفید ...
برجا ... بیان هشتم
در واو با رای بی نقطه مشتمل بر ... لغت ور بفتح اول وسکون ثانی ...
...
...
... ور بروزن ...
... ورده ...
بروزن ... ورز بفتح اول ...
... ورغ بفتح اول ... ورغ بفتح اول وثانی ...

بمعنی سفید اتش در درویشی و فروغ و تابش آن باشد ودسم بروزن اسلام جزای سوسن کبک ... درون را گویند و نام شهری باشد از ...
ری که برین ... استار ... ودبار بفتح اول وسکون ... بروزن ... یعنی آن طرف و آن جانب ... باشد ودرپشت ...
یعنی بروزه بالا ... وشستن ... بیرون زمین ... را گویند ... ودرپشند بفتح اول وسکون ثانی ...
بود باشد ... نقطه دار ... مفتوح ... ودرفش ...
کرو پاک ... باشد ودرت بفتح اول وسکون ثانی ... ودرفا بالای
قرشت بروزن ... بمعنی رنده ... ودرنج بروزن ... آتش ... باشد و بمعنی گویند
... ودرناج
بروزن ...
... ودرم بفتح اول وسکون ثانی ...
... ودرنج بفتح اول وثانی وسکون ...
دهم ... ودرمی بروزن ... باشد ودده ...
وسکون ثانی ... ودراک ...
ودال ابجد بروزن ...
... ودرکند بفتح اول بروزن ...
وردنه بفتح اول وثالث ...
... وردوک بروزن ... وردوه بفتح اول
... وردیع بفتح اول ... ورسیج ...
بمعنی ... ورز بفتح اول وسکون ثانی ...
باشد ...
...
...
بمعنی ... ورزو بروزن ... ورزه ...
... ورزش بروزن ...
ورزه ... ورزگاه ...
ورزکن بالف فارسی بروزن ... ورزم بفتح اول وثالث وسکون ثانی ...
ورزه بروزن ... ورزی بروزن ...
مزرع ... ورزیده بروزن ...
... ورس بفتح اول وسکون ثانی ...
...

بستر [illegible] های دیگر بهم رسد [illegible] چون [illegible] بکار برند [illegible] رنگ کنند

[illegible] بفتح اول و سکون [illegible]

[illegible] **ورخزند** [illegible]

ورسنا [illegible]

[illegible] **ورسنا** بفتح اول و ثانی و سکون ثالث [illegible]

[illegible] **وردنه** بفتح اول و ثانی [illegible]

[illegible] **ورس** بفتح اول [illegible]

[illegible] **ورسک** بفتح اول [illegible]

[illegible]

دسره ول [illegible]

[illegible]

ورزوه بفتح اول و ثالث و واو مجهول کشیده و بهاء زده چکیدن باران باشد از سقف خانه و مثال آن ورزه بفتح اول و ثالث [illegible]

مقداری باشد [illegible] بیان نوزدهم در واو با سین [illegible]

وس بفتح اول بر وزن و معنی پس باشد در فارسی [illegible] وستا بفتح اول بر وزن [illegible]

استا که تفسیر زند باشد [illegible] کتابیست تصنیف زردشت در احکام آتش پرستی [illegible] وسنی

[illegible]

بیان دوازدهم [illegible]

[illegible]

بیان سیزدهم [illegible]

[illegible]

بیان چهاردهم [illegible]

[illegible]

بیان پانزدهم [illegible]

[illegible]

خرما و انگور را گویند ولکه بضم اول و فتح ثانی و فتح [illegible] بر وزن [illegible] معروف است ولکه بفتح اول و ثانی و دال [illegible]

زنند و [illegible] ولک بفتح [illegible] و سکون [illegible]

[illegible] بیان شانزدهم [illegible]

[illegible]

بیان [illegible]

[illegible]

و سکون ثانی [illegible] بر وزن [illegible] نام [illegible] دهیو بر وزن [illegible]

نام ولایتی است [illegible] دهشت بر وزن وحشت نام [illegible]

[illegible]

[illegible] بیان نوزدهم [illegible]

[illegible]

هم آمده است و بفتح اول در عربی بمعنی [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

گفتار بیست و هشتم

از کتاب برهان قاطع در حرف زای هوز با حروف تهجی مشتمل بر [illegible] بیان [illegible] بیان اول

در زای هوز با الف مشتمل بر [illegible] ز حرفیست از حروف تهجی [illegible]

[illegible]

گرازیدن

گرازیدن بیکجا فرو ماندن و خاموش و دل افسرده باشد و بمعنی گسسته و مجرد هم آمده است اژد بسکون زای فارسی بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] سنگ‌ریزه‌ای باشد [illegible] و جلد جلد [illegible] و بعضی [illegible] هم هست [illegible]

[illegible] بروزن [illegible] باشد و بعضی [illegible] **بیان سوم** در بای

ابجد مشتمل بر [illegible] لغت [illegible] بکسر اول [illegible] بفتح اول و [illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

بروزن [illegible] و [illegible] بابای فارسی هم آمده است

بفتح اول و ثالث بروزن [illegible] بابای فارسی هم آمده است [illegible] بروزن [illegible]

بفتح اول و ثالث [illegible] بروزن [illegible] **بیان چهارم**

در بای ابجد [illegible] بابای فارسی [illegible]

[illegible] بفتح اول و ثانی بروزن [illegible] باشد [illegible] بروزن [illegible] با بای ابجد هم آمده است

بیان چهارم در بای ابجد با جیم ابجد مشتمل بر شش لغت **بج** بفتح اول و سکون ثانی راست بازکردن چیزی باشد مانند [illegible]

و ستون و مثال آن [illegible] بروزن [illegible] بابای فارسی هم آمده است **بجاد** بفتح اول و واو و بروزن [illegible]

نام شهری است از ملک [illegible] مردم [illegible] گویند **بجد** بروزن [illegible]

[illegible] را گویند [illegible] **بجم** بفتح اول و ثانی بروزن [illegible] باشد

[illegible] است **بجه** بفتح اول و [illegible] بروزن [illegible] **بجم** بروزن

[illegible] نام [illegible] ایران [illegible]

[illegible] **بیان پنجم** در بای ابجد با حای حطی مشتمل بر [illegible] لغت **بحر** بفتح اول و ثانی [illegible]

و سکون ثالث [illegible] را گویند [illegible] **بحره** بفتح اول و سکون ثانی

[illegible] بفتح اول و ثانی و سکون نون [illegible]

[illegible] را گویند [illegible] **بحک** بروزن [illegible] **بحیره** بفتح اول و کسر

ثانی [illegible] و درست باشد [illegible]

بخس بفتح اول و سکون ثانی و تحتانی [illegible] باشد [illegible] حاصل شود [illegible]

[illegible] **بخشیده** بروزن [illegible] باشد [illegible] **بخرده دندان**

کنایه از [illegible] **بیان ششم**

در بای ابجد با خای نقطه‌دار مشتمل بر [illegible] لغت **بخ** بفتح اول و سکون ثانی کلمه‌ایست که افاده معنی [illegible]

[illegible] گندم [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] باشد [illegible] را گویند

[illegible] **بخا** بفتح اول و ثانی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] و آواز و صدا

فروریش

فرو ریختن باشد [illegible] **برز** بروزن [illegible] گویند [illegible]

در ملک خراسان **برس** بفتح اول و سکون ثانی و سین بی‌نقطه نام درختی است [illegible] بکسر اول [illegible]

هم هست بعنی [illegible] بفتح اول هم آمده است **برسیاوشان** [illegible]

بکسر اول و فتح سین بی‌نقطه [illegible]

[illegible] **برسیم** بمعنی [illegible]

[illegible] **برش** بفتح اول و سکون [illegible]

باشد [illegible] **برغ** بروزن [illegible]

[illegible] **برغست** [illegible]

[illegible] **برغنج** بابای ابجد بروزن [illegible]

[illegible] **برغیسان** بابای فارسی بروزن [illegible] **برغم** بکسر اول [illegible]

[illegible] در اول [illegible] را گویند و بعضی [illegible]

برک بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی [illegible]

[illegible]

[illegible] **برهون** بفتح اول و ضم [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] **برهان** بروزن [illegible]

[illegible] **بزغ بزغ** این لغت [illegible]

[illegible] **برو** بفتح اول و ثانی و سکون دال [illegible] **برودت** با یای

نقطه بروزن [illegible] **برز**

بفتح اول و سکون ثانی [illegible] **برزه ماهی**

کنایه از [illegible] **برزه نشیمه** [illegible]

برزنگی بفتح میم [illegible] **برزن** بروزن [illegible] **برس** بفتح اول و سکون ثانی

سین بی‌نقطه [illegible] **برسم** [illegible] **برسنگ** بفتح اول و

[illegible] **برسن** بفتح نون و سکون ثانی [illegible]

[illegible] **برکمان** بفتح اول [illegible]

گندم و جو [illegible] **برغوشیز** بفتح اول [illegible]

[illegible]

برغر بکسر اول و ثانی [illegible] رومی [illegible]

[illegible] **برغوس** [illegible]

[illegible] را گویند [illegible]

برک بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی [illegible] **برکار** با کاف بروزن [illegible]

باشند و در آن آتش در طعام پزند و بعضی دیگر آتشی را گویند که در آن حلوا پزند و بعضی گویند آتشی باشد حلوایان را و بعضی دیگر
گفته‌اند ظرف حلواپزی است و جمعی دیگر [illegible] آتش پزند [illegible] لغت [illegible] گفته‌اند [illegible] برزار
بفتح اول و کسر کاف فارسی و سکون ثانی و رای بی نقطه بمعنی هیچ وقت و هیچ زمان و بمعنی همیشه و لایزال هم است برزازه بکسر ثالث [illegible]
بمعنی ابدی و لایزالی باشد چه برزا بمعنی همیشه و لایزال هم آمده است برزم بفتح اول و سکون ثانی و میم [illegible] را گویند [illegible]
برزمس بضم اول و سکون ثانی و میم بالف کشیده و سین بی نقطه زده [illegible] را گویند [illegible] برزن
بفتح اول و ضم ثالث و میم بالف کشیده و بنون زده [illegible] برزه بضم اول و سکون ثانی [illegible]
نقطه [illegible] نام روز اول است از هر ماه شمسی [illegible]
[illegible] روز [illegible] نام ستاره مشتری و نام [illegible]
برزد بضم اول و سکون آخر [illegible] بی نقطه باشد بمعنی برمز است که نام فرشته‌ای و نام ستاره مشتری و غیره و نام روز [illegible]
آن روز بمشتری تعلق دارد برمس بضم اول و ثالث و سکون ثانی و سین بی نقطه بمعنی برمز است که نام فرشته و نام [illegible]
[illegible] نام ادریس پیغمبر است و بعضی گویند حکیمی بوده [illegible] و بعضی دیگر گویند نام شخصی است [illegible]
[illegible] گویند [illegible] ادریس [illegible] حکیمی [illegible] علوم [illegible]
[illegible] حساب [illegible] بوده [illegible]
[illegible] اول است [illegible] برمزد [illegible] نام روز اول [illegible] ستاره [illegible]
[illegible] برمک بضم اول بروزن [illegible] نام شهری است مشهور برمکی بفتح اول بروزن [illegible] برند بکسر اول و فتح ثانی
و سکون نون و دال ابجد نام رودخانه‌ای است بسیار عظیم در نواحی جرجان [illegible] برنده بروزن [illegible]
بمعنی [illegible] برنو با نون و واو [illegible]
[illegible]
برنیان بفتح اول و سکون ثانی و نون [illegible] و سین بی نقطه بالف کشیده [illegible]
[illegible] برو بروزن [illegible]
[illegible]
[illegible] بره بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] بروار [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] بروتوس بفتح اول و ثانی مجهول [illegible]
[illegible] بروشک بفتح اول و ثالث و سکون ثانی و کاف [illegible] باشد [illegible]
خسرو پرویز است بره بکسر اول و سکون ثانی [illegible] بره بفتح اول [illegible]
[illegible] نام [illegible] و بعضی گویند نام شهری است [illegible]
برهم [illegible] بره بکسر اول و ثانی [illegible]
[illegible] برهمن بضم اول و فتح ثانی [illegible]
[illegible]

چیده

چیده [illegible] آن [illegible] برهنه بروزن [illegible] و آن [illegible] گویند
[illegible] برهنی [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] بهاری [illegible] بکسر اول و ثانی [illegible] نام شهری است [illegible]
برهوب بفتح اول بروزن [illegible] برهی بفتح اول و ثانی مجهول بروزن [illegible]
و ثالث معروف [illegible] را گویند برهیت بضم اول [illegible]
سرین [illegible] و فتح اول و ثانی [illegible] بروزن [illegible] را گویند
بریز بکسر اول و ثانی [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بریزن بفتح اول [illegible] گویند [illegible]
[illegible] بریشم بفتح اول [illegible]
با نقطه و یای فارسی [illegible] بریسم [illegible]
و آن [illegible] بریشمین [illegible]
[illegible] بریشون بفتح اول و [illegible] و سکون [illegible] و شین نقطه‌دار بالف کشیده [illegible]
[illegible] بریده [illegible] بروزن [illegible]
[illegible] بریزه [illegible] بالف کشیده [illegible]
[illegible] بریزنده [illegible] بضم بای ابجد و سکون زای [illegible]
[illegible] بریزه [illegible] و فتح سین بی نقطه [illegible] بریدن [illegible] بالف کشیده و فتح یای ابجد
[illegible] بریسو [illegible]
[illegible] بریسان [illegible] بفتح [illegible]
[illegible]
[illegible] بریشت بفتح اول [illegible] فارسی و سکون [illegible]
[illegible] بریشته [illegible]
[illegible] بریغ [illegible] بالف کشیده [illegible] بریغال [illegible]
بریغنه [illegible]
[illegible] بریغ [illegible]
[illegible] بریک [illegible] بضم اول [illegible] بالف کشیده [illegible]
[illegible] برین [illegible] بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
[illegible] بزه
بفتح اول [illegible] و سکون [illegible] بزرگمند
[illegible] بزم بفتح اول و سکون ثانی [illegible]
میم بالف کشیده [illegible] بزم بفتح اول بروزن [illegible] بزمه

بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان است که عربان لسان خوانند [illegible]

[illegible]

[illegible]

الف وهای هوز وطای حطی و میم وهای سعفص و شین قرشت و دال [illegible] باشد هفت [illegible] [illegible]
[illegible] نقطه دارد و قاف و طای [illegible] نقطه دارد هفت [illegible] [illegible]
[illegible] نقطه دارد هفت [illegible] [illegible] و واو و [illegible] و نون [illegible] هفت
[illegible] کنایه از [illegible] هفت [illegible]
[illegible] هفت [illegible] کنایه از هفت [illegible] هفت [illegible] کنایه از هفت
[illegible] باشد هفت [illegible] هفت [illegible] باشد هفت [illegible] کنایه از هفت [illegible]
[illegible] هفت [illegible] [illegible]
هفت [illegible] [illegible] کنایه از هفت [illegible]
[illegible]

[illegible] هفت [illegible] کنایه از هفت [illegible] هفت [illegible]
هفت [illegible] [illegible]
[illegible] هفت [illegible] کنایه از هفت [illegible]
[illegible]

بفتح اول بروزن [illegible] بمعنی خواهش [illegible] بهم [illegible]

[illegible] بروزن [illegible]

[illegible] بفتح اول بروزن [illegible]

[illegible] بروزن [illegible] بروزن [illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible]

[illegible]

[illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

[illegible] بفتح اول [illegible] بروزن [illegible]

[illegible]

و طرز و قاعده و قانون و رنگ و لون باشد و بمعنی [illegible] و راه و روش هم آمده است [illegible]

[illegible]

بجا بفتح اول بر وزن [illegible] مردم [illegible]

[illegible]

مشتری ... آن را خوزستان هم میگویند **بهوز** بفتح زای فارسی بروزن موز پرنده ایست کوچک و آن را بعربی صعوه میگویند

فارسی صفاهان ... **بهوس** با ثالث مجهول بروزن ... **بهوس** بضم اول و سکون ...

مجهول و سین بی نقطه ... **بهوش** با ثالث مجهول بروزن ...

... بمعنی ... **بهوشنگ** بضم اول ... با ثالث مجهول ...

... **بهوشنگ** ... **بهوشیار** ...

[illegible]

[illegible]

گفتار ... از کتاب برهان قاطع در حروف بای حطی با حروف تهجی مشتمل بر نوزده بیان ... [illegible]

بیان اول در بای حطی با الف مشتمل بر ... [illegible]

[illegible]

باسه بر وزن کاسه یعنی راه و رسم و قاعده و قانون باشد و بمعنی خواهش و آرزو و تمنا است و بوسه را نیز گویند باشق نام [illegible]
قاش نام [illegible] است باغه بر وزن باقه [illegible] باغر بفتح ثالث بر وزن [illegible]
[illegible] بافه بفتح ثالث بر وزن نافه [illegible]

[illegible]

و حبوبات و حیوانات [illegible] باج باج بفتح [illegible]
و سکون [illegible] پیان پنجم [illegible]

[illegible]

برودت ملازم نخود با استسقا باز گشته باشد **برک** بفتح اول و سکون کاف جمع قبیله و مردم گله را گویند که مقدمه و پیش سپاه
و لشکر براه روند و ترکان قراول خوانند و پاس و پاسبان را نیز گویند و بمعنی عاملیس هم آمده است **بزه** بروزن دره شوی و جوهر را گویند
پای هشتم در بای حطی با سین بی نقطه مشتمل بر دو لغت **بسار** بروزن نظار [illegible] را گویند و بمعنی [illegible] و همچنین دیدن روی
او مبارک است و در عربی چپ را گویند [illegible] **بسب** بفتح اول [illegible] را گویند [illegible]
روزهای عید و جشن [illegible] **پای هشتم** در بای حطی با شین نقطه دار مشتمل بر [illegible] لغت **بش** بفتح اول و سکون ثانی [illegible] فارسی بمعنی [illegible]

[illegible]

پنکشت بکسر اول و سکون نون و کاف و سکون سین بی نقطه و تای قرشت بمعنی هم نشین باشد و کنایه از ندیم و رفیق و دوست و مصاحب هم هست پنگاره
بکسر کاف فارسی و رای قرشت و ظهور ها کنایه از مباشر و مقرب باشد و معنی باشد پنگشت بکسر نون و فتح شین و تای قرشت بمعنی ندیم است
است که همنشین و رفیق و صاحب باشد پنگود بفتح نون و واو و سکون دال در زبان ... بمعنی یک طریق و یک نسبت و یک
نوع باشد پنگان بفتح اول بر وزن زبون نوعی از ظرف باشد که آن را از زر و نقره سازند و در عربی فنجان میشود ... پنگوه
بفتح اول بر وزن انبوه مخفف پنج گوه است که بمعنی پنج انگشت باشد و بمعنی برابر و موافق باشد پنگ بمعنی مخفف پنج باشد از ضعف سه زای
ذو الاوتار و نوعی از خوشبوی ... پنگ بالای قرشت بر وزن هیچ بمعنی است ... بیان هفتم در بای فارسی
با کاف فارسی مشتمل بر لغت پنجاه بفتح اول و ثانی و الف کشیده و سکون نون بمعنی پنج است ... پنجاک پنجان
و بعضی پنجه ... پنجان بر وزن نامه بمعنی ... و موافق باشد پنجانه با کاف فارسی بر وزن بهانه
مردم ... بیان نهم در بای فارسی با لام مشتمل بر ... پلپ بفتح اول و سکون ثانی ... و ... پهلوان ...
... بیان ... پلپلک بکسر اول و ثانی ... بر وزن ... پله
بفتح اول بر وزن ... پلاس ... پلاسیدن ...
پلاش بر وزن ... بمعنی ... و پهلوانان ... و ... پلا پلا بفتح ...
... بفتح ... الف ... پلپل بر وزن فلفل ...
در ... سال ... آفتاب ...
و بعضی ... پلک بر وزن ...
... پلکن بر وزن ...
... پلم بفتح اول و سکون ثانی ...
... پلنج بفتح اول و ثانی و سکون نون و جیم ... عود هندی را گویند ...
خوشبوی از عودهای دیگر باشد پلمه بفتح اول و ثانی ...
و ...
... پلنجشک بفتح اول و ثانی و جیم ...
... پلو بر وزن ...
پرندی ... بیان نهم در بای فارسی با میم مشتمل بر ... پمان بفتح
بر وزن ... پمام بر وزن ... پمبه ...
مردم ... پمبه بر وزن ...
... پمس بفتح اول و سکون ثانی و سین بی نقطه ...
... پنبک بفتح اول و ثانی و سکون کاف ...
... پنجاه بفتح اول و سکون ثانی و الف فارسی ...

گوبند

گویند مرغ ... بیان هشتم ...
در بای فارسی با نون مشتمل بر ... لغت پنبو بفتح اول و ثانی و سکون بای فارسی ...
... پنبه بفتح اول ...
...
... پنج ... بای قرشت بر وزن ...
... پنجک بفتح اول و سکون ثانی و ...
... پنجه بفتح اول و سکون ثانی و کاف فارسی ...
...
... بفتح اول و میم و سکون ثانی ... بیان دهم در بای فارسی با واو مشتمل بر ...
... پو بضم اول و سکون ثانی ... پوپ بر وزن خوب
... پوپه بضم اول و ثانی مجهول ...
... پوت بضم اول و سکون ثانی ...
... پوچ بضم اول و سکون ثانی و جیم ...
... پوچ بر وزن ... پوخ بضم اول و ثانی مجهول و فتح خای نقطه دار ...
... پود بضم اول و سکون ثانی ...
...
... پور بفتح ...
بر وزن ...
... پوز بر وزن ...
... پوست ... پوستین ...
... پوسه ... پوسیدن ...
... پوش ...
... پوشش بضم اول و سکون ثانی ... پوک
بضم اول و سکون ثانی ...
... پولاد بضم ...
بر وزن ... پوله ...
... پون بضم اول و سکون ثانی ...
... پونه ...
... پویه ...
... بیان یازدهم ... پهنا بفتح اول بر وزن ...

بلغت زند و پازند بمعنی [illegible] است و یکی از نامهای خدای تعالی است [illegible] جهود بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و دال بی نقطه با الف [illegible]

[illegible] جهودان بفتح اول [illegible]

[illegible] از کتاب برهان قاطع [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جهبذ بفتح جای حطی [illegible]

[illegible] جمزغ بفتح جای حطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

گویند و عربی است **نصف** بکسر نون و سکون صاد بی نقطه و فای ... [illegible] ... نوعی از زیبائی [illegible] بسطر ... [illegible]

و آن بسطر الله ... باشد که خطوط ... [illegible] ... دو چیز را بهم [illegible] ... باشد

و نوعی از [illegible] ... **نضاخ** بفتح نون و ضاد با نقطه ... [illegible]

درخت ... [illegible] ... **نطف** بکسر نون ... [illegible]

بالف کشیده بقاف زده ... [illegible] ... بر درخت کشند

نغاک بفتح نون و زای نقطه دار ... [illegible] ... و کاف فارسی ... [illegible]

... [illegible] ... و معنی مصدری ... [illegible]

... [illegible] ... **ورپش** بفتح اول و سکون ... [illegible]

... [illegible] ... **وناو برکله** ... [illegible] ... بالف کشیده و بقاف زده ... [illegible]

... [illegible] ... **وفنوسی** بفتح واو و سکون فا ... [illegible]

و بکاف زده ... [illegible] ... **وکال** بفتح واو و کاف فارسی ... [illegible]

... [illegible] ... **وشن** بفتح ... [illegible]

... [illegible] ... **ویج** بفتح ... و سکون جیم فارسی ... [illegible]

چه برکاه چیزی را ... [illegible]

یهم بفتح اول و سکون ... [illegible] ... **یعقوب** ...

بفتح ... و سکون عین بی نقطه ... [illegible]

و مجتهد ... [illegible] ... والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب و الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا

و باطنا و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین من الیوم الی یوم الدین آمین

۱۲۴۴

شرف ختام یافت این کتاب مستطاب مسمی به برهان قاطع در یوم دوشنبه شهر الله المعظم الکریم المحرم محرم الحرام فی سنه

اربع و اربعین و مائتین بعد الالف من الهجرة المقدسة النبویة المصطفویة علیه آلاف الثناء و التحیة حسب الامر ... [illegible]

مقدس الالقاب ... [illegible] ... الفنون الصوریة و المعنویة ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] ... **شعر**

غریق رحمت ایزدی باد * که کاتب را بالحمدی کند یاد * هر که خواند دعا طمع دارم * زانکه من بنده گنه کارم *

... [illegible] ... * ... [illegible] ... *

این کتاب ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بحق محمد و آله ... [illegible] ... عفو و تقاص

معایب آن را در رحمت و اصلاح فرمایند * کسی بر زده ... خط ... * که مرا گردش ایام بهم بر زده است *

واین روسیاه کاتب برهان قاطع ... مرقوم قلم شکسته رقم گردید

التماس دعا در جمیع اوقات از ناظران و قاریان دارم

انا ... [illegible]

تمت الکتاب بعون الملک الوهاب

تمم







